

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتابخانه

هر کتاب، فرصت یک زندگی تازه.



# عُرَاضَةُ العُرُوِیِّیْنِ

جمال الدین ابوالفضل محمد قرشی

(مشهور به جمال قرشی)

به کوشش

محسن ذاکر احسنی

ضمیمه شماره ۱۳

نامه فرهنگستان

تهران، تیر ۱۳۸۲

کتابخانه

هر کتاب، فرصت یک زندگی تازه.

ضمیمه شماره ۱۳  
نامه فرهنگستان

عراضة العروضین  
جمال الدین ابوالفضل محمد قرشی (مشهور به جمال قرشی)  
به کوشش محسن ذاکر الحسینی  
ناشر: فرهنگستان زبان و ادب فارسی  
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه  
بها: ۳۰۰۰ ریال  
برای مشترکان: رایگان

---

نشانی ناشر: تهران، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش خیابان سوم، شماره ۸  
صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۷۱۰۶۸۷، ۸۷۱۲۲۸۱ دورنگار: ۸۷۲۳۲۸۵

## تقریظ

عُرَاضَةُ العَرُوضِيَّينَ که اینک، به تصحیح انتقادی آقای محسن ذاکر الحسینی، به عنوان ضمیمه نامه فرهنگستان، به ارباب ادب عرضه می شود، در نیمه دوم قرن هفتم هجری تألیف شده و، پس از المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی و معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی متعلق به نیمه اول همان قرن، کهن ترین رساله مستقل شناخته شده و بازمانده در فن عروض فارسی است. این کتاب، به لحاظ کمیاب بودن آثار مشابه آن تا قرن نهم هجری نیز، ارزشمند است.

از جمله مزایای آن است:

– احتوای بر اطلاعات بکر و اصطلاحات تازه فن همچنین دوایری که یوسف

عروضی نیشابوری وضع کرده و امروزه از آثار وی نشانی در دست نیست؛

– اشعاری از شاعران پارسی گو به عنوان شاهد در آن، به ویژه ابیاتی از برهان

سمرقندی ادیب و بهاء الدین مرغینانی که دیوان آنان تا کنون ناپیدا مانده است؛

– حفظ بعضی لغات و تلفظها و بافت های دستوری کهن؛

– ایجاز و اختصار و نثر پاکیزه و پخته در عین سادگی و روانی.

مؤلف، که بر عروض عربی و فارسی تسلط داشته، به رغم سیطره آراء شمس

قیس و خواجه نصیر، در فن خود استقلال رأی نشان داده است.

مصحح پژوهشگری است، در عنفوان شباب، فاضل و نکته سنج و دقیق النظر

و بهره مند از قریحه شاعری و ذوق ادبی و این جمله در ثمره کار او، به خصوص

در مقدمه پرمایه آن، بازتاب یافته است.

کتاب هم مورد علاقه و پسند خاطر ادیبان و محققان می تواند بود و هم، در

پرتو اشتمال بر اطلاعات ضروری و روشنی تعریفات و حسن بیان مطالب در عین

ایجاز و اختصار، برای تدریس در دانشگاه مناسب به نظر می رسد.

امید است خدمات پژوهشی مصحح مدقق همواره قرین توفیق باشد.

اردیبهشت ۱۳۸۲

احمد سمعی (گیلانی)



## فهرست

دوازده	جمال قرشی	دیباجه مصحح	یازده - چهل و هفت
دوازده	نام و نسب		
سیزده	زاد بوم		
پانزده	سفرها		
پانزده	دوران زندگی		
هفده	دانش		
هجده	آثار		
بیست و چهار	عراضة العروضیین		
بیست و پنج	ویژگی‌ها		
بیست و پنج	ارزش		
بیست و هفت	مآخذ		
بیست و هشت	نسخه‌های خطی		
سی و یک	روش کار		
سی و دو	مقابله و تصحیح		
سی و سه	رسم الخط		
سی و هفت	توضیحات		
سی و نه	تصاویر نسخ خطی		
چهل و سه	منابع دیباجه		
چهل و هفت	نشانه‌ها و اختصارات		
۱-۳۳	متن عراضة العروضیین		
۲	دیباجه مؤلف		
۲	حد شعر و بیان اقسام آن		
۴	تقطیع		
۴	بیان ادوات تقطیع		
۵	بیان افاعیل و تفاعیل		

۶	مزا حفات
۱۰	فصل (در بیان ارکان)
۱۱	ترکیب بحور و تقطیع و شواهد آن
۱۱	بحر طویل
۱۲	بحر مدید
۱۲	بحر بسیط
۱۳	بحر وافر
۱۴	بحر کامل
۱۵	بحر هزج
۱۷	بحر رجز
۱۹	بحر رمل
۲۰	بحر سریع
۲۱	بحر منسرح
۲۲	بحر خفیف
۲۴	بحر مضارع
۲۵	بحر مقتضب
۲۶	بحر مجتث
۲۷	بحر متقارب
۲۸	بحر مخترع
۲۹	دوایر عروضی
۳۴	نسخه بدل ها
۴۳-۵۵	فهرست ها
۴۴	کتاب ها
۴۵	کسان
۴۸	جای ها
۵۰	اشعار فارسی
۵۱	اشعار عربی
۵۱	واژه های ویژه
۵۲	اصطلاحات

دياچه

## به نام خدا

**عراضة العروضيين** یکی از کهن‌ترین و نفیس‌ترین رساله‌های عروض فارسی است که ادیب گرانمایه سده هفتم هجری جمال‌الدین ابوالفضل محمد قرشی مشهور به جمال قرشی<sup>۱</sup>، صاحب فرهنگ معروف **الصراح من الصراح** (= **صراح اللغه**)، آن را به نثر پاکیزه فارسی تصنیف کرده و دست‌نویس‌های ارزشمندی از آن برجای مانده است.

## جمال قرشی

شرح حال مؤلف **عراضة العروضيين** شناخته نیست و در ده‌ها کتاب رجال و غیر رجال درباره او چیزی نجستیم؛ اما، از آثار او و دیگر منابع موجود، اندک اطلاعات ذیل به دست آمد.

## نام و نسب

مؤلف نامش محمد، کنیه‌اش ابوالفضل، لقبش جمال‌الدین، پدرش عمر، جدش خالد و شهرتش جمال قرشی بوده و، در ضمن شعری که در مقدمه **صراح اللغه** آورده، خود را علی‌الاطلاق قرشی خوانده است.

نام وی در مقدمه **عراضة العروضيين**، به صورت ابوالفضل محمد بن خالد القرشی و، در

---

(۱) او را با «جمال قرشی»، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن محمد، مؤلف قرن چهارم (سزگین، ج ۱، جزء ۱، ص ۴۴۶) نباید اشتباه گرفت.

مقدمهٔ صراح اللغه، به صورت ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد المدعو بجمال القرشی آمده است. دربارهٔ این اختلاف، باید دانست که در گذشته - شاید به لحاظ شهرت - فرزندی، به جای انتساب به پدر، گاه به جد خود منتسب می‌شده است. از همین قبیل است ابوعلی سینا یا ابن سینا به جای ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا و، ابن بابویه به جای محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه. دیگر آنکه مفتی محمد سعدالله مرادآبادی، منتقد صراح اللغه، به رغم صراحت متن صراح، از وی به صورت ابوالفضل جمال قرشی محمد بن خالد یاد کرده<sup>۲</sup> و، در بعضی نسخه‌های خطی الصراح من الصراح نیز، نام وی به صورت ابوالفضل محمد بن خالد<sup>۳</sup> و ابوالفضل محمد خالد<sup>۴</sup> آمده است. بنابراین، تردیدی نمی‌ماند که مؤلف این دو کتاب شخصی واحد است. نفیسی از وی با نام محمد بن عمر الخالد یاد کرده<sup>۵</sup> و صاحب کشف الظنون شهرت او را جمالی آورده<sup>۶</sup> و برخی مؤلفین دیگر نیز از قول اخیر پیروی کرده‌اند<sup>۷</sup> که جای اعتماد نیست و در یک جا هم کمال آمده<sup>۸</sup> که خطای محض است.

### زاد بوم

جمال الدین قرشی در آمالیق (واقع در شمال غربی شهر کنونی قولجا) دیده به جهان گشوده است.<sup>۹</sup> پدرش حافظ بلاساغون (= قوزاردو یا قوزاولوچ، واقع در ناحیه سمیرچیه) در ماورای سیحون بوده<sup>۱۰</sup> و هر دو را اهل آنجا شمرده‌اند<sup>۱۱</sup>. قرشی، در سال ۶۸۱ هجری، تألیف صراح اللغه را در کاشغر به انجام رسانیده<sup>۱۲</sup> و، در اوایل قرن هشتم، ملحقات الصراح را در همان شهر تألیف کرده<sup>۱۳</sup> و احتمالاً، در طی این بیست و چند سال، همان جا اقامت داشته است.

(۲) مرادآبادی، ص ۶۰۹. (۳) آق سو - سبحانی، ص ۲۷۱.

(۴) موجانی، ص ۱۹. (۵) نفیسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

(۶) حاجی خلیفه، ج ۲، بند ۱۰۷۷.

(۷) سزگین، ج ۸، ص ۴۰۴؛ عطّار، ص ۱۷۰؛ خان بهادر، ج ۲، ص ۳۸۴؛ مشار (۱)، ج ۳، بند ۳۳۸۶؛ همو (۲)، ج ۵، بند ۶۴۵؛ آتشین جان (۱)، ص ۳۲۷؛ همو (۲)، ص ۵۶۳؛ همو (۳)، ص ۶۰۷. (۸) موجانی، ص ۶۷۲.

(۹) بارتولد (۱)، ص ۲۱۸. (۱۰) نفیسی، همان جا.

(۱۱) بارتولد (۱)، ص ۲۱۷، ۲۱۸. (۱۲) قرشی (۱) و (۳)، انجمه.

(۱۳) بارتولد (۲)، ص ۱۳۹.

جمال قرشی، چنان‌که از شهرتش معلوم می‌شود، به شهر قرشی<sup>۱۴</sup> (از بلاد ماوراءالنهر) منسوب بوده است. این شهر، پیش از اسلام، نخشب نام داشته که، در دوره اسلامی، به صورت نَسَف معرَب شده و، پس از استیلای مغول، به مناسبت کوشکی که کبک‌خان جغتایی در دو و نیم فرسنگی شهر در بخش سفلی کشک دریا برآورده بود، قرشی خوانده شد؛ چه قرشی، در لغت ترکی و مغولی، به معنای «سرای، کاخ، کوشک، قصر» آمده است<sup>۱۵</sup>. برخلاف اطلاع برخی منابع از نابودی قرشی<sup>۱۶</sup>، این شهر کوچک، با اندکی تغییر موقعیت، تا امروز در نزدیکی بخارا برجای مانده است<sup>۱۷</sup>.

علاوه بر شهرهای آلمالیتی، بلاساغون، قرشی و کاشغر، از ارتباط جمال‌الدین با جند، خجند، بارجکند و خوارزم نیز سخن به میان خواهد آمد. بنابراین، در انتساب وی به حوزه جغرافیایی ماوراءالنهر، ترکستان قدیم و ازبکستان امروزی، تردیدی برجای نمی‌ماند. با این‌همه، برخی وی را منتسب به قریش پنداشته و شهرت او را به صورت قرشی<sup>۱۸</sup> و حتی قریشی<sup>۱۹</sup> خوانده‌اند و در یک مورد قوشی<sup>۲۰</sup> نیز آمده که هر دو خطای محض است. به غیر از جمال قرشی، فرهنگ نویسان از قرشی حکیم نیز یاد کرده‌اند که منسوب به این شهر بوده است<sup>۲۱</sup>.

۱۴) این کلمه، در فرهنگ‌های معتبر ترکی و فارسی، صریحاً به همین صورت ضبط شده (کاشغری، ص ۷۸۱؛ صحاح العجم، ص ۳۲۹؛ استرآبادی، ص ۲۰۲؛ برهان، ذیل نخشب؛ محمد پادشاه، ذیل نخشب؛ معین، ذیل قرشی). با وجود این مؤلف فهرست کتابخانه سپهسالار آن را به نقل از اکتفاءالفتوح به صورت قرش آورده (ابن یوسف، ج ۲، ص ۲۰۰ ح) و برخی مؤلفین دیگر نیز از وی پیروی کرده‌اند (دایرة المعارف فارسی، ذیل جمال قرشی؛ منزوی، علینقی، ص ۳۰۹؛ آق سو - سبحانی، ص ۲۷۰).

۱۵) فزونی، ص ۶۱۷؛ محمد پادشاه، همان‌جا؛ بارتولد (۱)، ص ۲۲۸؛ همو (۲)، ج ۲، ص ۳۱۲ و ۸۸۷؛ همو (۳)، ص ۱۳۰. به نظر بارتولد، اگرچه مؤلفان آن دوره تاریخی اصل واژه را مغولی دانسته‌اند، اما چون در کتاب محمود کاشغری [ظاهراً دیوان لغات الترک] و در فوتادقوبیلیگ یوسف بلاساغونی به کار رفته، به احتمال قریب به یقین، ترک‌ها این واژه را از زبان بومیان ترکستان چین وام گرفته‌اند (بارتولد (۱)، همان‌جا).

۱۶) دایرة المعارف فارسی، ذیل نخشب.

۱۷) شونده مؤلف از دکتر محمدجان شکوراف (از افاضل تاجیک). نیز ← شروانی، زین‌العابدین، ص ۳۷۲؛ بارتولد (۱)، همان‌جا.

۱۸) ریو، ج ۲، ص ۵۰۷؛ استوری، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۸۱؛ کیرانو، ص ۱۷۴. سزگین میان قرشی و قرشی تردید کرده است (ج ۸، ص ۴۰۴). (۱۹) اشرف، ج ۳، ص ۲۵۰.

۲۰) بغدادی، ج ۲، بند ۱۳۴.

۲۱) محمد پادشاه، همان‌جا.

## سفرها

قرشی، در سال ۶۷۲ هجری، به شهر بارجکند (= بارچین لیق، واقع در بخش سفلی سیر دریا) سفر کرده و با حسام‌الدین حمید بن عاصم بارچین لیقی آشنا شده و آثار این دانشمند را در زبان عربی فصیح، در زبان فارسی ملیح و در زبان ترکی صحیح خوانده است.<sup>۲۲</sup>

قرشی شهر جند را نیز دیده و از عظمت گذشته آن یاد کرده<sup>۲۳</sup> و، در سال ۶۷۲ هجری، در همین شهر، برای کمال‌الدین خوارزمی سوقناقی معروف به شیخ بابا به زبان عربی مرثیه (شاید ماده تاریخ) سروده که بر سنگ مزار وی حک شده است.<sup>۲۴</sup> وی، همچنین، ترجمه فارسی منظوم نوشته‌ای را نقل کرده که بر روی سنگ گوری در نزدیک خجند، در کرانه‌های سیردریا، کنده شده بوده و اصل آن به دست آمده است.<sup>۲۵</sup> بنابراین، باید خجند و بسیاری از دیگر شهرهای ترکستان آن روز را، که در ملحقات الصراح از آنها یاد کرده، دیده باشد.

## دوران زندگی

جمال‌الدین قرشی در حدود سال ۶۲۸ هجری دیده به جهان گشوده<sup>۲۶</sup> و عمده زندگی خود را در قرن هفتم سپری کرده است – در دورانی که، هرچند بعضاً امیران محلی یا علمای اسلام حکومت و اداره امور را به عهده داشتند، هنوز آتش خانمان سوز مغول فرو نشسته بود و چراغ داغ خانواده قربانیان خاموش نشده. او آثار سقوط کاشغر را به چشم دیده و از علت ویرانی شهر حکایت کرده است. جتّه‌ها، در هنگام زمستان، به کاشغر هجوم آورده، جمع کثیری از مردم را کشته، پنج‌هزار کودک را به اسارت برده و پشته‌هایی از ویرانه بر جای نهاده‌اند.<sup>۲۷</sup>

جمال قرشی قایدو نوه اوگتای را – که از اولین خان‌های جغتایی و بت پرست بوده – یکبار در آغاز و یکبار در پایان فرمانروایی دیده و او را خانی عادل، سخاوتمند، مهربان و دارای حسن نظر نسبت به مسلمانان معرفی کرده<sup>۲۸</sup> و، در عین حال، غیرت و حس

۲۴) همان، ص ۲۱۲.

۲۳) همان، ص ۲۱۸.

۲۲) بارتولد (۱)، ص ۱۶۷.

۲۷) همان، ص ۲۱۸.

۲۶) بارتولد (۱)، ص ۱۶۷.

۲۵) همان جا.

۲۸) همان، ص ۲۲۰.

وطن دوستی خود را نیز پنهان نداشته و خاقان‌های محلی را تشویق کرده است که در برابر تیمور، نوه قویلی، و جانشینان او ایستادگی کنند و نگذارند شهرهای منطقه به تصرف آنها درآید.<sup>۲۹</sup>

سال وفات قرشی در کشف الظنون نانوشته مانده است.<sup>۳۰</sup> مؤلف فهرست کتابخانه معارف سال درگذشت او را ۹۶۶ آورده<sup>۳۱</sup>، اما مؤلف فهرست کتابخانه سپهسالار احتمال داده که آن خطای چاپی - به جای ۶۹۶ - باشد.<sup>۳۲</sup> برخی مؤلفین دیگر نیز از وی پیروی کرده و وفات قرشی را میان سال‌های ۶۹۶ تا ۷۰۰ مردّد دانسته‌اند.<sup>۳۳</sup> وی همچنین، نوشته: «در ص ۱۴۳۶، ج ۲، فهرست آصفیه، وفات مؤلف به سال ۶۸۱، که سال تألیف صراح می‌باشد، ثبت شده»<sup>۳۴</sup>؛ اما، در جلد دوم فهرست مذکور، چنین صفحه و چنین اطلاعی دیده نمی‌شود.

قرشی، به دو دلیل قاطع، پس از سال هفتصد هجری در گذشته است. دلیل نخست آنکه، بنا به گواهی انجامة چندین نسخه خطی صراح اللغه، وی خود این کتاب را در آغاز روز دوشنبه بیست و سوم ذی‌قعدة سال هفتصد هجری انتساخته است.<sup>۳۵</sup> اول‌بار مؤلف فهرست آصفیه به این نکته توجه کرده<sup>۳۶</sup> و سپس مؤلف فرهنگنامه‌های عربی به فارسی به نظر احتمال در آن نگریسته است.<sup>۳۷</sup> دلیل دیگر آنکه ملحقّات الصراح را در اوایل قرن هشتم (سال ۷۰۲ هجری یا اندکی پس از آن) تألیف کرده است.<sup>۳۸</sup>

از طرف دیگر، در نسخه خطی مورّخ ۷۳۹ هجری عراضة العروسیین، پس از نام مؤلف، جمله دعایی «نور مضجعه» آمده است.<sup>۳۹</sup> بنابراین، تردیدی نمی‌ماند که مرگ او پس از هفتاد و چهار سالگی و در فاصله سال‌های ۷۰۲ تا ۷۳۹ هجری - و احتمالاً نزدیک‌تر به رقم اول - روی داده و، از آنجاکه در یکی از نسخه‌های خطی عراضة العروسیین نام وی با

۲۹) همان، ص ۲۲۵. ۳۰) حاجی خلیفه، همان‌جا.

۳۱) جواهر کلام، ج ۱، ص ۱۹۳. ۳۲) ابن یوسف، ج ۲، ص ۲۰۰ ح.

۳۳) منزوی، علی‌نقی، همان‌جا؛ منزوی (۱)، ج ۱۳، ص ۲۹۷۸؛ همو (۲)، ج ۳، ص ۱۹۹۹؛ آق‌سو - سبحانی،

همان‌جا؛ آتشین‌جان (۱)، ص ۳۲۷. ۳۴) ابن یوسف، همان‌جا.

۳۵) توضیح بیشتر در ضمن معرفی آثار مؤلف خواهد آمد. ۳۶) خان بهادر، همان‌جا.

۳۷) منزوی، علی‌نقی، همان‌جا.

۳۸) بارتولد (۱)، ص ۲۱۱، ۲۲۵؛ همو (۲)، ج ۱، ص ۱۳۸؛ همو (۳)، ص ۱۶۸.

۳۹) برخی مؤلفین دچار اشتباه شده و تاریخ این دعا را ۷۳۸ (ابن یوسف، ج ۲، ص ۴۴۶؛ استوری، همان‌جا) و

۷۳۶ (منزوی، علی‌نقی، همان‌جا) آورده‌اند.

صفت «شهید» همراه شده، گویا، از آن خرمن آتش که مغول برافروخته بود، اخگری هم به دامان وی افتاده است.

## دانش

از مطالعهٔ صراح اللّغه و مقبولیت آن نزد صاحب‌نظران می‌توان یقین حاصل کرد که قرشی عالم لغوی بوده و بر هردو زبان فارسی و عربی احاطهٔ کامل داشته، و از اظهار نظری که دربارهٔ آثار حمید بن عاصم کرده، تسلط وی بر زبان ترکی هم استنباط می‌شود که، با توجه به زمان و مکان زندگی وی، امری بسیار طبیعی است.

از کتاب ملحقات الصّراح معلوم می‌شود که بر تاریخ نویسی و علم انساب نیک واقف بوده، از عراضة العروسیین می‌توان دانست که بر علم عروض و احتمالاً بر همهٔ فنون ادب احاطه داشته و از مقدمهٔ صراح و برخی سفینه‌های ادبی معلوم می‌شود که شاعر بوده و به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سروده است.

برخی از اشعار فارسی او در سفینه‌ای که محمد بن یغمور در اوایل قرن هشتم گردآورده محفوظ است<sup>۴۰</sup> و نسخهٔ خطی آن به شمارهٔ ۱۸۳ در کتابخانهٔ مدرّس نگهداری می‌شود. در نزهة المجالس، چندین رباعی از چندین شاعر «جمال» نام ضبط شده که، از آن میان نام‌های «جمال بخاری»<sup>۴۱</sup>، «جمال عمر»<sup>۴۲</sup> و «جمال محمد»<sup>۴۳</sup> را با نام مؤلف عراضة العروسیین وفق توان داد. برخی از شواهد منظوم عراضة العروسیین هم ممکن است از سروده‌های مؤلف باشد.

قرشی، در ملحقات الصّراح نیز، برخی از اشعار خود را جای داده و پنج بیت عربی را، از قصیده‌ای که دربارهٔ صحاح جوهری و اثر خود صراح گفته، در مقدمهٔ صراح اللّغه آورده

که، به لحاظ اهمّیت، در اینجا نقل می‌شود:

لَعَلِي ذُرَى التَّصْنِيفِ أَحْسَنُ مُرْتَقِي	إِلَيْهِ دَرُّ الْجَوْهَرِيِّ فَأَنَّهُ
قَصَبَ السَّبَاقِ لِمَا بِهِ لَمْ يُسْبِقِ	عَمَلِ الصَّحَاحِ وَ حَازَ فِي تَرْتِيبِهِ
يَصْطَفُو لِشَارِبِهِ وَ مَا بِمُرْتَقِي	هَذَا الصَّحَاحِ مِنَ الصَّحَاحِ مُرَوِّقِ
كَأَسَى فَوَائِدِ مُطْرِفٍ وَ مُعْتَقِي	يَسْقِي بِهِ الْقَرَشِيَّ نُدْمَانَ النَّهْيِ

۴۱) شروانی، جمال، ص ۳۳۷.

۴۰) نفیسی، ج ۱، ص ۳.

۴۲) همو، ص ۳۵۲. ۴۳) همو، ص ۳۵۳.

فَأَشْرَبْتُ لِتَحْظِي كَأَسَهُ إِذْ كَيْسٍ يَحْظِي بِهَا لِأَحْظَ مِنْهُ لِأَحْمَقِي

از عبارت «امام همام، ملک الکلام، والی النثر و النظام، ذی اللسانین، منشی المعانی، مجمع اللطایف»، که در نسخه‌های خطی عراضه العروضیین با نام مؤلف همراه شده، جایگاه بلند قرشی در علم و ادب و، از عنوان «امام»، جلالت قدر و معرفت وی در علم کلام استنباط می‌شود و، از مجموع این اوصاف، چنین برمی‌آید که وی چهره‌ای درخشان و مردی دانشمند و ذوفنون بوده است.

## آثار

تاکنون از آثار جمال‌الدین قرشی چندی شناسایی شده و صحت انتساب چندی دیگر جای تردید است. حاصل اطلاعات ما بدین شرح است:

۱. *عراضة العروضیین* که در فصلی جداگانه معرفی خواهد شد.

۲. *الصراح من الصّاح* که مؤلف نظماً و نثراً به این تسمیه تصریح کرده، اما بیشتر با نام

صراح اللغه شهرت یافته و اختصاراً آن را صراح نیز می‌گویند.

این کتاب ارزشمند فرهنگ لغت عربی به فارسی است و در حقیقت ترجمه تلخیص شده‌ای است از کتاب تاج اللغه و صحاح العربیة مشهور به صحاح و صحاح اللغه اثر گرانقدر ابونصر اسماعیل بن حماد جوهری (وفات: ۳۹۳ هجری) که پیش از قاموس المحيط فیروزآبادی، یعنی تا یک قرن پس از قرشی، رایج‌ترین مرجع لغت عربی بوده و، پس از آن نیز، همواره مورد استفاده فرهنگ‌نویسان قرار گرفته است.

قرشی، در انجامه‌ای که در پایان بسیاری از نسخه‌های خطی صراح اللغه موجود است،

چنین آورده:

تمّ الكتاب، و لله نحمد حمداً لا یحویه العدّ و الحساب، علی تتمیم هذه  
النسخة انتساحاً ضحوة الاثنین، الثالث والعشیرین من شهر ذی قعدة الحرام، لسنة  
سبعمائة هجرية، واتفق الفراغ من تألیفه و تسویده بیمن توفیق الله و حسن تأییده  
ظهرة الثلاثاء، السّادس عشر من صفر سنة احدی و ثمانین و ستمائة، بکاشغر  
حرّسها الله بلطفه العمیم و عمّر.

این انجامه، به چند دلیل، یقیناً نگارش قرشی مؤلف کتاب است. یکی آنکه تاریخ انتساح کتاب را پیش از تاریخ تألیف آن ذکر کرده و چنین تقدیم و تأخیری از طرف کاتبان

غیرمؤلف معهود نیست. دیگر آنکه این عبارات در چندین نسخه خطی و چاپی آمده است و چنانچه از مؤلف نبود، در ضمن کثیری از نسخه‌ها، در آفاق عالم گسترده نمی‌شد. دیگر آنکه، در پایان بعضی نسخه‌ها، پس از این انجامه، کاتب ترقیمه‌ای با تاریخ تحریر متفاوت افزوده که در حقیقت شهادتی است بر اصالت تاریخ آن انجامه. دلیل آخر آنکه، در نسخه خطی شماره ۱۸ (لغت) کتابخانه اصفیه که در سال ۷۰۰ هجری کتابت شده و گمان می‌رود دست‌خط مؤلف باشد، شخصی به نام سید علی رفاعی، تاجر کتب، گواهی نوشته است به این شرح: «صراح اللغت بخط المؤلف نسخت فی سنة (۷۰۰) هفتصد هجری فی مدینه کاشغر من ارض الصین الارنی»<sup>۴۴</sup>.

بنا بر آنچه گفته شد، تردیدی نمی‌ماند که قرشی تألیف و تسوید صراح را در ظهر روز سه‌شنبه<sup>۴۵</sup>، شانزدهم صفر<sup>۴۶</sup>، سال ۶۸۱ هجری<sup>۴۷</sup>، در کاشغر به پایان رسانیده و در صبح روز دوشنبه، بیست و سوم ذی‌قعدة، سال ۷۰۰ هجری، هم در کاشغر نسخه‌ای دیگر از آن انتساخت کرده یا آن را از سواد به بیاض برده است<sup>۴۸</sup>.

قرشی، در مقدمه کتاب، توضیح داده است که زمانی در پی به دست آوردن صحاح جوهری بوده تا آن را بخرد یا برای خود کتابت کند تا آنکه، در خزانه کتب مدرسه صاحبیه برهانیه مسعودیه در کاشغر، به نسخه تصحیح شده قابل اعتمادی از صحاح در چهار مجلد قطور دست یافته و، پس از استخاره، به تلخیص آن - به طریق ایجاز (نه انتخاب) - پرداخته، از اطاله و اطناب پرهیز کرده، آیات و احادیث و امثال را آورده، اما از آوردن شواهد شعری به جز اندک ابیات ضروری صرف نظر کرده، و مفردات سه‌گانه لغت را، به منظور اینکه جوانان و طبقه متوسط علمی هم بتوانند از آن استفاده کنند، به فارسی ترجمه کرده است.

مؤلف دیباچه کتاب را به عربی نوشته، از ترجمه شواهد خودداری نموده، از آیات، احادیث، اشعار و امثال فقط به آوردن عبارت شاهد اکتفا کرده، در برابر هر کلمه عربی

---

۴۴) خان بهادر، همان‌جا.

۴۵) برخی سهواً «شب سه‌شنبه» نوشته‌اند (نفیسی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ مشار (۲)، ج ۵، بند ۶۴۵).

۴۶) برخی سهواً «۶ صفر» نوشته‌اند (منزوی (۲)، همان‌جا).

۴۷) برخی سهواً «۶۵۱» نوشته‌اند (افشار - دانش‌پژوه (۱)، ج ۱، ص ۳۵۲).

۴۸) برخی سال ۶۸۱ را تاریخ آغاز و سال ۷۰۰ را تاریخ پایان تألیف پنداشته‌اند (افشار - دانش‌پژوه (۱)،

همان‌جا؛ همو (۲)، ج ۸، ص ۲۰۵).

یک واژه فارسی آورده، وزن و باب و دیگر مشخصات (از قبیل مفرد، جمع و مصدر بودن) کلمه را بانسانها و شماره‌هایی در جوار آن معلوم کرده و، در ترتیب واژه‌ها، با پیروی از صحاح، حرف آخر کلمه را بخش بزرگ (باب) و حرف نخست را بخش کوچک (فصل) قرار داده است.<sup>۴۹</sup> در این کتاب، قریب چهل هزار واژه آمده است.

شخصی به نام عبدالمجیدخان لغاتی بر صراح اللغه افزوده و افزوده‌های خود را ضمیمه لطیفه یا بقیه الصراح خوانده که در پایان برخی از چاپ‌های صراح الحاق شده<sup>۵۰</sup> و همو لغات فارسی غیر متعارفی را که در صراح آمده گرد آورده و به فارسی و هندی معنی کرده و آن را موجز قراح در فرهنگ صراح نام داده است.<sup>۵۱</sup>

قرشی، در صراح اللغه، انتقاداتی بر مؤلف صحاح وارد کرده و گفته‌اند که گاه جانب انصاف را مرعی نداشته و بر جوهری ستم کرده است.<sup>۵۲</sup> مفتی محمد سعیدالله مرادآبادی، به دفاع از صحاح برخاسته و نور الصبّاح فی اغلاط الصراح<sup>۵۳</sup> را به زبان فارسی در ردّ صراح نوشته است. او قرشی را به دست‌کم گرفته، آراء او را تخطئه و حقّ او را پایمال کرده است.<sup>۵۴</sup> همچنین محمد حبیب‌الله انتقاداتی بر صراح وارد کرده و آنها را در مزیل اغلاط الصراح گرد آورده که نسخه خطی آن، مورّخ ۱۱۹۳ هجری، با شماره ۳۰۰/ DU در کتابخانه دانشگاه داکا موجود است.<sup>۵۵</sup> ملا محمد وان قلی بن مصطفی وانی هم، که در قرن دهم هجری صحاح جوهری را به ترکی ترجمه کرده، در مقدمه کتاب خود، صراح را از لغزش عاری ندانسته است.<sup>۵۶</sup>

از صراح اللغه نسخه‌های خطی بسیاری بر جای مانده که مهم‌ترین آنها به این شرح است:

۱. کتابخانه آصفیه، ش ۱۸ (لغت)، نسخ مغربی مورّخ ۷۰۰ هجری، گویا خطّ مؤلف<sup>۵۷</sup>.
۲. کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، ش ۹ و ۸ / ۸۹۲۴۷۲۹، مورّخ ۷۰۰ هجری، از

(۴۹) منزوی، علینقی، همان‌جا.

(۵۰) تکمله ضمیمه لطیفه.

(۵۱) همو (۲)، مقدمه.

(۵۲) عطار، ص ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۷.

(۵۳) صاحب حدیقه الشعرا از این کتاب به صورت نورالصّبّاح فی عثرات الصراح یاد کرده و در متن چاپی به جای

«نور»، «الوز» آمده که تحریف است (← دیوان بیگی، ج ۱، ص ۵۳).

(۵۴) عطار، همان‌جا؛ نیز ← مرادآبادی.

(۵۵) حبیب‌الله، ص ۴۸۶.

(۵۶) منزوی، علینقی (۱)، ص ۳۰۸.

(۵۷) خان بهادر، همان‌جا؛ سزگین، ج ۸، ص ۴۰۴.

روی نسخه‌ی خطّ مؤلّف<sup>۵۸</sup>.

۳. مدرسه‌ی دراسات شرقی و آفریقای، ش ۴۴۵۷۱، مورّخ ۷۰۰ هجری<sup>۵۹</sup>.

۴. کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپهسالار)، ش ۸۴۵، نسخ مورّخ ۷۰۰ هجری<sup>۶۰</sup>.

۵. مؤسسه‌ی مطالعات شرقی فرهنگستان علوم، شعبه‌ی سن پترزبورگ، ش B-۴۰۸۳ یا B-۴۰۸۵، مورّخ ۷۰۰ هجری<sup>۶۱</sup>.

۶. کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی (سنا)، ش ۴۴۵، نسخ مورّخ ۷۰۰ هجری<sup>۶۲</sup>.

تاریخ برخی از این نسخه‌ها ممکن است فقط رونویس کاتب و تکرار انجامه‌ی نسخه‌ی اصل باشد؛ اما، به احتمال قوی، یکی یا برخی از آنها دست‌خطّ مؤلّف است.

اکنون چند نسخه‌ی دیگر: علیگره، کتابخانه‌ی دانشگاه اسلامی، ش ۸۹۲۴۷۲۹/۱۳، کهن<sup>۶۳</sup>؛ تهران، کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ش ۹۱، نسخ قرن ۹ هجری<sup>۶۴</sup>؛ نجف، کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین (ع)، ش ۱۷۹۵، خطّ قرن ۹ هجری<sup>۶۵</sup>؛ تفلیس، کتابخانه‌ی بنیاد خاورشناسی فرهنگستان، ش ۳۳۳/۲، نستعلیق قرن ۱۰ هجری<sup>۶۶</sup>؛ مدینه، کتابخانه‌ی شیخ‌الاسلام، ش ۸۰ (لغت)، مورّخ ۱۰۹۰ هجری<sup>۶۷</sup>؛ استانبول، کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول، ش IÜK, fy ۵۹۱، مورّخ ۱۱۲۴ هجری<sup>۶۸</sup>؛ تاشکند، انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی، ش ۴۷ حمید سلیمان، قرن ۱۲ هجری<sup>۶۹</sup>؛ همان‌جا، ش ۷۰۴۵۴۵.

الصّراح من الصّحاح تاکنون چندین بار به طریقه‌ی سنگی به چاپ رسیده، اما هنوز جای خالی تصحیح انتقادی این اثرگران سنگ همراه با فهرست‌های ضروری سخت مشهود است. برخی از چاپ‌های صراح از این قرار است: کلکته ۱۲۲۷ ق، به کوشش درویش علی-جان علی-میرغلام حسن-عبدالرحیم، دو جلد؛ کلکته ۱۲۴۵؛ کلکته ۱۸۳۱؛ بندر هوقلی ۱۸۴۳؛ کلکته ۱۲۶۰؛ هند ۱۲۷۹؛ تهران ۱۲۸۶، به کوشش عبدالله منشی طبری؛

۵۸ (سزگین، همان‌جا. ۵۹) همان‌جا.

۶۰ (ابن یوسف، ج ۲، ص ۲۰۳. همو خطّ نسخه‌ی را به کتابت سده‌ی سیزدهم مربوط دانسته است.

۶۱ (افشار-دانش‌پژوه (۲)، ج ۸، ص ۵۶؛ مرعی، ص ۲۴.

۶۲ (افشار-دانش‌پژوه (۲)، ج ۷، ص ۵۹۳. ۶۳ (سزگین، همان‌جا. ۶۴ (منزوی (۲)، همان‌جا.

۶۵ (همان‌جا. ۶۶ (افشار-دانش‌پژوه (۲)، ج ۸، ص ۲۰۵. ۶۷ (عطّار، ص ۲۰۸.

۶۸ (آق‌سو-سیحانی، ص ۲۷۰. ۶۹ (موجانی، ص ۱۹.

۷۰ (همو، ص ۶۷۲. برای اطلاع از نسخه‌های دیگر ← منزوی (۲)، همان‌جا.

لکهنو ۱۲۸۹، به کوشش شیخ ابوسلیمان ظهیرالدین احمد مشهور به خواجه محمد اشرف علی لکهنوی، دو جلد؛ لکهنو ۱۳۰۰، دو جلد؛ تهران ۱۳۰۴ ق، به کوشش عبدالله منشی طبری؛ لکهنو ۱۸۸۸، دو جلد؛ کانپور ۱۸۹۸، جلد دوم؛ کانپور ۱۳۲۴، به کوشش محمد قمرالدین؛ هند ۱۳۲۸؛ کانپور ۱۳۴۴، به کوشش قمرالدین بن حاجی محمد یعقوب؛ کانپور ۱۳۴۶، به کوشش محمد شفیع الدین بن حاجی محمد سعید؛ لکهنو، بی تاریخ، جلد اول<sup>۷۱</sup>.

زینب بنت محمد افندی گویا ترجمه دیگری از صحاح اللغه انجام داده که نسخه خطی آن با عنوان ترجمان الصحاح و شماره ۵۹۹، در ۷۴ برگ، مورخ ۹۹۳ هجری در کتابخانه دانشگاه قازان (جمهوری تاتارستان) محفوظ است<sup>۷۲</sup>.

۳. **ملحقات الصراح** و آن ذیلی است که جمال قرشی بر کتاب الصراح من الصحاح خود به زبان عربی نوشته و ظاهراً موضوع آن تاریخ است نه علم لغت. او این اثر ارزشمند را در کاشغر، بنا به اظهار تمایل صدرالعلمای آن ناحیه، فراهم آورده<sup>۷۳</sup>، و از آنجا که اطلاعات تاریخی آن تا اواخر سال ۷۰۲ هجری ادامه یافته<sup>۷۴</sup> معلوم می شود که آن را در همین سال یا اندکی پس از آن تصنیف کرده است. این کتاب، با دربار مغول، هیچگونه بستگی ندارد<sup>۷۵</sup>.

جمال الدین قرشی به هر یک از شهرهای آلماتی، بارچکند، تاشکند، ختن، خجند، شاش، فرغانه، کاشغر و جز آن چند صفحه از اثر خود را اختصاص داده و چکیده‌ای از ویژگی‌های هر شهر و نام شخصیت‌های برجسته علمی و سیاسی آنجا را ذکر کرده است<sup>۷۶</sup>. او، به هنگام ذکر بزرگان سمرقند، فقط به ذکر ده تن اکتفا کرده؛ اما از بزرگان بلاساغون چندان نام آورده که باور کردن وجود آن همه مردان بزرگ در یک دوره محدود تاریخی در یک شهر دشوار است و از همین روی محمد حیدر (قرن دهم)، مؤلف تاریخ رشیدی، قرشی را به داشتن تعصب نسبت به شهر پدری خود متهم کرده<sup>۷۷</sup> است.

(۷۱) در موارد یکم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، دوازدهم و پانزدهم به اصل هر چاپ؛ در مورد دوم به خاتمه الطبع صحاح اللغه (قرشی (۶))؛ در موارد سوم، چهارم و یازدهم به فهرست کتاب‌های عربی، فارسی و ترکی کتابخانه دانشگاه هاروارد و در سایر موارد به فهرست کتاب‌های چاپی فارسی (مشار، ج ۳، بند ۳۳۸۶) مراجعه شده است.

(۷۲) مرعشی، ص ۴۱. (۷۳) بارتولد (۲)، ج ۱، ص ۱۳۹؛ همو (۴)، ص ۱۲۸.

(۷۴) همو (۱)، ص ۲۱۸. (۷۵) همو (۴)، همان جا.

(۷۶) همان، ص ۲۱۷. (۷۷) همان‌جا.

بارتولد معتقد است که گفته‌های قرشی بیشتر جنبه افسانه دارد<sup>۷۸</sup>. اما همو ملحقات الصّراح را یگانه تألیف تاریخی می‌داند که در آن عهد در آسیای میانه نوشته شده و به دست ما رسیده است و، در آن اطلاعات سودمندی درباره برخی از خاندان‌های حاکمه و به‌ویژه درباره دانشمندان و شیوخ نامدار آن نواحی و اندیشه‌های ایشان، مندرج است و می‌گوید که گاه، درباره وقایع تاریخی یا سال و ماه روی دادن آن وقایع، مطالب ارزنده‌ای از آن به دست می‌آید و اخباری که قرشی از علمای عصر خود روایت می‌کند از حیات فرهنگی آن دوره خبر می‌دهد<sup>۷۹</sup>. وی، در جای دیگر، ملحقات الصّراح را مشروح‌ترین و موثّق‌ترین منبع اطلاعات درباره انساب قراخانیان می‌شمارد<sup>۸۰</sup>.

قرشی، در هنگام تألیف ملحقات الصّراح، کتابی در تاریخ کاشغر در اختیار داشته که مؤلف آن ابوالفتح عبدالغافر (یا عبدالغفار) بن حسین المعنی (متوفی پیش از ۴۸۶ هجری) بوده و پاره‌ای از این کتاب از دست‌رفته را در ضمن ملحقات الصّراح حفظ کرده است<sup>۸۱</sup>.

نسخه خطی ملحقات الصّراح را م.س. آندره‌یف در آسیای میانه کشف و و.پ. نالیوکین آن را به موزه آسیایی ارسال کرد<sup>۸۲</sup> و سپس، در سال ۱۹۰۲، بارتولد به نسخه خطی بهتری از آن دست یافت<sup>۸۳</sup>. بارتولد این کتاب را معرفی و گویا تصحیح و چاپ کرده است. ۴. مختصر الصّاح که از آن فقط مصحح صحاح نام برده و نسخه‌ای از آن را معرفی کرده و آن را تلخیصی دقیق و حجیم از صحاح جوهری دانسته که در سال ۶۸۱ هجری تألیف شده و جز اندکی از صحاح در آن حذف نشده است<sup>۸۴</sup>.

او صراح را ترجمه و این کتاب را مختصر صحاح شمرده و آنها را دو اثر جداگانه دانسته<sup>۸۵</sup> و، اگر اشتباه نکرده باشد، مختصر الصّاح باید فرهنگ عربی به عربی باشد. نسخه‌ای خطی از مختصر الصّاح در سال ۹۰۷ هجری به خط فارسی زیبا در ۵۵۹ برگ کتابت شده، که در کتابخانه احمد ثالث (ترکیه) نگهداری می‌شود<sup>۸۶</sup>.

۷۹ همان‌جا.

۸۱ همو (۴)، ص ۸۲.

۸۲ عطار، ص ۱۸۵، ۲۰۴.

۸۳ همان‌جا، ح.

۷۸ بارتولد (۲)، ج ۱، ص ۱۳۸؛ همو (۴)، همان‌جا.

۸۰ همو (۲)، ص ۵۴۸ ح.

۸۲ همو (۲)، ج ۱، ص ۱۳۹.

۸۵ همان‌جا. ۸۶ همان، ص ۲۰۴.

۵. **القراخ بتکمل الصحاح**<sup>۸۷</sup> یا **القراخ بتکمیل الصحاح**<sup>۸۸</sup> که برخی منابع<sup>۸۹</sup> از آن نام برده و آن را تکمله‌ای بر صحاح جوهری دانسته‌اند که قرشی بعضی از موادّی را که جوهری از قلم انداخته در آن آورده و، در بعضی موارد، بر او خرده گرفته و ترتیب موادّ آن همانند ترتیب صحاح است<sup>۹۰</sup>. این تکمله، در هند، همراه با الصّراح من الصّحاح، به طبع رسیده است<sup>۹۱</sup>.

۶. **نور الصّباح فی اغلاط الصّحاح** که برخی منابع از آن نام برده و آن را نقدی بر صحاح جوهری دانسته‌اند<sup>۹۲</sup>. گفته‌اند که قرشی، در این نقد، نزیه نبوده و بعضاً بر جوهری ستم کرده و بعضاً منصف بوده است. قرشی لغزش‌های جوهری را از انواع تصحیف، تحریف و تغییر در لغات و اسم‌های علم معلوم و درست هر یک را معین کرده و، در ترتیب موادّ کتاب، به راه جوهری رفته است.

نورالصّباح فی اغلاط الصّحاح نقدی است موجز و، از بعضی وجوه، به تکمله پیش گفته شباهت دارد<sup>۹۳</sup>. این نقد نیز در هند، همراه با الصّراح من الصّحاح، به طبع رسیده است<sup>۹۴</sup>.

۷. **رسالة المعرّبات من اعلام الملائكة و الاجناس و اسماء المعارف و الاجناس الّتی لم یذکرها صاحب الصّحاح** که سزگین احتمال داده از جمال‌الدین قرشی باشد و نسخه‌ای از آن را با تاریخ ۹۲۵ هجری در کتابخانه‌ی عاطف افندی (ترکیه) نشان داده است<sup>۹۵</sup>. از عنوان رساله چنین برمی‌آید که این نیز تکمله‌ای است بر صحاح جوهری و شاید با تکمله پیش گفته یکی باشد.

## عراضة العروضیین

عراضة<sup>۹۶</sup> العروضیین<sup>۹۷</sup> (ره‌آورد عروض‌دانان) یکی از آثار ارزشمند عروض فارسی است که

۸۷) سرکیس، ج ۱، ص ۷۰۷؛ عطّار، ص ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۰۴.

۸۸) مدرّس، ج ۱، ص ۴۴۰. در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی به صورت صراح بتکمیل الصّحاح آمده (مشار، ج ۳، بند ۳۳۸۷) که خطای چاپ است. ۸۹) ← پانوشت ۸۰، ۸۲.

۹۰) عطّار، ص ۱۷۰. ۹۱) سرکیس، همان‌جا؛ مشار، همان‌جا.

۹۲) سرکیس، همان‌جا؛ عطّار، ص ۱۸۴، ۲۰۴؛ مدرّس، همان‌جا؛ دایرة المعارف فارسی، ذیل «صراح اللّغه».

۹۳) عطّار، ص ۱۸۴. ۹۴) سرکیس، همان‌جا؛ مدرّس، همان‌جا. ۹۵) سزگین، ج ۸، ص ۴۰۴.

۹۶) عراضة (بالضم): راه‌آورد؛ از طعام و جز آن (قرشی (۵)، ص ۲۸۱).

۹۷) مؤلّف فهرست کتابخانه‌ی سالار جنگ به غلط آن را «عرائضة العروضیین» خوانده است (اشرف، ج ۳، ص ۲۵۰).

تاکنون بدان توجّهی نشده است. سال تألیف این رساله در جایی مثبت نیست؛ امّا، با توجّه به سال‌های عمر مؤلّف، به ظنّ غالب، جمال‌الدین قرشی آن را در نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری تصنیف کرده و از نام رساله چنین بر می‌آید که آن را در ضمن سفری نوشته است.

### ویژگی‌ها

قرشی این کتاب را در حوزهٔ ادبی ماوراءالنّهر و به خواهش بعضی از طلبّاب تألیف کرده و آن را به نثر پارسی نوشته است تا «نفع آن عام‌تر و فایدهٔ آن تمام‌تر» باشد.<sup>۹۸</sup> این کتاب مجموعه‌ای است موجز و مفید از اطلاعات ضروری برای دانستن عروض. اصطلاحات مربوط به شعر و عروض در نهایت اختصار و روشنی تعریف شده و، در ضمن معرّفی هر بحر، دو بیت سالم الارکان - بیتی عربی و بیتی فارسی - شاهد آمده و گاه، برای رایج‌ترین اوزان، از مزاحفات هر بحر در زبان فارسی نیز شاهدهی ذکر و تقطیع این جمله در ذیل هر یک ضبط شده است.

### ارزش

ارزش و اهمّیت عراضة العروسیین به چند خصوصیت راجع است:

۱. جایگاه تاریخی - پس از چند رسالهٔ کوتاه - که غالباً تصحیح و تحقیقی از آنها در دست نیست - و پس از دو کتاب گران‌سنگ المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی و معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی، که هر دو از تصنیفات نیمهٔ نخست قرن هفتم هجری است، عراضة العروسیین، که در نیمهٔ دوم همین قرن تألیف شده، کهن‌ترین رسالهٔ بازماندهٔ فارسی در فنّ عروض به‌شمار می‌رود و، به لحاظ کمیاب بودن آثاری از این دست تا قرن نهم هجری، شایان توجّه بسیار است.

۲. اعتبار و استقلال رأی - درستی مندرجات کتاب مورد وثوق است و برخی از اطلاعات آن در جای دیگر دیده نشده است؛ مثلاً به‌کار بردن اصطلاح ردف<sup>۹۹</sup> مترادف ردیف و با همان تعریف منحصرراً در این کتاب آمده است. از همین قبیل است اصطلاح

قافیه ۱۰۰ مترادف ضرب و عَجْز، و اصطلاح مَصَوِّر<sup>۱۰۱</sup> (نوعی شعر) که بدون ذکر تعریف به کار رفته است.

از نکات قابل توجه این است که، پس از شمس قیس و خواجه نصیر، تقریباً همه عروضیان فارسی زیر نفوذ دو شاهکار مسلم فن عروض - المعجم فی معایر اشعار العجم و معیار الاشعار - قرار گرفته‌اند؛ اما جمال‌الدین قرشی، شاید به دلیل دسترس نداشتن به این دو کتاب، تحت تأثیر این دو قطب عروض فارسی قرار نداشته و رأی وی مستقل است از این دو؛ چنان‌که جزو فعلون را، که به تزییف (خبین و قطع) از مستفعلن خیزد، شمس قیس مخلع<sup>۱۰۲</sup>، خواجه نصیر مقطوع مخبون<sup>۱۰۳</sup> و جمال قرشی مکبول<sup>۱۰۴</sup> خوانده و این اصطلاح در عروض عرب نیز مستعمل است<sup>۱۰۵</sup>.

۳. نثر کتاب - به جز خطبه آغاز کتاب که نثر مصنوع عربی است، قرشی متن عراضه العروسیین را به نثر پاکیزه و بی‌آلایش فارسی نوشته است.

در خطبه چندسطری عربی، رعایت چندین صنعت بدیعی همچون تسجیع، تجنیس، طباق، ازدواج، ترصیع و براعت استهلال التزام شده و، در متن فارسی مقدمه نیز، برخی صنعت‌های ساده و رایج بدیعی، همچون تسجیع، تجنیس و تضاد، بی‌هیچ افراطی، به کار رفته؛ اما، در متن اصلی کتاب، نشانی از صنعتگری دیده نمی‌شود. نثر قرشی ساده، روان، بی‌تکلف و درعین حال پخته و زیباست.

۴. ویژگی‌های لغوی و دستوری - بعضی از لغات و بافت‌های دستوری این متن، از لحاظ بررسی نثر پارسی قرن هفتم در حوزه ادبی ماوراءالنهر حایز اهمیت است؛ مانند - «از این منظوم، نظم شعر می‌خواهیم» (ص ۳)؛ یعنی مراد ما نظم شعر است. - «در تقطیع، حرف مشدد را دو حرف دارند» (ص ۴)؛ یعنی دو حرف می‌شمارند. - «ما از برای مثال را دو بیت آوردیم» (ص ۲۰)؛ به جای «برای مثال».

- ارجاع ضمیر او به مفرد غیر ذی‌روح: «او را عراضه العروسیین نام نهادیم» (ص ۲). این کاربرد به کرات در متن دیده می‌شود.

- ارجاع ضمیر وی به جمع غیر ذی‌روح: «بهرای نامطبوع که شعرای عرب در وی شعرها

۱۰۰ همان، ص ۱۰. ۱۰۱ همان، ص ۴. ۱۰۲ شمس قیس، ص ۵۶.  
 ۱۰۳ نصیرالدین طوسی، گ ۲۰. ۱۰۴ متن حاضر، ص ۸.  
 ۱۰۵ یعقوب، ص ۸۶.

گفته‌اند» (ص ۲).

- برای جمع غیر ذی‌روح غالباً فعل مفرد آورده؛ اما گاه از این قاعده تجاوز کرده و فعل را نیز جمع آورده است: «بحر قریب... و بحر مخترع... هر دو از یک دایره خیزند». (ص ۳۲)

۵. حفظ تلفظ‌های کهن - توضیح آن در بحث رسم‌الخط نسخه‌ها خواهد آمد.

۶. شواهد و اعلام - قرشی، به غیر از شاعران نامداری چون فردوسی، امیر معزی، انوری، سنایی، خاقانی، نظامی و فلکی تبریزی، از برهان سمرقندی ادیب و بهاء‌الدین مرغینانی هم نام برده و ابیاتی از ایشان شاهد آورده که، با توجه به بی‌نشان بودن دیوان این دو تن، همان یکی دو بیت هم غنیمت است. همچنین پنج دایرهٔ عروضی موضوعهٔ یوسف عروضی نیشابوری را در پایان کتاب آورده که آن نیز به ملاحظهٔ از میان رفتن آثار یوسف عروضی بسی غنیمت است.

### مآخذ

قرشی هیچ‌جا از مآخذ خود سخنی به میان نیاورده؛ اما، از آنجاکه دو ایر یوسف عروضی را نقل کرده، معلوم می‌شود که اثری از یوسف عروضی نیشابوری جزو منابع وی بوده است. من تقریباً همهٔ شواهد عربی عراضة العروسیین را در کتاب القسطاس المستقیم فی علم العروض جارا لله زمخسری، که او نیز از خوارزم ماوراءالنهر برخاسته، یافتیم. معلوم است که این کتاب هم از منابع قرشی بوده است.

از دیگر منابع قرشی خبری در دست نیست؛ اما، با توجه به عصر تألیف کتاب، چون از المعجم و معیار الأشعار استفاده نکرده، به نظر می‌رسد که منابع وی از این دو قدیم‌تر و احتمالاً از مؤلفات حوزهٔ خراسان و ماوراءالنهر بوده است.

همین‌جا باید به تأثیر عراضة العروسیین بر یکی از تألیفات عروضی قرن نهم اشاره کنم. عبدالقهار بن اسحاق متخلص به «شریف»، در کتاب میزان الاوزان، که همراه بالسان القلم و با نام عروض همایون به چاپ رسیده، بی‌آنکه از قرشی و تألیف او نامی بیاورد، از عراضة العروسیین سود جسته و حتی برخی از عبارات آن را بعینه یا با اندک تغییر در مقدمهٔ خود جای داده است.

چند سطر ذیل از میزان الاوزان انتخاب و در آن عبارات قرشی با حروف سیاه مشخص شده که به آسانی با متن عراضة العروسیین قیاس توان کرد.

سبحة درود صفات و صلوات بر صدر دیوان رسالت و نقطه دایره جلالت ناظم مثنوی الانام<sup>۱۰۶</sup> و ناثر منظوم الکلام، ابوالقاسم محمد (ص) المکی القرشی... اما بعد، بدان - اسعدک الله - که عروض میزان شعر است و معیار سبکه<sup>۱۰۷</sup> نظم. و مقرر است که هر چند طبع مستقیم و ذهن سلیم باشد، از اندک تفاوتی که در نظم مطبوع افتد، باخبر تواند بود؛ اما، تا عروض نداند، نداند که آن تفاوت از کجاست و اصلاح آن چگونه است... گفته اند که عروض در شعر چنان است که حروف هجا در سخن؛ یعنی مرتبه شعر کسی که عروض نداند، در مرتبه سخن کسی است که حروف هجا شناسد<sup>۱۰۸</sup>.

### نسخه‌های خطی

تاکنون سه نسخه خطی از عراضه العرویین شناسایی شده است.

۱. نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار)، شماره ۱۰۸۳/۲ (۳۱۳/۲ قفسه مدرسه صدر)، مورخ ۷۳۹ هجری، این نسخه (از صفحه ۲۸ تا ۶۹) دومین رساله از مجموعه‌ای است که در آن چند رساله کوتاه تمام و ناتمام دیگر هم به فارسی و عربی در عروض و جز آن وجود دارد و فیلم آن نیز در همین کتابخانه موجود است. در این مجموعه، عراضه العرویین به خط نسخ پخته محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف ابی عقیل نوقارزی بیهقی ملقب به «وحیدی»، صاحب مختصری در عروض (موجود در همین مجموعه)، در آغاز ماه رمضان سال ۷۳۹ هجری، در ۴۲ صفحه ۱۵ سطری، به قطع ربعی (اندازه: ۱۱/۵ × ۱۶ سانتیمتر)، با مرکب مشکی (دوایر و نشان‌ها: شنگرف) بر روی کاغذ حنایی نوشته شده و در داخل جلدی از تیماج زرشکی قرار گرفته و حدوداً ۵۵۰ بیت کتابت دارد و، از آنجا که رساله قبلی این مجموعه را همین کاتب در سال ۷۳۸ در خوارزم کتابت کرده، محلّ تحریر این رساله نیز احتمالاً خوارزم باشد. بیشتر حواشی به خط کاتب متن و بعضاً به خطی دیگر است و، در پایان بعضی حواشی، علامت «ص»، «صح» یا «صح است» دیده می‌شود. واقف این نسخه حاج میرزا محمدتقی طهرانی (جاراللهی) بوده و در صفحه ۴۳ با خط درشت کلمه «وقف» نوشته شده است<sup>۱۰۹</sup>.

۱۰۶) متن چاپی: مثنوی الانام. ۱۰۷) متن چاپی: شیبه. ۱۰۸) شریف، ص ۲-۳.

۱۰۹) ابن یوسف، ص ۴۴۴-۴۴۹؛ دانش پژوه- منزوی، ص ۳۱۶؛ نیز ← اصل نسخه.

در انجام نسخه آمده است:

«تم الكتاب غرة رمضان سنة ٧٣٩ على يدى العبد الضعيف محمّد

بن يوسف ابى عقيل غفرالله له».

این نسخه کهن‌ترین و، به لحاظ دقایق رسم‌الخط و مراتب فضل کاتب آن که خود عروسی و عربی‌دان بوده، معتبرترین نسخهٔ موجود از کتاب است.

۲. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایاصوفیه (ترکیه)، شمارهٔ ۴۷۹۵/۴۹، تحریر اواسط قرن نهم هجری. این نسخه چهل و نهمین رساله از مجموعه‌ای است که در آن ده‌ها رسالهٔ فارسی و عربی دیگر هم وجود دارد و فیلم آن به شمارهٔ ۱۲۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

در این مجموعه، عراضة العروسیین به نسخ عالی در ۲۳ صفحهٔ ۲۳ سطری نوشته شده و نام کاتب و تاریخ و محل کتابت در آن مذکور نیست؛ اما، از آنجا که بیشتر رساله‌های این مجموعه در فاصلهٔ سال‌های ۸۲۷ تا ۸۵۵ هجری به خط احمد هروی در هرات کتابت شده<sup>۱۱۰</sup>، تحریر این رساله نیز باید در همان سال‌ها و به دست همو در هرات انجام گرفته باشد. حواشی این نسخه، جز دو سه صفحهٔ نخستین، غالباً به خط نستعلیق متوسط نوشته شده؛ اما، از شباهت آنها با خط بعضی از دیگر رساله‌های مجموعه و بعضی از سطرهای همین متن (بیشتر افاعیل عروسی) و وجود این حواشی در نسخهٔ سپهسالار می‌توان دریافت که آنها را کاتب متن با قلمی دیگر تحریر کرده است. در این نسخه، بحور و ازاحیف و تقسیمات دیگر، همه، شماره‌گذاری و معنای لغوی اسامی بحور نیز ذکر شده که به نظر می‌رسد افزودهٔ کاتب باشد؛ چه این معانی با رأی عروضیان بزرگ موافق نیست و از بی‌اعتباری بعضی معلوم می‌شود که با رأی جمال قرشی عالم لغت نیز ارتباطی ندارد. شادروان ذبیح‌الله صفا از مجموعه‌ای متعلق به اواسط قرن نهم، شامل عراضة العروسیین قرشی و جمع مختصر وحید تبریزی یاد کرده که نزد وی بوده و احتمال داده که عراضة العروسیین این مجموعه از روی نسخهٔ سپهسالار نوشته شده باشد<sup>۱۱۱</sup>. صفا ظاهراً همان نسخهٔ ایاصوفیه را در نظر داشته که فیلم آن را خود برای دانشگاه تهران تهیه کرده و، برخلاف گفتهٔ وی، با دقت در دو نسخه می‌توان دریافت که، به رغم شباهت‌های موجود،

به دلیل اختلاف‌های ظریف میان این دو نسخه که چندان کم نیست، نسخه ایاصوفیه از روی نسخه سپهسالار نوشته نشده است. برخی افتادگی‌ها (در حد کلمه یا عبارت) در این هست و در آن نیست و بعضی در آن هست و در این نیست و نیز، در محل ضبط برخی عبارات، میان دو نسخه جابه‌جایی رخ داده که مهم‌ترین نمونه آن عبارات ذیل است.

نسخه سپهسالار: عقل اسقاط متحرک فاصله صغری بود... و ترفیل زیادتی سبب خفیف بود در آخر اول یا دوم جزو<sup>۱۱۲</sup>.

نسخه ایاصوفیه: عقل اسقاط متحرک فاصله صغری است، اول یا دوم... و ترفیل زیادتی سبب خفیف بود در آخر جزو<sup>۱۱۳</sup>.

اگر نسخه ایاصوفیه از روی نسخه سپهسالار کتابت شده بود، می‌بایست افتادگی‌ها و لغزش‌های آن نسخه به این هم راه می‌یافت، حال آنکه چنین نیست.

آری، نسخه ایاصوفیه رونویس نسخه سپهسالار نیست؛ اما ارتباط آنها را نیز منکر نمی‌توان شد و اعتقاد من این است که، با توجه به مشابهت‌های موجود میان دو نسخه، فقط می‌توان نتیجه گرفت که این هر دو از روی اصل واحدی استنساخ شده است. بعضی از قراینی که به تحصیل این نتیجه رهنمون می‌شود، موارد ذیل است:

- جابه‌جایی عبارت «اول یا دوم» در جمله‌های سابق الذکر حاکی از آن است که این عبارت در حاشیه نسخه مادر قرار داشته و کاتب نسخه ایاصوفیه آن را در جای مناسب و کاتب نسخه سپهسالار در جای نامناسب نشانده است.

- جابه‌جایی عبارتی طولانی در دو نسخه (← متن حاضر، ص ۲۰؛ نسخه‌بدل‌ها، ش ۲۴۸).

- عبارت «اگر جمیع ارکان بیت... فرق ظاهر بود» را کاتبان هر دو نسخه در حاشیه آورده‌اند (← متن حاضر، ص ۱۵).

- شباهت خط دو نسخه از لحاظ شیوه خوشنویسی، جلوه‌های این فن و نحوه آرایش سطرها.

- برخی از دقایق رسم‌الخط، از جمله، کتابت الف ممدوده به صورت «||» یا «||» که بعضاً در هر دو نسخه به کار رفته است.

کتابت نسخه‌های سپهسالار و ایاصوفیه از روی اصلی واحد انجام گرفته، اما آن نسخه

دیباچهٔ عراضة العروضین / سی و یک

مادر، دست‌نویس مؤلف نبوده است؛ چه، در هر دو نسخه، نام مؤلف با عبارت ستایش‌آمیز یکسانی همراه شده است<sup>۱۱۴</sup>. نیز ← ص ۲۵، پانوش.

۳. نسخهٔ خطی موزه و کتابخانهٔ سالار جنگ (هند)، شمارهٔ ۱/۱۰۷۴ (مجموعه) A&Q./۱۱، مورخ ۱۱۰۴ هجری. این نسخه (از صفحهٔ ۹۱ تا ۱۷) نخستین رساله از مجموعه‌ای است که یک رسالهٔ دیگر هم در آن موجود است.

در این مجموعه، عراضة العروضین، به خط نستعلیق پاکیزهٔ عبدالصمد عباسی، در یکم رجب سال ۱۱۰۴ هجری نوشته شده است.

در فهرست موزه، نام کتاب با حروف لاتینی به صورت *Arā'idatu'l-'Arūḍin* و با حروف عربی به صورت عراضة العروضین و آغاز نسخه به صورت «الحمله لله ناظم منشور کلام بلا اسباب و اوتاد و تاثر منظوم الأنام الخ» ضبط شده<sup>۱۱۵</sup>، و، اگر نویسندهٔ فهرست اهمال نکرده باشد، معلوم می‌شود که نسخهٔ مغلو و بی‌اعتباری است. مطابق فهرست، این نسخه با بیت:

«یک کس چنان فرست که پا بر سرم زند      ریزد<sup>۱۱۶</sup> همه منی و تکبر که در من است»

به پایان می‌رسد که، با توجه به سستی بیت، بافت نه‌چندان قدیم آن و کمال دو نسخهٔ دیگر، به نظر می‌رسد افزودهٔ کاتب باشد.

## روش کار

در این تحقیق، همهٔ هم‌تم معطوف به آن بوده است که، از لحاظ ضبط مفردات و ترکیبات و عبارات، صحیح‌ترین و نزدیک‌ترین متن به انشای مؤلف؛ از لحاظ رسم‌الخط و نشانه‌گذاری و آرایش سطرها، آسان‌ترین و زیباترین طبع برای خوانندگان؛ و، از لحاظ اعتبار علمی و همواری زمینهٔ پژوهش، مفیدترین و موثوق‌ترین مرجع برای اهل تحقیق و صاحبان نظر فراهم آید.

فَلَيْسَ لَمْ تَلَقْ مَطْلَبًا رُمْتَهُ      فَلَيْسَ عَلَيكَ سِوَى الْإِجْتِهَادِ

۱۱۴) ← متن حاضر، ص ۲.

۱۱۵) اشرف، ص ۲۵۰ - ۲۵۱.

۱۱۶) در فهرست «ایزد» آمده است. متن تصحیح استاد احمد سمیعی است.

## مقابله و تصحیح

۱. برای مقابله و تصحیح این متن، اصول ذیل را دستور کار خویش قرار داده‌ام:  
کهن‌ترین و معتبرترین دست‌نویس کتاب، یعنی نسخه مورخ ۷۳۹ کتابخانه سپهسالار، را اساس این تصحیح قرار داده و همه‌جا با رمز پایه از آن یاد کرده‌ام.
۲. دومین دست‌نویس کتاب (از حیث قدمت و اعتبار)، یعنی نسخه ایاصوفیه، را، که در اواسط قرن نهم تحریر شده، به‌عنوان نسخه بدل برگزیده و همه‌جا با رمز بدل از آن یاد کرده‌ام.
- تذکره به رغم تازگی تحریر و احتمالاً مغلوب بودن نسخه مورخ ۱۱۰۴ سالار جنگ، برای دیدن یا به‌دست آوردن تصویری از آن اشتیاق و افر داشتیم؛ اما دست یافتن بدان برای ما متعذر بود و متأسفانه نتوانستیم در این تصحیح از آن بهره‌مند شویم.
۳. دو نسخه مضبوط پایه و بدل را با یکدیگر مقابله کرده و ضبط پایه را در متن و ضبط بدل را پس از پایان متن، در بخش «نسخه‌بدل‌ها» قرار داده‌ام.
۴. هر جا ضبط بدل را ارجح یافتیم - در حد اختیار اکمل و اصح مسلم نه بیشتر - التقاط روا داشتیم و ضبط بدل را به متن بردم و ضبط پایه را به ذیل «نسخه‌بدل‌ها».
۵. در پاره‌ای موارد که به کاستی یا نادرستی ضبط هر دو نسخه وثوق یافتیم و به ضبط صحیح وقوف داشتیم، تصحیح قیاسی جایز دیدیم. جمله این تصحیحات مبتنی بر اصول مسلم متن‌شناسی یا قواعد محقق عروضی و بیشتر به استناد قراین موجود در متن دست‌نویس انجام گرفته و همواره ضبط نسخه‌های خطی در ضمن نسخه‌بدل‌ها نقل شده و، علاوه بر تصریح به اعمال تصحیح قیاسی در بخش نسخه‌بدل‌ها، در متن نیز، به شیوه اروپاییان، با گذاشتن نشانه + در آغاز تصحیحات قیاسی، همه این موارد معلوم شده است.
۶. در متن، از رسم الخط نسخه‌ها پیروی نکرده‌ام (در این خصوص جداگانه توضیح مشروح خواهد آمد)؛ اما، هر جا که احتمال قرائت دیگر متصور بود، عین ضبط نسخه‌ها را در ذیل نسخه‌بدل‌ها آوردم. همچنین است حال جمله نسخه‌بدل‌ها.
۷. برای متمایز شدن از متن، نوشته‌های حواشی و بین سطور دست‌نویس را در میان علامت < > قرار داده‌ام.
۸. افزوده‌ی کاتب و افزوده‌ی مصحح را در میان علامت [ ] قرار داده‌ام.

۹. آغاز صفحات چپ و راست و شماره برگ‌های دست‌نویس پایه را با نشانه‌های [f...a] و [f...b] مشخص کرده‌ام.

۱۰. افزوده نسخه‌بدل را با نشانه + و کاستن آن را با نشانه - باز نموده‌ام.

۱۱. علامت ( ) را برای نشان دادن عبارت توضیحی و علامت -...- را برای نشان دادن جمله معترضه در متن انشای مؤلف به کار برده‌ام.

### رسم الخطّ

رسم الخطّ ارزشمند دست‌نویس پایه، که به لحاظ مرعی نشدن در دیگر رساله‌های مجموعه، پیداست سخت تحت تأثیر نسخه منقولّ عنه بوده، کهن، اصیل و جالب توجه است اما یکدست و یکنواخت نیست و، متأسفانه، کاتب مخصوصاً در مرعی داشتن قواعد املائی تقطیع بی‌مبالاتی کرده است.

رسم الخطّ بدل نیز تا حدودی تحت تأثیر نسخه منقولّ عنه بوده؛ اما این تأثیر بسی کمتر است و، هرچند یکدستی بیشتری در آن دیده می‌شود، رسم الخطّ تازه‌تری دارد. با توجه به وضع رسم الخطّ نسخه‌ها و به منظور سهولت استفاده خوانندگان، خود را به متابعت از رسم الخطّ نسخه‌ها ملزم نکردم و آسان‌ترین، رایج‌ترین و امروزی‌ترین شیوه رسم الخطّ را برگزیدم و اکنون، به منظور حفظ امانت در نقل میراث مکتوب پیشینیان، دقیقاً رسم الخطّ دو نسخه، به‌ویژه نسخه پایه، را ذیلاً تشریح می‌کنم.

- در نسخه پایه، برخلاف بسیاری از نسخه‌های خطّی، بی‌مبالاتی در گذاشتن نقطه‌ها به‌ندرت دیده می‌شود؛ مثلاً، در یک‌جا، «هـج» به‌جای «هیج» آمده است. این خصوصیت در بدل خیلی بیشتر دیده می‌شود و در این تصحیح همه نقطه‌ها را به‌جای خویش باز آوردم.

- در نسخه پایه، گاه اعراب و شکل حروف مشخص شده که، در موارد خاص، به متن مصحح انتقال یافته است.

- در هر دو نسخه، گاه از گذاشتن نشانه مد اهمال شده؛ مثلاً در پایه «اقسام آن» به‌جای «اقسام آن» و در بدل «ارند» به‌جای «آرند» آمده که در متن مصحح همه موارد نشانه مد گذاشته شده است.

- در بدل، به‌ندرت بر روی الف میانی علامت مد قرار گرفته؛ مانند «بناء شعر» که در

متن مصحح بدون مد آمده است.

- در پایه، به وقت تقطیع، گاه الف ممدود به صورت دو الف و یک نشانه مد نمایش داده شده؛ مثلاً «آیاتها» به جای «آیاتها» و «آمده» به جای «آمده». این خصوصیت در چند موضع بدل نیز دیده می شود؛ از جمله «آدم» و نیز «ادم» به جای «آدم».

- در هر دو نسخه، همزه های مکسور کلمات عربی رایج در فارسی معمولاً به صورت یاء تحتانی کتابت شده؛ مانند «رسایل» به جای «رسائل» و «ذوایب» به جای «ذوائب» که در متن مصحح نیز از همین شیوه متابعت شده است.

- در پایه، یک جا، برخلاف تداول، همزه ساکن بر پایه واو قرار گرفته و صورت کتابتی «جزو» اختیار شده و در بدل صورت «جزء» آمده است. در متن مصحح، املائی پایه بدون همزه به صورت «جزو» انتخاب شده است.

- در پایه، یک مورد شاذ دیده می شود که همزه میان کلمه مرکب به واو تبدیل و «بهاء الدین» به صورت «بهاوالدین» کتابت شده است. املائی این کلمه از سر بی مبالاتی نبوده و اصالتی دارد که بدین لحاظ در متن مصحح از رسم الخط پایه متابعت شد.

- همزه کلمات مختوم به الف ممدود، به هنگام اضافه، در پایه به یاء تبدیل شده و در بدل به صورت اصلی باقی مانده؛ مثلاً «انشائی شعر» و «بنائی شعر» در پایه، و «انشاء شعر» و «بناء شعر» در بدل، که در این تصحیح از پایه متابعت شد.

- علامت همزه در پایه بسیار نادر است. تقریباً همه همزه ها به حرفی دیگر تبدیل و گاه اصلاً حذف شده؛ مثلاً «ان شا الله» و «ماورا النهر» به جای «ان شاء الله» و «ماوراء النهر» آمده است. رسم الخط این کلمات گویا از تلفظ رایج آنها نشان دارد؛ چنان که لفظ نخست را مردم امروز هم بدون همزه تلفظ می کنند و لفظ دوم نیز در بیت:

تو گر پهلوانی ندانی زبان و رارود را ماورا النهر خوان

که در لغت فرس به فردوسی نسبت داده شده<sup>۱۱۷</sup>، و هم در این بیت منوچهری:

یک مرغ سرود پارسى گوید یک مرغ سرود ماورا النهری<sup>۱۱۸</sup>

بدون همزه خوانده می شود. در این تصحیح همزه به جای خویش مثبت ماند.

- برخلاف پرهیز کاتب پایه از علامت همزه، کاتب بدل غالباً همزه آغاز کلمه را بر

روی پایه «ا» ثبت کرده؛ مانند: «أز»، «أصل» و «أست» و حتّی، در یک مورد، بر روی الف میانی نیز همزه گذاشته و کلمه «مثال» را به صورت «مثأل» آورده که در این تصحیح به این گونه همزه‌ها توجّهی نشده است.

- کاتب پایه ذال معجمهٔ فارسی را تقریباً همه‌جا با نقطه کتابت کرده؛ مثلاً «گوید»، «افتد»، «باشند» و «استاذان» را به جای «گوید»، «افتد»، «باشند» و «استادان» آورده و حتّی، در مواردی که کمتر رایج است، این قاعده را معمول داشته؛ مثلاً «بدان»، «بذانک» (هر دو امر از «دانستن»)، «ندیده» و «نداشته‌اند» را به جای «بدان»، «بدان‌که»، «ندیده» و «نداشته‌اند» آورده است. کاتب بدل این قاعده را رعایت نکرده؛ در این تصحیح نیز، بر طبق تداول امروزی، این گونه ذال‌ها بدون نقطه آمده است.

- در شعر فارسی، همزهٔ آغاز کلمات گاه، به اقتضای وزن، از تلفّظ ساقط می‌شود و امروزه آن را از کتابت نیز می‌اندازند؛ امّا کاتب پایه، در چند مورد، آنها را در کتابت آورده، مانند «واز» (و + از) و «وای» (و + ای) به جای «وز» و «وی». این گونه موارد، در این تصحیح، در ضمن متن، با املاّی اصلی و، در هنگام تقطیع، با املاّی امروزی آمده است. - در پایه، یای نکره پس از کلمات مختوم به‌های غیر ملفوظ به صورت همزه‌ای در آخر کلمه نمایش داده شده؛ مثلاً «کلمه» به جای «کلمه‌ای» که در این تصحیح همه‌جا به صورت دوم آمده است.

- یکی از امتیازات نسخهٔ پایه این است که، برخلاف نسخهٔ بدل و بیشتر نسخ خطّی دیگر، حروف چهارگانهٔ فارسی (پ، چ، ژ، گ) یکسان با معادل‌های عربی آنها (ب، ج، ز، ک) کتابت نشده و تقریباً همه‌جا دو حرف نخستین با سه نقطهٔ زیرین و دو حرف بعدی با سه نقطهٔ فوقانی همراه است. کتابت سه حرف پ، چ، ژ با سه نقطه مطابق تداول امروزی است و در این تصحیح نیز چنین آمده؛ امّا کتابت گاف فارسی به صورت گ ش امروزه رایج نیست و به صورت امروزی گ تبدیل شد.

کاتب پایه، در مواردی معدود، از این قاعده سرباز زده و مثلاً **بنج**، **هیج**، **همچنانک** و **کردد** را به جای **پنج**، **هیج**، **همچنان‌که** و **گردد** آورده است.

متمایز شدن حروف چهارگانهٔ فارسی از معادل‌های عربی در نسخهٔ پایه باعث آن گردیده است که امروز، از طریق این نسخه، به تلفّظ کهن‌تر و صحیح‌تر چندین کلمه پی ببریم. املاّی **شگیب**، **شکنج**، **مشکل**، **درفکند** و **اشگ** از سر سهو صورت نگرفته و از

تکرار بعضی معلوم می‌شود که عمد کاتب بوده و حکایت از آن دارد که همه این کلمات باگاف فارسی تلفظ می‌شده؛ چنان‌که تلفظ اشگ، مشکل و شگستن باگاف هنوز در گویش مردم نیشابور محفوظ مانده است.

در این تصحیح، کلمات مذکور به صورت شگیب، شگنج، مشکل، درفگند و اشگ ضبط شده است.

- حرف اضافه به در پایه متصل و در این تصحیح منفصل آمده است.

- در پایه، پیشوند مضارعت می‌گاه متصل و گاه منفصل و در این تصحیح همه‌جا منفصل آمده است.

- در پایه، نشانهٔ مفعولی را پس از آن معمولاً متصل (آنها) و در این تصحیح منفصل (آن را) آمده است.

- در پایه، نشانهٔ جمع‌ها معمولاً متصل و در این تصحیح منفصل آمده و، در هر دو نسخه، پیش از آن،‌های غیرملفوظ آخر کلمه از کتابت ساقط شده، مانند قصه‌ها به‌جای قصه‌ها در این تصحیح.

- در پایه، نشانهٔ تفضیل تر گاه متصل و گاه منفصل و در این تصحیح همواره منفصل آمده است.

- حرف ربط که، در بدل، به همین صورت و، در پایه، گاه به صورت که و گاه به صورت کی و، در هر دو نسخه، به هنگام پیوند به ماقبل، به صورت ک کتابت شده، مانند بدانک و جانک به‌جای بدان‌که و چنان‌که. در این تصحیح همه‌جا منفصل و به صورت که آمده است.

-‌های چه پس از آن معمولاً ساقط می‌شده و، در هر دو نسخه، کتابت آنچه دیده می‌شود که در متن مصحح به‌گونهٔ متداول آنچه تبدیل شده است.

- افعال اسنادی (مانند است، اند)، در پایه، گاه متصل و گاه منفصل از ماقبل به کار رفته و‌های غیرملفوظ سوم شخص مفرد ماضی نقلی از کتابت افتاده؛ مانند آمدست به‌جای آمده است. در این تصحیح، همه‌جا، است منفصل و آمد متصل آمده و‌های ماضی نقلی ابقا شده است.

بدل در این خصوص ترتیبی ندارد؛ مثلاً عبارت مرکب است را گاه به صورت مرکب است و گاه به صورت مرکبست و حتی یک‌بار به صورت مرکبست آورده است.

- ضمیر تو پیش از ضمیر مفعولی م، امروزه معمولاً به صورت توام (= تو مرا) نوشته می شود؛ امّا، در پایه، یک جا همراه یای وقایه، به صورت تویم و، در بدل، به صورت توم کتابت شده که، با توجه به اصالت املائی هر دو نسخه، در این تصحیح از رسم الخط رایج صرف نظر و به ناچار از نسخه پایه پیروی شد.

- برخی کلمات مرکب مانند دلارام، در پایه، متصل و، در متن مصحح، معمولاً منفصل آمده است.

- در دو یا سه موضع نسخه پایه، کتابت کهن خورشید دیده می شود که، به لحاظ سهولت قرائت، در متن مصحح با املائی امروزی خورشید آمده است.

- در هر دو نسخه، گاه در زیر حرف سین سه نقطه گذاشته شده؛ مانند اپیت، پیر، دانپیت؛ در متن مصحح، بدون نقطه آمده است.

- حرف ی، در پایه، تقریباً همه جا با دو نقطه همراه است، به صورت تی و بی که در متن مصحح بدون نقطه آمده است.

- در پایه، برخی علایم راهنمای متن به کار رفته است؛ مانند

- صفر درشت توخالی (۵) در پایان مصرع ها، پایان برخی عبارات و، در تقطیع، پس از هر جزو.

- سه نقطه مثلث (۶) در پایان عبارت (در یک موضع).

- تکرار حرف (به خط ریز) در زیر بعضی از حروف؛ مانند مخترع و بحر.

- علامت (۲) برای نمایش محل افزودن حاشیه در متن.

- علامت (۷) در پایان حاشیه (در یک موضع).

## توضیحات

به جز توضیحات مربوط به نسخه ها، لغات و عبارات دشوار و معانی اشعار عربی را در پانویشت آورده ام<sup>۱۱۹</sup> و، برای آسانی مطالعه و درک زودیاب متن، از رایج ترین نشانه های راهنما، همچون نقطه، ویرگول، نقطه ویرگول، تیره، پرانتز، حروف ریز و درشت، حروف

---

۱۱۹) در اینجا بر من فرض است که از دو استاد برجسته زبان و ادبیات عرب، دکتر محمد فاضلی و موسی اسوار، صمیمانه سپاسگزاری کنم که، در کمال بزرگواری، هر یک ترجمه چند بیت عربی را بر عهده گرفتند. ترجمه ابیات مذکور با ذکر نام ایشان مشخص شده است.

سیاه و خمیده، آرایش سطرها و تفکیک دقیق بندها و فصل‌ها سود جسته‌ام و، به منظور استفاده محققان، علاوه بر شماره‌گذاری سطرها و آوردن تصویر آغاز و انجام نسخه‌ها، چندین فهرست راهنمای ضروری و مفید، شامل فهرست کتاب‌ها، کسان، جای‌ها، واژه‌های ویژه، اصطلاحات و اشعار فارسی و عربی تنظیم و درج کرده‌ام که امیدوارم صاحب‌نظران را در دیده‌پسند درآید.

چهارشنبه - هفدهم مردادماه سال یک هزار و سیصد و هشتاد خورشیدی  
تهران - محسن ذاکرالحسینی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ناظم جنود الهلام بلا اسبابه واداء قدراته  
 منظم لولائهم في سراد المراد في حوزة الحسان بالقلوب  
 و الخروض في الهوى في اللسان بالتصاير و الرغوض  
 و الصلوة على صاحب ديوان الرسالة و راجع ميزان الكفاية  
 محمد افضل الامم و آله المسادة الضمام عالم برون جند  
 غام و بجمع و دق و جنن عام و سلم تسليما جبين كرميه  
 ايام مهام مكال نظام و التي النشر و النظام ذي اللسانين  
 شيخ المعاني جمع النظايف ابو الفضل محمد بن خالد القرشي  
 قد مقبجه **بلى ان** اسعدك الله كعروض نقده و خيران  
 شعرت و حيار سيبك و نظم چنانك كثر و راست و اقز و  
 و كاست بوى تزان داندي اشوچه طبع مستقيم از انك  
 تفاوتيه كه در نظم افتد باخبر باشد اما تا عي و من نراند  
 در سايه كه آن تفاوت از كاست و اصلاح آن چگونه ايد  
 همين مقدار از **تفاوت** و بستی و بستی و بستی

و از ناد مفروق و شکل دایره اینست

و اما حرکت

اورام حرکت

گنینه و کوه

که اورام دکنه

گنینه سرد و از

یک دایره خیزند آنرا

دایره متقطعه

خوانند

تخت

اجزای ایشان که جمیع نامی اند و شکل آن دایره اینست

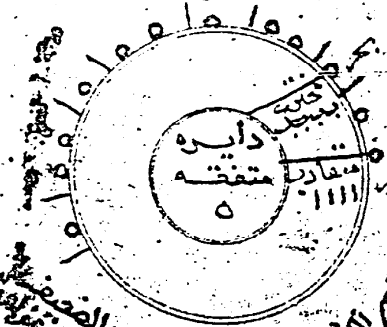
بد آنک از دایره اخوات

ارکان و مناسبت خود

ایشان بایکدیگر بتامل معلوم

شود از شاه اینست تمامی

سخن در علم عروض و الله اعلم



مکتب مطهری  
 علی بن ابی طالب  
 مؤسس و مدیر

# عَرْضَةُ الْعَرُوضِيِّينَ

تصنيف مولانا السعد الشهدى آبي الفضل محمد خالدا الفهرسى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِه الحمد لله ناظر مشهور الكلام بلا اسباب  
 وابتداء وناظر مشهور الانام في مراد المراد على نحو الحسان بالفلايد والمروض  
 وعلى الحور في اللسان بالقياسد والعروض والصلح على صاحبته ديوان ارشاد  
 وداخ ميزان الدلالة بمفاضل الانام والة السادة الكرام المانع برو وجسر  
 غام وجمع فدق وحن حكام وشم نيلها لما بعد جين لود امام همام  
 ملك الكلام والى الشتر والقلام ذى اللسانين يمشى اللسان جمع اللطائف  
 ابو الفضل محمد بن خالدا الفهرسى قوال الله منجته بلان اسعدك الله كه عرض  
 نقد تيزان شعرنت ومعارسك طم حانك كز وناست وافزون و  
 كاشت بوى توان دانست كه طبع مستقيم ازانك تفاوت كه در نظر  
 ما خبر باشه اما نعرض بدانند در بيان كه ان تفاوت از يك است واصلاح  
 ان چگونه بايد و همين مقدار دانند كه تفاوتى مستقيم و ان مقدار بيزيوت  
 طبع در شعرهاى مطبوع توان شناخت و در شعرهاى ابطبوع كه شعراى  
 عرب دروى شعرها گفته اند بى عرض مستقيم و نادرتوان ايت  
 و ازاخر كه طبع نظم نباشد بجز مطبوع و با مطبوع يكسان باشد بجز طالب  
 نظم را كيف ماكون دانستن عرض لانم آمد باصاحت طبع تا قوت شود  
 بر انشاء شعر و كيفيت آن بى شمع را الت تميز كرد در ميان مجمع و سقيم  
 وريك و مستقيم شعر عرض در شعر چنانست كه حرف هجا در سخن و در

ترکست از او نادجمی و او با د معروف و مشکو است که بران صفحه مسطور کشید  
 است و امکا تقوی که او را هر مقارن گویند و غیر مخرج که او را  
 هر کس گویند مرد و از یک دایره میزند و از او دایره منقعه گویند شعوت  
 موافقت اجزای ایشان که جمیع حاشیایند و شکل دایره او آنست که پیش ازین  
 مسطور شده است بدانک آرد و از هر یک آنکان و مسامحات خودشان  
 مالک کرم معلوم شود والله اعلم بالصواب **وَاللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ**

طویل	مدید	لسیطه	وافر
کامل	جز	مک	سریع
منشرح	خفیف	مقتضب	مصارع
هزج	مجتب	مقارب	مکث
فعلون	فاعلن	مفاعلن	مفاعیلن
فاعلاتن	مستفعلن	مفعولات	

**فَلْ فَعَلْكَ فَعَلْكَ فَعَلْكَ**

## منابع دیباچه

- آتشین جان (۱)، بابک. «جمالی قرشی»، دانشنامهٔ ادب فارسی، ج ۱، به کوشش حسن انوشه، تهران ۱۳۷۵.
- (۲). «صراح اللّغه»، همان جا.
- (۳). «عراضة العروسیین»، همان جا.
- آق‌سو، حسام الدّین - سبحانی، توفیق هاشم‌پور. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- ابن یوسف شیرازی (ض. حدایق). فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج ۲، تهران ۱۳۱۶-۱۳۱۸.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان. سنگلاخ، به کوشش روشن خیایوی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹.
- افشار، ایرج - دانش‌پژوه، محمّد تقی (۱). فهرست کتاب‌های خطی کتابخانهٔ ملی ملک، ج ۱، تهران ۱۳۶۱.
- (۲). نسخه‌های خطی، ج ۷، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳؛ ج ۸، تهران ۱۳۵۸.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول، امیر کبیر، چ ۳، تهران ۱۳۴۷.
- بارتولد (۱)، واسیلی ولادیمیرویچ. تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمهٔ غفّار حسینی، طوس، تهران ۱۳۷۶.
- (۲). ترکستان‌نامه، ج ۱، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- (۳). گزیدهٔ مقالات تحقیقی، ترجمهٔ کریم کشاورز، امیر کبیر، تهران ۱۳۵۸.
- (۴). ترکستان من الفتح العربی الی الغزو المغولی، ترجمه از روسی به عربی: صلاح الدّین عثمان هاشم، کویت ۱۹۸۱.
- برهان، محمّد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع، ج ۴، به کوشش محمّد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- بغدادی، اسماعیل پاشا. هدیهٔ العارفین، ج ۲، دارالفکر، بیروت ۱۹۸۲.
- جواهرکلام، عبدالعزیز. فهرست کتابخانهٔ عمومی معارف، ج ۱، تهران ۱۳۱۳.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۲،

دارالفکر، بیروت ۱۹۸۲.

خان‌بهدادر، میرعثمان علی. فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیه مخزنه کتب خانه آصفیه سرکار عالی، ج ۲، سرکار عالی، حیدرآباد دکن ۱۳۵۷ ق.

دانش پژوه (۱)، محمدتقی. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.

— (۲). نسخه‌های خطی، ج ۱۰، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸.

— (۳) ← افشار.

دانش پژوه، محمدتقی - منزوی، علیتقی. فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۵، تهران ۱۳۵۶.

دایرة المعارف فارسی، ج ۱، به کوشش غلامحسین مصاحب، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵؛ ج ۲، بخش ۱. کتاب‌های جیبی - فرانکلین، تهران ۱۳۵۶؛ ج ۲، بخش ۲. کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۷۴.

دیوان بیگی شیرازی، سید احمد. حدیقه الشعرا، ج ۱، به کوشش عبدالحسین نوایی، زرین، تهران ۱۳۶۴.

ریاحی، محمدامین. کسای مروزی، علمی، ج ۷، تهران ۱۳۷۵.

زمخشری، جارالله محمود بن عمر. القسطاس فی علم العروض، به کوشش فخرالدین قباوه، مکتبه المعارف، بیروت ۱۹۸۹.

سبحانی ← آق‌سو.

سریس، یوسف الیان. معجم المطبوعات العربیة و المعربة، ج ۱، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، قم ۱۴۱۰.

سزگین، فؤاد. تاریخ التراث العربی، ج ۱، ترجمه به عربی: محمود فهمی حجازی، کتابخانه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲، قم ۱۴۱۲؛ ج ۸، ترجمه به عربی: عرفه مصطفی، کتابخانه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲، قم ۱۴۱۲.

شروانی، جمال خلیل نزهة المجالس، به کوشش محمد امین ریاحی، زوار، تهران ۱۳۶۶.

شروانی، زین العابدین. حدایق السیاحه، تهران ۱۳۴۸.

شریف، عبدالقهار بن اسحاق. میزان الاوزان (ضمیمه عروض همایون)، به کوشش محمد حسن ادیب هروی خراسانی، اقبال، تهران ۱۳۳۷.

شمس قیس، شمس الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش

- محمد قزوینی - مدرّس رضوی، زوّار، چ ۳، تهران ۱۳۶۰.
- صاح العجم، به کوشش غلامحسین بیگدلی، وحید، تهران ۱۳۶۶.
- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۱، فردوسی، چ ۴، تهران ۱۳۶۳.
- عبدالمجیدخان (۱). ضمیمهٔ لطیفه (بقیة الصّراح)، ضمیمهٔ قرشی (۳).
- (۲). موجز قراح در فرهنگ صراح، ضمیمهٔ قرشی (۳).
- عطار، احمد عبدالغفور. مقدّمه الصّاح، دارالعلم للملایین، چ ۴، بیروت ۱۹۸۷.
- فزونی استرآبادی. بحیره، به کوشش عبدالکریم بن عبّاسعلی قمی تفرشی، تهران ۱۳۲۸.
- قرشی (۱)، جمال‌الدین ابوالفضل محمد. صراح اللّغه، به کوشش عبدالله منشی طبری، تهران ۱۲۸۶.
- (۲). همان، ۲ جلد، به کوشش شیخ ابوسلیمان ظهیرالدین احمد (مشهور به خواجه محمد اشرف علی لکهنوی)، لکهنو ۱۲۸۹.
- (۳). همان، ۲ جلد (همراه با فرهنگ قراح)، نول کشور، لکهنو ۱۸۸۳.
- (۴). همان، به کوشش عبدالله منشی طبری، تهران ۱۳۰۴ ق.
- (۵). همان، به کوشش قمرالدین، کانپور ۱۹۰۶.
- (۶). همان، (همراه با تکمّلهٔ ضمیمهٔ لطیفه، موجز قراح در فرهنگ صراح، نور الصّباح فی اغلاط الصّراح)، به کوشش محمد شفیع بن حاجی محمد سعید، کانپور ۱۳۴۶ ق (از روی چاپ کلکته ۱۲۴۵).
- (۷). عراضة العروضیین، کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی شهید مطهری (سپهسالار)، نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۳۱۳/۲ صدر.
- (۸). همان، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، فیلم شمارهٔ ۱۲۹.
- کاشغری، محمود بن حسین بن محمد. دیوان لغات الثّرک، ترجمهٔ محمد دبیرسیاقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- محمد پادشاه (شاد). فرهنگ آندراج، ج ۷، به کوشش محمد دبیرسیاقی، خیّام، تهران.
- مدرّس، محمد علی. ریحانة الادب، ج ۱، خیّام، تهران.
- مرادآبادی، مفتی محمد سعده‌الله. نورالصّباح فی اغلاط الصّراح (ضمیمهٔ صراح اللّغه)، به کوشش محمد قمرالدین، کانپور ۱۳۲۴ ق.
- مرعشی نجفی، محمود. «میراث اسلامی در سن پترزبورگ»، میراث شهاب، ش ۱۷ و ۱۸،

قم ۱۳۷۸.

مشار (۱)، خان‌بابا. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۳، چ ۲، تهران ۱۳۵۲.

— (۲). مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۵، تهران ۱۳۴۳.

معین، محمد. فرهنگ فارسی، ج ۶، امیر کبیر، چ ۸، تهران ۱۳۷۱.

منزوی (۱)، احمد. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۳، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد ۱۹۹۲.

— (۲). فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران ۱۳۵۰.

منزوی، علینقی (۱). فرهنگنامه‌های عربی به فارسی (ضمیمه لغت‌نامه دهخدا)، تهران ۱۳۳۷.

— (۲). ← دانش پژوه.

منوچهری دامغانی، ابوالتّجّم احمد بن قوص. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران ۱۳۳۸.

موجانی، علی. فهرست نامگوی نسخ خطی مخزن حمید سلیمان انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان

بیرونی (ازبکستان)، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم ۱۳۷۷.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. معیار الاشعار، به کوشش محمد فشارکی - جمشید مظاهری، سهروردی، اصفهان ۱۳۶۳.

نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، فروغی، تهران ۱۳۴۴.

یعقوب، امیل بدیع. المعجم المفصل فی علم العروض و القافیة و فنون الشعر، دارالکتب العلمیّه، بیروت ۱۹۹۱.

*Catalogue of Arabic, Persian, and Ottoman Turkish Books* (Harvard University Library).

Vol. 1, Cambridge Massachusetts 1968.

Habib-Allah, A.B.M.. *Descriptive Catalogue of The Oriental Manuscripts in The Dacca University Library*, Part 1, Vol. II, Dacca 1968.

Капраное, В. «сурох» («صراح»), in **Энциклопедияи советии тоҷик**, Душанбе 1987. (مقاله «صراح» در دایره المعارف شوروی تاجیک، دوشنبه ۱۹۸۷).

Mohammad Ashraf. *A Concise Descriptive Catalogue of The Persian Manuscripts in The Salar Jang Museum and Library*, Vol. III, Shri V.D. Krishnaswamy, F.r.a.s., Haydarabad, Andhra Pradesh 1966.

Storey, C.A.. *Persian Literature, Vol. III, Part 1*, E.J. Brill LTD, Leiden 1984.

## نشانه‌ها و اختصارات

دست‌نویس ایاصوفیه	بدل
دست‌نویس سپهسالار	پایه
جلد	ج
حاشیه	ح
شماره	ش
صفحه	ص
قمری	ق
میلادی	م
افزودهٔ کاتب، افزودهٔ مصحح، جای شمارهٔ برگ‌نسخهٔ پایه	[ ]
افزودهٔ دست‌نویس در حاشیه و بین سطور	< >
توضیح ماقبل	( )
عبارت معترضه	—...—
تصحیح قیاسی	+ (در متن)
افزوده	+ (در نسخه‌بدل‌ها)
ندارد	- (در نسخه‌بدل‌ها)
مراجعه کنید	←



# عُرَاضَةُ الْعُرُوِيِّينَ

مِنَ تَصْنِيفِ

مَوْلَانَا السَّعِيدِ الشَّهِيدِ أَبِي الْفَضْلِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْقَرَشِيِّ<sup>١</sup>

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمدُ لِلَّهِ ناظمِ منشورِ الكلامِ بلاسبابٍ و اوتادٍ و ناثرِ منظومِ الأنامِ في مَرادٍ\* المُرادِ،  
مُحَلِّيِ نحوورٍ\*\* الحِسانِ بالقلايدِ و العَروضِ و مُحَلِّيِ البَحورِ في اللِّسانِ بالقصايدِ و العَروضِ.  
و الصَّلوةُ علىِ صاحِبِ ديوانِ الرِّسالةِ<sup>۲</sup> و راجحِ ميزانِ الدِّلالةِ مُحَمَّدِ أَفْضَلِ الأنامِ و آلِهِ  
السَّادَةِ الكِرَامِ مالَمَعَ بَرَقُ و جَنَّ\*\*\* عَمَامٌ و سَجَّعَ وُرُقٌ و حَنَّ حَمَامٌ و سَلَّمَ تَسْلِيمًا<sup>۴</sup>.

چنین گوید [امام همام، ملک الکلام، والی النثر و النظام، ذی اللسانین، منشی  
المعانی، مجمع اللطیف] ابوالفضل محمد بن خالد القرشی [نور<sup>۵</sup> مضجعه]: بدان-أسعدک  
الله- که عروض نقله میزان شعر است و معیار سبیکه نظم، چنان که کثر و راست و افزون و  
کاست به وی توان دانست. اگرچه طبع مستقیم از اندک تفاوتی که در نظم افتد<sup>۶</sup> با خبر  
باشد، اما، تا عروض نداند، در نیابد که آن تفاوت از کجاست و اصلاح آن چگونه باید  
کرد<sup>۷</sup>. همین مقدار داند که تفاوتی هست و بس. و این مقدار نیز [f1b] به قوت طبع در  
بحرهای مطبوع توان شناخت و در بحرهای نامطبوع، که شعرای عرب در وی شعرها  
گفته‌اند، بی عروض هیچ تفاوتی را در نتوان یافت. و آن را خود که طبع نظم نباشد، بحر  
مطبوع و نامطبوع یکسان باشد. پس طالب نظم را، کیف ماکان، دانستن عروض لازم آمد  
تا صاحب طبع را قوت شود بر انشای شعر و کیفیت آن و بی طبع را آلت تمییز گردد میان  
صحیح و سقیم و رکیک و مستقیم شعر. و عروض در شعر چنان است که حروف هجا در  
سخن. و در مرتبه شعر < سخن<sup>۸</sup> > کسی که عروض نداند به مرتبه سخن کسی باشد که  
حروف هجا نشناسد. پس به التماس بعضی از طلا<sup>۹</sup> < ب > در بیان شعر و معرفت عروض  
قدری پرداخته آمد و مختصری به پارسی ساخته شد تا نفع آن عام تر<sup>۹</sup> و فایده آن هرچه<sup>۱۰</sup>  
تمام تر باشد و او را *عراضة العروضین* نام نهادیم<sup>۱۱</sup>.

### حدّ شعر و بیان اقسام آن

بدان که شعر سخنی<sup>۱۲</sup> است که گوینده آن<sup>۱۳</sup> آن را به قصد شعر در وزن آرد و قافیه [f2a]  
در وی نگاه دارد<sup>۱۴</sup> چنان که آن سخن بر معنی دال باشد<sup>۱۵</sup>.  
و وزن سنجیدن کلام باشد به میزان بحری از بحور شعر.

\*\*\* (جَنَّ: تاریخ کرد.

\*\*\* (نحور: جمع «نحر» به معنای گلو.

\*) مراد: گردن.

و قافیه کلمه‌ای باشد در آخر بیت که مکرر نشود در یک شعر، مگر به طریق تجنیس<sup>۱۶</sup>، و حرف<sup>۱۷</sup> روی در وی رعایت کرده باشد.

و<sup>۱۸</sup> > روی حرفی را گویند که قصیده بدو منسوب بود<sup>۱۹</sup>؛ مثلاً گویند: +قصیده<sup>۲۰</sup> لامیه<sup>۲۱</sup> <. و شعر مردّف و غیر مردّف باشد.

۵ و ردف و ردیف حرفی یا کلمه‌ای را گویند که در آخر هر بیتی از شعر، بعد از قافیه، هم‌ورا بعینه لازم<sup>۲۲</sup> دارند و پیش از قافیه نیز به تکلف می‌آرند<sup>۲۳</sup> و آن کم‌تر اتفاق افتد<sup>۲۴</sup>. و شعر کم از یک بیت نباشد. و هر بیتی دو مصراع باشد. و شعر را انواع است:

نوعی را از وی قصیده گویند. و آن کم از بیست بیت یا پانزده نباشد. و آخر مصراعِ اوّل ۱۰ او مقفّی بود.

و نوعی را از وی قطعه گویند. و آن کم از دو بیت نباشد. و آخر مصراعِ اوّل او<sup>۲۵</sup> مقفّی؛ و غیر مقفّی نیز باشد اما غیر مقفّی بیشتر بود<sup>۲۶</sup>.

و نوعی را از وی مثنوی گویند. و آن یکان بیت باشد هر دو مصراع بر یک قافیه؛ چنان‌که قصّه‌ها و حکایات منظوم [f2b] همه مثنوی گفته‌اند. و از این منظوم نظم شعر ۱۵ می‌خواهیم\* نه نظم خُطَب و رسایل و غیر آن؛ > چه، خطب و رسایل نیز حکایت است ترتیب داده شده؛ اما، از آن جهت که موزون و مقفّی نیست، آن را شعر نمی‌گویند<sup>۲۷</sup> <.

و نوعی را از وی رباعی گویند. و آن چهار مصراع باشد > که<sup>۲۸</sup> < اوّل و دوم و چهارم او را قافیه لازم دارند و مصراع سیم او را گاه با قافیه آرند و آن را مصرّع گویند و گاه بی‌قافیه<sup>۲۹</sup> و آن را خصی خوانند. و اهل خراسان و عراق رباعی مصرّع گویند و ماوراءالنهر و ترکستان ۲۰ رباعی خصی آرند. و رباعی مصطلح<sup>+</sup> تازیان است<sup>۳۰</sup> و پارسیان آن را ترانه گویند. و از متقدّمان عرب رباعی روایت نکرده‌اند. و او مخصوص است به بحر هزج و از بحور دیگر رباعی نگفته‌اند.

و شعر را انواع و فنون بسیار است:

نوعی را از وی غزل گویند. و آن در صفت معشوق باشد. و اگر کسی صفت خود کند ۲۵ از رنج فراق و شکایت اشواق، آن هم از این قبیل بود اما آنچه در اوایل قصاید [آرند<sup>۳۱</sup>] از

(\* خواستن اینجا و در یکی دو جای دیگر این متن به معنای «مراد داشتن» به‌کار رفته است.

احوال خود یا صفت معشوق یا تشبیه، چیزی دیگر [است و<sup>۳۲</sup>] آن را تشبیب خوانند. و انواع دیگر بسیار است، چون مُدَوَّر و مُسَمَّط [f3a] و مَسْجَع و مَصَوَّر و غیر آن. اما آنچه معتبر است از وی همین پنج نوع\* است که بر وجهی<sup>۳۳</sup> موجز بیان کرده شد. و بحور شعر در اصل شانزده بوده است. و پارسیان را در آن تصرّف هاست؛ اما آنها از زحاف این اصول است. و ما اسامی و شواهد اصول و زحاف بیاریم در محلّ خود. ان شاء الله تعالی<sup>۳۴</sup>.

### [ تقطیع ]

و از مهمّات این علم دانستن تقطیع است. و تقطیع تقسیم متحرّکات و سواکن شعر باشد بر اجزای افاعیل و تفاعیل – که بیان و تفصیل آن کرده شود. ۱۰

و معتبر در تقطیع نفس حرکت و سکون است نی انواع وی (اعنی فتحه و ضمه و کسره و سکون). و هر حرفی که بر وی حرکت یا سکون ننشیند، آن حرف در تقطیع نیاید؛ چون الف و لام هو الزجل.

و در تقطیع، حرف مشدّد را دو حرف دارند، اوّل ساکن و دوم متحرّک؛ چون مَدَد. و در تنوین، اظهار نون لازم شمرند؛ چون فَعْلُنْ. حاصل، در تقطیع معتبر ملفوظ باشد نه مکتوب و مخطوط<sup>۳۵</sup>. ۱۵

### [ بیان ادوات تقطیع ]

آمدیم با سر بیان<sup>۳۶</sup> ادوات تقطیع شعر و بیان [f3b] افاعیل و تفاعیل. بدان که بنای شعر بر بیت است و بنای بیت بر ارکان. و ارکان مرگّب از شش اصل است و آن دو سبب و دو وتد و دو فاصله است. ۲۰

اما سبب<sup>۳۷</sup>، سبب دو حرفی را گویند که اوّل و دوم متحرّک بود یا اوّل متحرّک و دوم ساکن. اگر هر دو متحرّک بود<sup>۳۸</sup>، سبب ثقیل باشد، چون آز. و اگر یکی متحرّک بود و دوم ساکن<sup>۳۹</sup>، سبب خفیف بود<sup>۴۰</sup>؛ چون لَمْ.

(\* مراد قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی و غزل است.

و<sup>۴۱</sup> اما وتد سه حرفی را گویند که اوّل و دوم متحرک باشد و سیم ساکن؛ چون فَعَلٌ، و<sup>۴۱</sup> آن را وتد مجموع گویند. یا اوّل و آخر متحرک بود و وسط ساکن، و<sup>۴۱</sup> آن را وتد مفروق گویند؛ چون فَعْلٌ.

و<sup>۴۱</sup> اما فاصله، و او دو نوع بود<sup>۴۲</sup>. اگر سه حرف متحرک بود و چهارم ساکن، آن را فاصله صغری گویند؛ چون فَعْلُنْ. و اگر چهار حرف متحرک بود و پنجم ساکن، آن را فاصله کبری گویند؛ چون فَعْلَتُنْ.

و این هر شش را بر این<sup>۴۳</sup> ترتیب که گفته شد، ضابطه‌ای کرده‌اند بر این مثال<sup>۴۴</sup>:

[f4a] لَمْ      اَرَ      عَلَى      رَأْسِ      جَبَلِئِ      سَمَكْتِنْ\*  
 ↓            ↓            ↓            ↓            ↓  
 < (سبب خفیف) (سبب ثقیل) (وتد مجموع) (وتد مفروق) (فاصله صغری) > (فاصله کبری)

و مثل این ضابطه را در زبان پارسی چنین<sup>۴۵</sup> آورده‌اند<sup>۴۶</sup>:

دَرْ      دِلِ      خُدَمِ      هَيْجِ      كَذَرِي      نَدَهَمَتِ<sup>۴۷</sup>  
 ↓            ↓            ↓            ↓            ↓  
 < (سبب خفیف) (سبب ثقیل) (وتد مجموع) (وتد مفروق) > (فاصله صغری) (فاصله کبری)

و این شش اصل در ارکان به منزله حروف است در کلمات > یعنی<sup>۴۸</sup> همچنان<sup>۴۸</sup> < که کلمات مؤلف از حروفند، ارکان نیز مؤلف از این شش اصلند <<sup>۴۹</sup>. و بعضی فاصله‌ها را اصل نداشته‌اند و گفته‌اند<sup>۵۰</sup> فاصله صغری مرکب است از سبب ثقیل و سبب<sup>۵۱</sup> خفیف و فاصله کبری مرکب است از سبب ثقیل و وتد مجموع. اما استادان معتبر اصل داشته‌اند و صحیح این است.

### [ بیان افاعیل و تفاعیل ]

و از این شش اصل هشت رکن ترکیب کرده‌اند که آن را اجزای افاعیل و تفاعیل خوانند. دو<sup>۵۲</sup> از وی<sup>۵۲</sup> پنج حرفی است و آن فعولن و<sup>۵۴</sup> فاعلن است، و شش دیگر از وی هفت حرفی و آن مفاعیلن، فاعلاتن، مستفعلن، مفاعلتن، متفاعلن، مفعولات است<sup>۵۵</sup>.

اما فعولن و فاعلن هر دو از وتد مجموع [f4b] و سبب خفیف مرکبند؛ اوّل را وتد مقدم و سبب مؤخر، و دوم را برعکس<sup>۵۶</sup> (اعنی سبب مقدم و وتد مؤخر<sup>۵۷</sup>). و این هر دو اُخت یکدیگرند.

\* لَمْ اَرَ ...: بر سر کوه ماهی ندیدم.

و اما مفاعیلن و<sup>۵۸</sup> فاعلاتن و<sup>۵۸</sup> مستفعلن هر سه از وتد مجموع و دو سبب خفیف مرگبند؛ اول را وتد مقدّم بر هر دو سبب، و دوم را وتد در میانه، و سیم را هر دو سبب مقدّم بر وتد. و این هر سه جزو<sup>۵۹</sup> اخوات یکدیگرند.

و اما مفاعلتن و<sup>۵۸</sup> متفاعلن هر دو از وتد مجموع و فاصله صغری مرگبند؛ اول را وتد مجموع مقدّم بر فاصله و دوم برعکس<sup>۶۰</sup>. و این هر دو جزو نیز اُخت<sup>۶۱</sup> یکدیگرند<sup>۶۲</sup>.  
و اما مفعولات مفرد از دو سبب خفیف و وتد مفروق مرگب است و او را اُختی نیست. و به یک وجه فاعلاتن شاید که اُخت او بود<sup>۶۳</sup> > و آن وقتی تواند بود که او را از یکدیگر فک کنند بر این صورت فاع لاتن <<sup>۶۴</sup> از آن که مرگب است از وتد مفروق و دو سبب خفیف، هم توان گفت برعکس مفعولات. و این هشت ارکان سالمند و هر سالمی را مزاحفات است.<sup>۱۰</sup>

و سالم آن را گویند که بر<sup>۶۵</sup> اصل وضع [f5a] همچنان باشد بی زیادت و نقصان در وی. و مزاحف آن را گویند که بر سالمی وی چیزی زیادت یا کم<sup>۶۶</sup> کنند تا بحر خوش آینده تر و مطبوع تر شود، چنان که پارسیان کرده اند. و مزاحفات عرب بر این طریقه نیست؛ بل که بر آن<sup>۶۷</sup> گونه یافته است خلیل بن احمد و به جهت ضبط آن را مزاحف آن بحر نهاده.

### ۱۵ [مزاحفات]

و ما اکنون آنچه مستعمل است در اشعار عربی و پارسی از مزاحفات، در تحت سالم وی مُفسّر و مسمّی بیاریم. بدان که  
از فعولن شش مزاحف آمده است:

فعول و او را مقبوض خوانند. و قبض اسقاط ساکن پنجم بود<sup>۶۸</sup>.  
فعول و او را مقصور خوانند. و قصر اسقاط ساکن سبب بود و تسکین متحرک او<sup>۶۹</sup>.  
فعل و او را محذوف خوانند. و حذف اسقاط سبب خفیف بود از آخر جزو.  
فعلن و او را اخرم گویند. و خرم اسقاط متحرک اول باشد<sup>۷۰</sup>.  
فعل و او را اثرم خوانند. و ثرم اجتماع قبض و خرم باشد.  
فَع و او را ابتر خوانند. و بتر اجتماع حذف و قطع باشد. و قطع در وتد چون قصر است  
در سبب.<sup>۲۵</sup>

و اَمَّا فاعِلن را دو [f5b] مزاحف آمده است:

فَعْلُنْ ٧١ و او را مخبون خوانند. و خبن اسقاط ساکن سبب بود ٧٢.  
فَعْلُنْ و او مقطوع است.

و مفاعیلن را ٧٣ ده مزاحف آمده است:

مفاعِلن و او مقبوض است ٧٤. ٥

مفاعیلُ و او را مکفوف خوانند. و کف اسقاط ساکن هفتم بود.

مفاعیلُ و او را مقصور خوانند.

مفعولن و او اخرم است.

مفعولُ و او را اخرب خوانند. و خرب اجتماع خرم و کف ٧٥ باشد.

فعولن و او محذوف است. ١٥

فاعِلن و او را اشتر خوانند. و شتر اجتماع قبض و خرم باشد.

فَعْلُنْ و او را احد گویند. و حذذ اسقاط وتد مجموع باشد.

فَعْلُ و او مقبوض احد است.

فَعْ و او احدٌ محذوف است.

١٥ و اَمَّا فاعلاتن را یازده مزاحف آمده است:

فاعلاتُ و او مکفوف است.

فاعلاتُ و او مقصور است.

فاعِلن و او محذوف است.

فاعلاتن و او مخبون است.

٢٥ فَعْلَاتن و او را مشَعَث خوانند. و تشعیث اسقاط یکی از دو متحرک وتد است. پس فاعاتن

شود یا فالاتن، نقل کنند با فَعْلَاتن یا مفعولن.

فَعْلَاتُ و او مخبون مقصور است ٧٦.

فاعلاتُ و او را [f6a] مشکول گویند. و شکل اجتماع کف و خبن باشد.

فعلیان ٧٧ و او مسبغ مخبون است.

فَعْلُنْ و او ابتر است. ٢٥

فَعْلَن و او محذوف مخبون است.

فاعلاتان و او را مَسْبَغ خوانند. و تَسْبِغ<sup>۷۸</sup> زیادتی ساکنی در آخر<sup>۷۹</sup> سبب خفیف باشد.

و اَمَّا مستفعلن را هم یازده مزاحف آمده است:

مستفعلان و او را مَذِیْل خوانند. و تَذِیْل<sup>۸۰</sup> زیادتی ساکنی باشد در آخر و تد مجموع از

جزو سالم. ۵

مستفعل و او مکفوف است.

مفاعن و او مخبون است.

مفاعِل و او مکفوف مخبون است.

مفتعلن و او را مطوی خوانند. و طی اسقاط ساکن چهارم بود.

مفعولن و او مقطوع است. ۱۰

فعلون و او را مَكْبُول خوانند. و آن اجتماع خبن و قطع باشد.

فَعَلَّتَن و او مَخْبُول است. و آن اجتماع خبن و طی باشد.

مفاعلان و او مَذال مخبون است.

مفتعلان و او مَذال مطوی است.

فعلتان و او<sup>۸۱</sup> مَذال مَخْبُول است. ۱۵

و اَمَّا مفاعلتن را هشت مزاحف آمده است:

مفاعیلن و او را معصوب خوانند. و عَصَب اسکان متحرک پنجم باشد.

مفاعیل و او را منقوص خوانند. و نقص اجتماع عصب و کف [f6b] باشد.

مفتعلن و او را اعضب<sup>۸۲</sup> خوانند. و عَضْبُ آن بود که سالمی را خرم کنند.

مفعولن و او را اقصم<sup>۸۳</sup> خوانند. و آن اجتماع عصب و خرم باشد. ۲۰

فعلون و او را مقطوف خوانند. و قطف اسقاط سبب ثقیل باشد از فاصله صغری.

فاعلن و او را اجم خوانند. و جَمَم اجتماع عقل و خرم باشد. و عقل اسقاط متحرک

فاصله صغری بود<sup>۸۴</sup>، اوّل یا دوم<sup>۸۵</sup>.

مفاعن و او را معقول خوانند.

مفعول و او را اعقص گویند. و عَقَص اجتماع نقص و خرم باشد. فاعلُ<sup>۸۶</sup> شود، ردش ۲۵

کنند با مفعول.

و اما متفاعلن را پانزده مزاحف آمده است:

متفاعلاتن و او را مرفل خوانند. و ترفیل زیادتی سبب خفیف بود در آخر<sup>۸۷</sup> جزو<sup>۸۸</sup>.

متفاعلان و او مذیل است.

مستفعلن و او مضمر است. و اضممار تسکین متحرک دوم باشد.

مفتعلن و او را اجزل خوانند. و آن اجتماع اضممار و طی باشد.

مفاعلن و او را موقوص خوانند. و وقص اسقاط متحرک دوم باشد. > متحرک قید

گرفت تا کسی را وهم نشود که حرف را بی حرکت حذف می‌کنند؛ بل که هر دو را با

هم. <<sup>۸۹</sup> [کذا]

مستفعلاتن و او<sup>۹۰</sup> مرفل مضمر است.

مفاعلاتن > او<sup>۹۰</sup> < مرفل موقوص است.

مفتعلاتن و او<sup>۹۰</sup> [f7a] مرفل مجزول است.

مستفعلان مذال مضمر است.

مفاعلان مذال موقوص است.

مفتعلان مذال مجزول است.

فعلاتن مقطوع است.

فعلن<sup>۹۱</sup> احذ است. > حذذ عبارت است از اسقاط وتد مجموع. <<sup>۹۲</sup>

فعلن احذ مضمر است.

مفعولن مقطوع مضمر است<sup>۹۳</sup>.

۲۰ و اما مفعولات<sup>۹۴</sup> را دوازده مزاحف آمده است:

مفعولات و او را موقوف خوانند. و آن تسکین متحرک هفتم است.

فعولات و او مخبون است.

فاعلات و او مطوی است.

فعلات و او مخبول است.

۲۵ فعولات موقوف مخبون است.

فاعلات موقوف مطوی است.

مفعولن و او را مکسوف <بالسین غیر المعجمة > خوانند. و آن اسقاط متحرک هفتم است.  
 فاعلن و او مکسوف مخبون است.  
 فاعلن و او مکسوف مطوی است.  
 فعلن و او را اصلم خوانند. و آن اسقاط وتد مفروق باشد.  
 فعلن و او مکسوف مخبول است.  
 فع و او اصلم محذوف است.

و هر یک از این مزاحفات که بیان کرده شد، در اشعار عربی و پارسی، در بعضی جای، به جای سالم خود بیاید؛ امّا، در عربیّات، توسّعی هست؛ چنانکه مثلاً در یک قصیده هژده مزاحفِ مفاعیلن [f7b] را به نیابت یکدیگر بیارند، روا باشد. و امّا، در پارسی، هر سالمی یا مزاحفی که در بیت اوّل آید، تا آخر قصیده همان جزو بعینه به همان موضع لازم باشد<sup>۹۵</sup> و غیر آن جایز نباشد<sup>۹۶</sup> الا در مفاعیلن از بحر هزج؛ خاصه در اوزان رباعیّات که بعضی را به نیابت بعضی می‌آرند؛ و، در بحور دیگر، تبدیل و مناوبه درنیاید و، اگر آورده شود، از رکاکتی خالی نباشد.

## فصل<sup>۹۷</sup>

### در بیان ارکان و صدر و عجز و ضرب

بدان که رکن اوّل را از مصراع اوّل، اگر سالم باشد یا مزاحف، صدر گویند.  
 و رکن میانه را، اگر یکی باشد<sup>۹۸</sup> یا دو، از هر دو مصراع حشو گویند.  
 و رکن آخر را از مصراع اوّل عروض گویند.  
 و رکن اوّل مصراع دوم را ابتدا گویند.  
 و رکن آخر او را سه نام است؛ ضرب و عَجْز و قافیه.  
 و، بر قول بعضی، رکن اوّل مصراع اوّل را مبدا گویند و رکن اوّل مصراع دوم را نیز صدر گویند برعکس.

و<sup>۹۹</sup> هیچ بیتی از ابیات [f8a] زیادت از هشت جزو نباشد و کم‌تر از چهار در پارسی<sup>۱۰۰</sup>.  
 امّا، در عربی، بیتی دو جزو گفته‌اند و آن را منهوک رجز گویند. مثالش:

یا لیتنی فیها جَدَعٌ\*

[ ترکیب بحور و تقطیع و شواهد آن ]

بعد از این، ترکیب بحور و تقطیع و شواهد آن به عربی و پارسی بیاریم. بدان که همه اشعار عرب را از متقدمان بر شانزده وزن یافته‌اند و آن را بحر نام کرده و قانون و اصل داشته. و هر بحر را چند عروض و چند ضرب است در بنا. آن را عددی معین کرده‌اند که ذکر آن لایق این مختصر<sup>۱۰۱</sup> نیست. و آن شانزده بحر را از این هشت ارکان که بیان کرده شد ترکیب کرده‌اند. و اگرچه پارسیان بحرهای دیگر بر این شانزده بحر افزوده‌اند، اما مشهور و معتبر نیست و اعتبار همین شانزده بحر اصل را کرده‌اند.

و، در این مختصر، بر ارکان سالمه از هر بحر عربی و پارسی بیتی < شاهد > و نظیر بیاریم و تقطیع او باز نماییم.

مثال بحرها و تقطیعات و شواهد آن:

بحر طویل

[f8b] این بحر مرکب است از فعولن مفاعیلن هشت‌بار.

سَقَى اللهُ رَبْعَى أُمَّ عَمْرٍو وَإِنْ مَحَّتْ مَغَانِيهِمَا<sup>۱۰۲</sup> سَحًّا مِنَ الْوَيْلِ هَطًّا\*\*

سَقَّلَا / هُرْبَعِيَّامُ / مِعْمَرُنْ / وَإِنَّمَحَّتْ<sup>۱۰۳</sup>

فعولن / مفاعیلن / فعولن / مفاعیلن

مَغَانِي / هِمَا سَحْحَنُ<sup>۱۰۴</sup> / مَنَلُوبُ / لِهَطُّ طَلَا

فعولن / مفاعیلن / فعولن / مفاعیلن

و، در این بحر، شعر پارسی<sup>۱۰۵</sup> نیامده است مگر به نادر. و یک بیت، نظیر، آورده شود. مثالش سالم الارکان و العروض:

دل آرام ما را گر به وعده وفا بودی به نوعی بدی کآخر تسلی ما بودی<sup>۱۰۶</sup>

(\* یا لیتنی...: کاش، در آن (هنگام نبوت پیامبر ص)، جوان باشم (تا در نصرت او بسیار بکوشم). بیتی است از شعری که ورقه بن نوفل دربارهٔ مبعث سروده است (موسس اسوار). به درید بن الصّمة نیز منسوب است.  
 (\*\* سَقَى اللهُ...: خداوند دیار ام عمرو را - هر چند از بین رفته است - سخت سیراب کند از بارانی درشت دانه ریزان. (محمد فاضلی)

دلارا/ مماراگر/ بوعده/ وفابودی  
 فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن  
 بنوعی/ بدی کآخر/ تسللی/ یمابودی  
 فعولن/ مفاعیلن/ فعولن/ مفاعیلن

بحر مدید<sup>۱۰۷</sup>

این بحر مرکب است از فاعلاتن فاعلن هشت بار. <بر این مثال: >

بَيْنَهُمْ مَشْبُوبَةٌ يَصْطَلِيهَا فِتْيَةٌ<sup>۱۰۸</sup>      مَا جَنَوْا<sup>۱۰۹</sup> فِيهَا وَلَا مِثْلَ شُحْبِ الشَّائِلِ\*  
 بَيْنَهُمْ مَشْ / يَبْنُونَ / يَصْطَلِيهَا / فِتْيَتُنْ  
 فاعلاتن/ فاعلن/ فاعلاتن/ فاعلن

[f9a] ماجنوفی/ هاو لا/ مثلشخیش<sup>۱۱۱</sup>/ شایلی

<فاعلاتن/ فاعلن/ فاعلاتن/ فاعلن >

و، در این بحر نیز، شعر به پارسی<sup>۱۱۲</sup> کم آمده است. یک بیت، مثال را، آوردیم<sup>۱۱۳</sup>:  
 ای دلِ پر درد را<sup>۱۱۴</sup> لعل تو درمان شده      خاکِ پایت بنده را چشمه حیوان شده

ای دلپپر<sup>۱۱۵</sup>/ درد را/ لعل تو در/ ما شده

فاعلاتن/ فاعلن/ فاعلاتن/ فاعلن

خاکپایت/ بند را/ چشمیچی/ وا شده

فاعلاتن/ فاعلن/ فاعلاتن/ فاعلن

بحر بسیط<sup>۱۱۶</sup>

این بحر مرکب است از مستفعلن فاعلن هشت بار. مثالش سالم الارکان بر این ترتیب است<sup>۱۱۷</sup>:

نَارَ الْقَرْيِ أَوْ قَدُوا قَصْرًا لِعَاشِيَكُمُ      نِيرَانِكُمْ خَيْرٌهَا نَارُ الْقَرْيِ مُوقَدَةٌ\*\*

(\* بَيْنَهُمْ مَشْبُوبَةٌ ...: میان آنان (آتش) شعله‌ور است و مردانی به گرمای آن می‌سوزند. آنان حتی به قدرِ دوشیده‌شیر اشتر کم‌شیر از آن بهره نبرده‌اند. (موسی اسوار)  
 (\*\* نَارَ الْقَرْيِ ...: چون کسی شامگاهان سوی شمارو نهاد، آتش اطعام میهمان را بیفروزید، که بهترین آتشی که می‌افروزید، آتش اطعام میهمان است. (موسی اسوار)

نار<sup>۱۱۸</sup> لُقْرِیْ / أَوْقَدُ و / قَصْرُنْ لِعَا / شِیْکُمُو  
مستفعلن / فاعلن<sup>۱۱۹</sup> / مستفعلن / فاعلن<sup>۱۱۹</sup>

نیرانکُم / خَیْرُهَا / نَارُ لُقْرِیْ / مُوقَدَةٌ  
مستفعلن / فاعلن<sup>۱۲۰</sup> < / مستفعلن / فاعلن<sup>۱۲۰</sup> <

۵ پارسی‌گویان<sup>۱۲۱</sup> را در این بحر شعرکَم اتّفاق<sup>۱۲۲</sup> افتاده است. [f9b] و چند قصیده مطالعه افتاده مخبون الضّرب. و ما یک بیت از این بحر، سالم الارکان، از بهر نظیر، بیاریم؛ بر این مثال<sup>۱۲۳</sup>:

ای با وصال دلم شادان ز دورِ فلک هجر تو بر خاطرَم چون بر جراحت نمک<sup>۱۲۴</sup>

ای با وصال / لتدلّم / شادا ز دور / رففلک

مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن

هجر تبتیر<sup>۱۲۵</sup> / خاطرَم / چنبر جرا / حتنمک

مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن

و از مزاحف مخبون العروض و الضّرب امیر<sup>۱۲۶</sup> معزّی > گفته است؛ بر این مثال<sup>۱۲۷</sup> <:

ای زلفِ دلبرِ من پر بند و پرشکنی گاهی چو وعده او گاهی چو پشت منی

ای زلفدل / برمن / پر بند و پر / شکنی

مستفعلن / فعلن / مستفعلن / فعلن

گاهیچو ع / دیاو / گاهیچپش / تمنی

مستفعلن / فعلن / مستفعلن / فعلن

### بحر وافر<sup>۱۲۸</sup>

۲۰ این بحر مرکّب است از مفاعلتن تنها. و در اصل عربی مسدّس آمده است. مثالش < سالم > الارکان<sup>۱۲۹</sup>:

[f10a] وَعِنْدَكُم مَّصَادِقُ مِنْ وَقَائِعِنَا فَمَا لَكُمْ لَنَى حَمَلَاتِنَا<sup>۱۳۰</sup> تَبْتُ\*

وَ عِنْدَكُمُو / مَصَادِقُمِنْ / وَقَائِعِنَا

مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

(\* وَعِنْدَكُمُ ... شما نمونه‌هایی از ضربِ شَسْتِ ما را چشیده‌اید. پس شما را چیست که در برابر حمله‌های ما پایداری می‌کنید؟

فَمَا لَكُمْ / لَى حَمَلًا ۱۳۱ / تَنَا ۱۳۲ تَبْتُ  
مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

و، در این بحر، پارسیان را ۱۳۳ بر وزن سالم الارکان شعر نیامده است. و ما ۱۳۴، از برای مثال و استشهاد، یک بیت بیاریم: ۱۳۵:

۵ زهی به جفا دلت به جهان شده سمری به کوی وفا نکرده دلت دمی گذری ۱۳۶

زهییجفا / دلتجها / شد هسمری

مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

بکویوفا ۱۳۷ / نکرد ۱۳۸ دلت / دمیگذری

مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن

۱۰ و باشد که در وی بر وزن مزاحفِ معصوب شعر گویند. >عصب تسکین متحرک پنجم بود. < ۱۳۹ و آن را از بحر هزج فرق نتوان کرد؛ چون ارکان او مفاعیلن باشد.

#### بحر کامل ۱۴۰

این بحر مرکب است از متفاعلن تنها. و در اصل عربی مسدس آمده است؛ بر این مثال ۱۴۱:

وَإِذَا صَحَّوتُ فَمَا أَقْصِرُ عَنْ نَدَى ۱۴۲  
وَ كَمَا عَلِمْتَ شَمَائِلِي وَ تَكَرُّمِي \* ۱۴۳

[f10b] وَإِذَا صَحَّوْ / تُفَمَا أَقْصُ / صِرُعَنْدَنْ ۱۴۴

> متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن <

وَ كَمَا عَلِمَ / تَشَمَائِلِي / وَ تَكَرُّمِي ۱۴۵

> متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن < ۱۴۶

۲۰ در این بحر پارسی گویان شعر کم تر گویند ۱۴۷؛ مگر برهان سمرقندی ادیب که او بر این وزن ۱۴۸ چند قصیده و چند غزل گفته است؛ بر این مثال ۱۴۹:

ز دو زلفِ خود چه شود اگر کمرم دهی ز دو لعلِ خود چه شود اگر شکرم ۱۵۰ دهی  
> و این بیت از آنهاست که در او ردیف لازم داشته است؛ هم پیش از قافیه و هم پس از قافیه، و آن لفظ اگر و دهی است. < ۱۵۱

زد زلفخدا ۱۵۲ / چشود اگر / کمر مدهی

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

۲۵

(\* ) وَإِذَا صَحَّوتُ ... : و چون هشیار شوم، در بخشش کوتاهی نمی‌کنم. و سیرت و گشاده‌دستی من آن‌چنان است که می‌دانی. این بیت از معلقه عنتره بن شداد است.

ز دلعلخدا<sup>۱۵۳</sup> / چشود اگر / شکر مدهی

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

و در این بحر وزن مَثْمَن سالم الارکان هم برهان سمرقندی شعر گفته<sup>۱۵۴</sup> > برای مثال <<sup>۱۵۵</sup>:

به کرشمه ای چه شود که در من بی نوانظری کنی / به نوازشی ز دو ساعدم مه در قبا کمری کنی

بکرشمی<sup>۱۵۶</sup> / چشود کدر<sup>۱۵۷</sup> / مینینوا / نظر یکنی

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

بنوازشی / زدو ساعدم / مه در قبا / کمر یکنی<sup>۱۵۸</sup>

متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن

[f11a] و باشد که پارسیان را در مزاحف مضمرا این بحر اشعار باشد و آن را از بحر

رجز فرق نتوان کرد؛ چون همه بر وزن مستفعلن بود. > اگر جمیع ارکان بیت مضمرا باشد،

فرق نتوان کرد و اگر بعضی بیش مضمرا نبود، فرق ظاهر بود. <<sup>۱۵۹</sup>

### بحر هزج<sup>۱۶۰</sup>

این بحر مرکب است از مفاعیلن تنها. و در اصل عربی مسدّس آمده است.

> سالم الارکان بر این مثال: <<sup>۱۶۱</sup>

لَقَدْ شَاقَّتْكَ فِي الْأَحْدَاجِ أَطْعَانُ كَمَا شَاقَّتَكَ يَوْمَ الْبَيْنِ غِرْبَانُ\*

لَقَدْ شَاقَّتْ / كَفَلًا حِدًا / جِاطْعَانُو

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

كَمَا شَاقَّتْ / كَيْوَمَلْبِي / نِعْرُ بَأُو

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

و پارسی گویان<sup>۱۶۲</sup> را بیشتر<sup>۱۶۳</sup> اشعار در این بحر آمده است. و این بحر مطبوع ترین

بحر هاست. و اوزان رباعیات به تمامت مخصوص بدین بحر است. و در این بحر مَثْمَن و

مسدّس و مربّع > گفته اند. مثال مَثْمَن<sup>۱۶۴</sup>: <

مسلمانان مسلمانان مسلمانان<sup>۱۶۵</sup> مسلمانان / از این<sup>۱۶۶</sup> آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی

مسلمانا / مسلمانا / مسلمانا / مسلمانا<sup>۱۶۷</sup> / مسلمانا

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

\* (لَقَدْ شَاقَّتْكَ ...: به راستی که زنان کجاوه نشین شوق تو را برمی انگیزند، همچنان که در روز جدایی زاغها تو را به شور می آورند.

[f11b] ازینایی / نیدینا / پشیمانی / پشیمانی

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

مثال مسدّس. پارسی‌گویان<sup>۱۶۸</sup> بر این وزن شعر کم گفته‌اند. ما<sup>۱۶۹</sup> یک بیت جهت مثالبیاریم<sup>۱۷۰</sup>؛ بر این‌گونه<sup>۱۷۱</sup>:

زهی روی تو خورشید ضیاگستر ز رخسارت مدد برده مه انور

ز هیرویت<sup>۱۷۲</sup> / تخرشیدض / ضیاگستر\*

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

ز رخسارت / مدد برده<sup>۱۷۳</sup> / مهانور<sup>۱۷۴</sup>\*\*

مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن

۱۰ اما مَثَمَن و مسدّس مزاحف بسیار گفته‌اند. و یک نوع از وی مَثَمَن اوزان رباعی است.

و اقسام رباعی را در این بحر بر اوزان بسیار گفته‌اند. و از این وزن ترکیب انواع ارکان

مزاحف می‌خواهیم. و، در این مختصر، از آن جمله چهار وزن که معتبر است، از رباعیات

مثال آورده شود و باقی را بر آن قیاس توان کرد.

یک نوع از او بر وزن این ارکان بود که<sup>۱۷۵</sup> مفعول مفاعیلن مفاعیل فعل. مثال او از رباعی:۱۵ [f12a] ای چون تو کسی ندیده در باب سخن نی دور زمانه و نه افلاک کهن<sup>۱۷۶</sup>ایچنتو<sup>۱۷۷</sup> / کسیندی / د در باب / سخنمفعول / مفاعیلن / مفاعیل / فعل<sup>۱۷۸</sup>نوعی دیگر بر وزن این ارکان بود: مفعول مفاعیل مفاعیل فعل. مثال او از رباعی<sup>۱۷۹</sup>:

در هجر تو ای راحت جانم همه تو

در هجر / تایراح / تجانمه / متو

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

نوعی دیگر بر وزن <این> ارکان بود: مفعول مفاعیل مفاعیل فعل. مثال او از رباعی<sup>۱۸۰</sup>:

ای یافته از جوهر تو شرع نظام

ایباف / تازجوه / رتو شرع / نظام

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل<sup>۱۸۱</sup>

\*\* (اکنون معمولاً به صورت زهی رویی / تُخرشیدی / ضیاگستر تقطیع می‌شود.

\*\* (اکنون معمولاً به صورت مهی انور تقطیع می‌شود.

نوعی دیگر بر وزن این ارکان بود: مفعولن مفعولن مفعولن فع. مثال او از رباعی<sup>۱۸۲</sup>:

دلدارى غم خوارى مردم سارى

دلدارى / غمخوارى / مردمسارى

مفعولن / مفعولن / مفعولن / فع

۵ فى الجملة، مفاعیلن را مزاحف بسیار می آید<sup>۱۸۳</sup> فامّا لازم است که صدر او<sup>۱۸۴</sup> (یعنی صدر وزن رباعی)<sup>۱۸۵</sup> اخرم یا اخرب بود<sup>۱۸۶</sup> (چون مفعولن یا مفعول). > خرب اجتماع خرم و کف باشد. و خرم<sup>۱۸۷</sup> اسقاط اول و تد مجموع<sup>۱۸۸</sup>. < و ضرب<sup>۱۸۹</sup> وی احدّ مقبوض می آید<sup>۱۹۰</sup> (چون فعَلْ) [f12b] و یا محذوف مقصور (چون فعول) و احدّ مفرد<sup>۱۹۱</sup> > اسقاط و تد مجموع <<sup>۱۹۲</sup> (چون فعولن) و احدّ محذوف<sup>۱۹۳</sup> (چون فع) و مذال محذوف<sup>۱۹۴</sup> نیز آید (چون فاع) <sup>۱۹۵</sup>. و غیر این پنج ضرب > که < یاد کرده آمد<sup>۱۹۶</sup>، دیگر<sup>۱۹۷</sup> نیامده است. و، در این مختصر، بیان اوزان رباعیات این مقدار کفایت است.

و اما مسدّس مزاحف، مثالش افضل الشعرا خاقانی گفته است<sup>۱۹۸</sup>:

ضمان دار سلامت شد دل من که دار عزلتش دادند مسکن

ضماندارس / سلامتشد / دل من\*

مفاعیلن / مفاعیلن / فعولن<sup>۱۹۹</sup>

کدار عز\*\* / لتشدادن / دمسن

مفاعیلن / مفاعیلن / فعولن<sup>۱۹۹</sup>

۱۵

### بحر رجز<sup>۲۰۰</sup>

این بحر مرکّب است از مستفعّلن تنها. و در اصل عربی مسدّس<sup>۲۰۱</sup> آمده است؛ بر این مثال<sup>۲۰۲</sup>:

دارُ لَسَلَمى اذُ سَلِىمى جَارَةٌ<sup>۲۰۳</sup> قَفْرٌ تَرى اَيَاتِهَا مِثْلَ الرُّبْرِ<sup>۲۰۴\*\*\*</sup>

دارُ لَسَلْ / ما اذُ سَلِى / ما جَارَتْ<sup>۲۰۵</sup>

مستفعّلن / مستفعّلن / مستفعّلن

قَفْرٌ نَتْرِى / اَيَاتِهَا / مِثْلُ رُبْرِ<sup>۲۰۶</sup>

۲۰

(\* اکنون معمولاً به صورت ضمانداری / سلامتشد / دلی من تقطیع می شود.

\*\* (اکنون معمولاً به صورت کداری عز تقطیع می شود.

\*\*\* (دارُ لَسَلَمى ... آن خانه سلمی بود آن زمان که وی نوجوانی مجاور بود، که امروز خالی از سکنه گشته است و نشانی هایش چون نبشته ها بر جای مانده. (محمّد فاضلی)

مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن

پارسی‌گویان<sup>۲۰۷</sup> را در این بحر شعر بسیار است مَثَمَّن و مَسَدَّس. مثال مَثَمَّن سالم‌الارکان [f13a] خاقانی فرماید<sup>۲۰۸</sup> - و او بیشتر مَسْمَط آید<sup>۲۰۹</sup>:

عید است<sup>۲۱۰</sup> پیش از صبحدم مژده به خمار آمده بالای چرخ<sup>۲۱۱</sup> از جامِ جم یک نیمه دیدار آمده

عیدستی / شزصبحدم / مژد هبخم / مار آمده

مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن

بالایچر / خز<sup>۲۱۲</sup> جامجم / یکنیمدی<sup>۲۱۳</sup> / دار آمده

مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن

و مَثَمَّن مزاحف نیز بسیار گفته‌اند. نوعی از وی آن است که یک جزو<sup>۲۱۴</sup> مطوی و یک جزو مخبون باشد. و آن هم مَسْمَط و غیر مَسْمَط آمده است. مثالش از مَسْمَط این است<sup>۲۱۵</sup>:

زلف تو دام دل شده مهر تو دل‌گسل شده و از قد تو خجل شده قامت سرو بوستان

زلفتدا / مدلشده / مهر تو دل / گسلشده

مفتعلن / مفاعِلن / مفتعلن / مفاعِلن

وزقدتو / خجلشده / قامتسر<sup>۲۱۶</sup> / و بوستان

مفتعلن / مفاعِلن / مفتعلن / مفاعِلن

مثال دیگر از غیر مَسْمَط<sup>۲۱۷</sup>:

[f13b] باد شمال می‌وزد جلوه یاسمن نگر وقت سحر ز عشق گل بلبل نعره‌زن نگر

باد شما / لمیوزد / جلوپیا / سمننگر

مفتعلن / مفاعِلن / مفتعلن / مفاعِلن

وقتسحر / زعشقگل / بلبلنع / رزننگر<sup>۲۱۸</sup>

مفتعلن / مفاعِلن / مفتعلن / مفاعِلن

اما<sup>۲۱۹</sup> مَسَدَّس سالم‌الارکان کم‌تر گفته‌اند<sup>۲۲۰</sup>. از برای مثال یک بیت آورده شد:

ای دیده را نور از جمالِ رویِ تو دل را شگیب اندر شگنجِ مویِ تو

ایدید را / نورزجا / لرریتو

مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن

دلراشگی / بندرشگن<sup>۲۲۱</sup> / جمویتو

مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن

و به پارسی، در این بحر، زیادت از این چهار نوع که نظیرش آورده شد، شعر<sup>۲۲۲</sup>

نگفته‌اند. فاما در عربی مسدّس < و مثلث > و مربّع و مثنی، جمله، گفته‌اند. و مربّع را مجزو<sup>۲۳۳</sup> خوانند. و مجزو آن بود که جزوی از او رفته باشد<sup>۲۳۴</sup>. و مثلث را مشطور، و او آن بود که یک شطر\* او رفته باشد<sup>۲۳۵</sup>. و مثنی را منهوک خوانند؛ یعنی لاغر شده<sup>۲۳۶</sup>.

بحر رمل<sup>۲۳۷</sup>

۵ این بحر مرگب است از فاعلاتن تنها. و در بنای عرب [f14b] مسدّس آمده است؛ بر این مثال<sup>۲۳۸</sup>:

أَيْسَاتٌ نَاعِمَاتٌ فِي خُدُورٍ<sup>۲۳۹</sup> قَاتِلَاتٌ<sup>۲۴۰</sup> بِالْعَيْونِ الْفَاتِرَاتِ\*\*

أَيْسَاتٌ / نَاعِمَاتٌ / فِي خُدُورٍ<sup>۲۳۹</sup>

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

قاتلاتن<sup>۲۴۰</sup> / بِلْعَيْونِ / <فاتراتی >

فاعلاتن / فاعلاتن / <فاعلاتن >

و پارسیان را، در این بحر، شعر<sup>۲۴۲</sup> بسیار است، مثمن و مسدّس. اما مثمن سالم الارکان کم‌تر گفته‌اند<sup>۲۴۳</sup> و ما یک بیت، از برای نظیر، آوردیم<sup>۲۴۴</sup>:

دردِ عشق از نازکی آسبِ درمان بر ندارد خونِ دل بر خاکِ آن ره بارِ تاوان بر ندارد

درد عشق / نازکی / آسب / درمان / بر ندارد

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

خوندلبر / خاکاره / بار تاوا / بر ندارد

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

و همچنین مسدّس سالم الارکان کم‌تر است؛ و مثال او چنین بود<sup>۲۴۵</sup>:

دختر و بوسی به ما ده یادگاری یا ز دست انگشتی یا گوش‌واری<sup>۲۴۶</sup>

دختر و بو / سبیماده / یادگاری

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

یا زدستن<sup>۲۴۷</sup> / گشتربیا / <گوشواری >

فاعلاتن / فاعلاتن / <فاعلاتن >

۲۵ [f14b] و آنچه برون او شعر بسیار آمده<sup>۲۳۸</sup> و مطبوع و خوش‌آینده است مقصور الضرب

(\* شطر: پاره‌ای از چیزی.

\*\* (أَيْسَاتٌ ...: دوشیزگان نازک‌اندami که در چادرها با چشمان بیمار خویش دیگران را هلاک می‌کنند.

و محذوف است. مثالش از مقصور الضرب:

عشقِ جانانم ز شهر آواره کرد / جامه صبرم زغم صدپاره کرد

عشقجانا/نمز شهر/وار<sup>۲۳۹</sup> کرد

فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلات ۲۴۰

جا میصب<sup>۲۴۱</sup>/رمز غمصد<sup>+</sup>/پار<sup>۲۴۲</sup> کرد

فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلات ۲۴۰

و<sup>۲۴۳</sup> مثال محذوف الضرب این است که<sup>۲۴۴</sup> سنایی<sup>۲۴۵</sup> گفته است<sup>۲۴۶</sup>:

[f15a] برگِ بی‌برگی نداری لافِ درویشی مزن / رخِ چو عیاران نداری جانِ چو نامردان مکن

برگیبیر<sup>۲۴۷</sup>/گینداری/لافدروی/شیمزن

فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلن ۱۰

رخِ چو عییا/را نداری/جاچنامر/دامکن

فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلاتن/فاعلن<sup>۲۴۸</sup>

و در این هر سه بحر (رجز و هزج و رمل)، در عربی [مربّع]<sup>۲۴۹</sup> نیامده است. و، در

پارسی، بر<sup>۲۵۰</sup> بحر رمل<sup>۲۵۱</sup> نگفته‌اند و، اگر چنان‌که اتفاق افتد، خوش آینده<sup>۲۵۲</sup> بود. و ما از برای

مثال را<sup>۲۵۳</sup> دو بیت آوردیم<sup>۲۵۴</sup>:

ای که چون جاه و جوانی / خوش‌تر از جان و جهانی

خوش نیاید بی تویم<sup>۲۵۵</sup> ای / زندگانی زندگانی<sup>\*۲۵۴</sup>

ایکچنجا/هججوانی

فاعلاتن/فاعلاتن

خشتر از جا/نججهانی ۲۰

فاعلاتن/فاعلاتن

خشنیاید/بیتیمای<sup>۲۵۶</sup>

فاعلاتن/فاعلاتن

زندگانی/زندگانی

فاعلاتن/فاعلاتن ۲۵

### بحر سریع<sup>۲۵۷</sup>

این بحر مرکب است از مستفعلن مستفعلن مفعولات. و در بنای عربی، مسدّس آمده است؛

(\* یعنی «ای زندگانی»، بی توأم (= بی تو مرا) زندگانی خوش نیاید.

< مثالش: >

إِنَّ ابْنَ عَبْدِ الْقَيْسِ عَنْ نَجْدٍ سَارَ  
 إِنْتَبَعَبَ<sup>۲۵۸</sup> / دَلَّقَيْسَعْنُ / نَجْدُسَارَ  
 مستفعلن / مستفعلن / مفعولاتُ  
 مَا أَنْجَدْتُ / أَصْحَابُهُو / إِلَّا غَارَ<sup>۲۵۹</sup>  
 مستفعلن / مستفعلن / مفعولاتُ

۵

و پارسی‌گویان را، بر این وزن، شعری که سالم الارکان بود نیامده است مگر ماشاءالله، به طریق ندرت، کسی به تکلف گفته باشد و آن نیز نامطوع بود و بی ذوق<sup>۲۶۰</sup>. اما بر مزاحف او شعر بسیار آمده است<sup>۲۶۱</sup>. مثالش از مسدس موقوف <وقف اسکان متحرک هفتم بود<sup>۲۶۲</sup>. > مطوی الضرب مطوی الارکان چنین بود<sup>۲۶۳</sup>:

۱۰

[f15b] دست تو چون فرش محن درنوشت پایه قدرت ز فلک درگذشت

دستتچون / فرشمحن<sup>۲۶۴</sup> / درنوشت

مفتعلن / مفتعلن / فاعلات

پایبند / رتر فلک / درگذشت

مفتعلن / مفتعلن / فاعلات

۱۵

و هم از وی مکسوف<sup>۲۶۵</sup> الضرب <کسف اسقاط متحرک هفتم باشد<sup>۲۶۶</sup>. > مطوی الارکان نظامی گنجه گوید<sup>۲۶۷</sup>:

ای به ازل بوده و نابوده ما وای به ابد زنده و فرسوده ما

ایبازل / بود و نا / بود ما

مفتعلن / مفتعلن / فاعلن

و ییابد<sup>۲۶۸</sup> / زند و فر / سود ما

مفتعلن / مفتعلن / فاعلن

۲۰

### بحر منسرح<sup>۲۶۹</sup>

این بحر مرکب است از مستفعلن مفعولاتُ مستفعلن. و در بنای عرب، مسدس آمده است؛ < مثالش سالم الارکان: >

۲۵

(\* إِنَّ ابْنَ عَبْدِ الْقَيْسِ ...: همانا پسر عبدالقیس که نجد را ترک کرد، یارانش به بلندا و مرتفعاتی فرود نیامدند، مگر اینکه زمین پست می نمود. (محمد فاضلی)

إِنَّ الْهُمَامَ الْقَرَمَ الَّذِي زُرْتَهُ ٢٧٠  
 الْفَيْتَهُ ٢٧١ كَالْبَحْرِ الَّذِي يَزْخَرُ\*  
 إِنَّلَهُمَا ٢٧٢ / مَلَقَرَهُ مَلَلٌ / ذَبِزُّرْتَهُو ٢٧٣  
 مستفعلن / مفعولات / مستفعلن  
 الْفَيْتَهُو / كَلْبَحْرِ لَل ٢٧٤ / ذَبِزُّخْرُ  
 مستفعلن / مفعولات / مستفعلن

و پارسی‌گویان ٢٧٥ را ٢٧٤، در این بحر، بر ارکان سالم شعر نیست، از برای آنکه بس نامطبوع است. و ما یک بیت، از برای مثال، آوردیم ٢٧٧:

[f16a] ای در غمت مشگل کارِ غمخوار تو جز غم نباشد سودای بازار تو ٢٧٨

ایدر غمت / مشگلکار / غمخوار تو

مستفعلن / مفعولات / مستفعلن

جز غمبنا / شد سودای / >بازار تو <

مستفعلن / مفعولات / > مستفعلن <

آما، در مزاحف او، بسیار قصاید گفته‌اند، جمله مَثَمَن؛ مثالش خاقانی فرماید:

عشق بیفشرد پا بر نمطِ کبریا برد به یکبارگی هستی ما راز ما

عشقیف / شرد پا / بر نمطک ٢٧٩ / کبریا

مفتعلن / فاعلن / مفتعلن / فاعلن

برد بیک / بارگی / هستیما / راز ما

مفتعلن / فاعلن / مفتعلن / فاعلن

> بعضی اجزای این بیت مطوی است (چون مفتعلن ٢٨٠) و بعضی مکسوف مطوی (چون فاعلن ٢٨١) <.

### بحر خفیف ٢٨٢

این بحر مرکب است از فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن. مثالش مسدس سالم الارکان از شعر عربی ٢٨٣ بر این‌گونه بود ٢٨٤:

حَلَّ أَهْلِي مَا بَيْنَ دُرْنَا فَبَادُو لَا وَ حَلَّتْ عَلْوِيَّةٌ ٢٨٥ بِالسَّخَالِي\*\*

\* (إِنَّ الْهُمَامَ ...: همانا سرور بزرگواری که به دیدارش شتافتی و او را چون دریایی خروشان یافتی.

\*\* (حَلَّ أَهْلِي ...: کسان من در میان «دُرنا» و «بادولی» مسکن گرفتند، و او بر بلندی‌های سرزمین «سخال» جای گرفت. این بیت از معلقهٔ اعشی است و، در هر دو نسخه، مانند متن آمده؛ آما، ظاهراً ضبط اصح چنین است: حَلَّ أَهْلِي مَا بَيْنَ دُرْنَا فَبَادُو لِي وَ حَلَّتْ عَلْوِيَّةٌ بِالسَّخَالِي.

حَلَّاهُلی / ما بَیْنُدُرُ / نا فَبَادُو

فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن

لَاوَحَلَّتْ / عَلُویتَتْ / <بَشْسِخالی >

فاعلاتن / مستفعلن / <فاعلاتن >

۵ و پارسی‌گویان<sup>۲۸۷</sup> را، در این بحر، شعر<sup>۲۸۸</sup> بسیار است همه بر ارکان مزاحف و بر سالم او نامطبوع بود<sup>۲۸۹</sup>؛ امّا، از برای مثال، بیتی بیاریم<sup>۲۹۰</sup>:

[f16b] دلبرِ من در کارِ من غم ندارد      زان‌که چون<sup>۲۹۱</sup> من غمخوارگان کم ندارد

دلبر ممن / در کار من / غم ندارد

فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن

زان‌کچمن<sup>۲۹۲</sup> / غمخوارگان / کم ندارد

۱۰

فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن

و بر ارکان مزاحف، مَثَمَنِ مخبون گفته‌اند بر این مثال که آورده شود<sup>۲۹۳</sup>:

غمِ دهرِ حرونِ مرا به بلا می‌دراغند      ستمِ چرخِ دونِ مرا به جگر بر<sup>۲۹۴</sup> همی زند

غمد هرح / حرومرا / بلامی / در فگند

فاعلاتن / مفاعِلن / فاعلاتن / مفاعِلن

۱۵

ستمچر<sup>۲۹۵</sup> / خدومرا / بجگر بر / همیزند

فاعلاتن / مفاعِلن / فاعلاتن / مفاعِلن

و از مسدّسِ مخبون الضَّرْبِ مقصور اوحدالدین انوری شعر گفته است؛ بر این مثال<sup>۲۹۶</sup>:

دوش سلطانِ چرخِ آینه‌فام      آنکه دستورِ شاهِ راست غلام

دوشسلطا / نچرخآ / ینفام

۲۰

فاعلاتن / مفاعِلن / فعلات

آنکدستو / رشاهرا / تغلام

فاعلاتن<sup>۲۹۷</sup> / مفاعِلن / فعلات

و بر ضروبِ ابتر <بتر اجتماع حذف و قطع باشد. ><sup>۲۹۸</sup> (چون فعلن) و محذوف مخبون

۲۵ (چون فعلن) [f17a] شعر بسیار گفته‌اند و امثله هر یک علی‌حده آوردن به تطویل

می‌انجامد<sup>۲۹۹</sup>.

بحر مضارع<sup>۳۰۰</sup>

این بحر مرکب است از مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن. و، در بنا، مسدّس آمده است در عربی؛  
مثالش سالم الارکان<sup>۳۰۱</sup>:

رَمَتْ قَلْبِي يَوْمَ حُزْوِي بَعَيْنَيْهَا<sup>۳۰۲</sup> فَاصَمَّتْ نَافَذَاتُ مِنَ النَّبْلِ\*

رَمَتْ قَلْبِي / يَوْمَ حُزْوِي / بَعَيْنَيْهَا<sup>۳۰۲</sup>

مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن

فَاصَمَّتْهُوَ / نَافَذَاتُ / مِثْنَتْنِي <

مفاعیلن / فاعلاتن / > مفاعیلن

و پارسی‌گویان<sup>۳۰۳</sup> را، در این بحر، بر ارکان سالم شعر کم‌تر اتفاق افتاده است<sup>۳۰۴</sup>. و ما یک

بیت سالم الارکان<sup>۳۰۵</sup> - هر چند نامطبوع است - از بهر مثال را خواهیم آوردن<sup>۳۰۶</sup>:

نگارینا در غمت دل پر از خون شد پس آنگاه از دیده با اشگ بیرون شد

نگارینا / در غمتدل / پر ز خنشد

مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن

پسنگاهز / < د > ید<sup>۳۰۷</sup> با اش / گبیرونشد

مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن

فامّا، بر ارکان مزاحف، قصاید بسیار است<sup>۳۰۸</sup>. همه مَثَمَّن گفته‌اند و هر آینه صدر و

ابتدای او اخرب باشد<sup>۳۰۹</sup> (چون مفعول) < خرب اجتماع خرم و کف باشد. ><sup>۳۱۰</sup> [f17b] تا

مطبوع و خوش<sup>۳۱۱</sup> آید. مثالش بهاوالدین<sup>۳۱۲</sup> مرغینانی گوید:

ای زلفِ تابدارِ تو پیچیده بر قمر و ای لعلِ آبدارِ تو خندیده بر شکر<sup>۳۱۳</sup>

ایزلف / تابدار / + تپیچید<sup>۳۱۴</sup> / برقمر

مفعول / فاعلاتن / مفاعیل / فاعلن

ویلعل<sup>۳۱۵</sup> / آبدار / تخندید / بر شکر

مفعول / فاعلاتن / مفاعیل / فاعلن

و، هر آینه، ضروب وی محذوف باید (چون فاعلن) یا مقصور (چون فاعلات<sup>۳۱۶</sup>). < در اصل

فاعلاتن بود. قصرش کردند<sup>۳۱۷</sup> (یعنی نون را حذف کردند و تا را ساکن کردند<sup>۳۱۸</sup>) فاعلات

شد. >

\* رَمَتْ قَلْبِي ...: در روز جدایی با دو چشم خویش دلم را نشانه کرد. پس تیرهای نافذ (مزگان‌ش) آن را هلاک ساخت.

بحر مقتضب<sup>٣١٩</sup>

این بحر مرکب است از مفعولات مستفعلن مستفعلن. و او، در بنای شعر عرب<sup>٣٢٠</sup>، مسدّس سالم الارکان است؛ بر این گونه<sup>٣٢١</sup>:

مَا بِالْدَارِ مِنْ مُخْبِرٍ لَمَّا نَزَلَ سَنَا \* نَسْتَخْبِرُ<sup>٣٢٢</sup> الدَّارَ عَنِ سُكَّانِهَا\*

ما بِدَارٍ / مِنْمُخْبِرٍ / لَمَّمَا نَزَلَ

مفعولات / مستفعلن / مستفعلن

نَاسْتَخْبِرُ / رُدَّ دَارَ عَنِ / سُكَّانِهَا <

مفعولات / مستفعلن / > مستفعلن <

و پارسی‌گویان<sup>٣٢٣</sup> را، در این بحر، بر ارکان سالم شعر کم‌تر آمده<sup>٣٢٤</sup> است. ما، از برای مثال را، یک بیت بیاوریم؛ بر این گونه<sup>٣٢٥</sup>:

أَي تَيْمَارٍ كَارٍ دَلْمٍ نَاخُورِدَةٍ تَوِ وَايِ دَرِ خُونِ اَيْنِ جَانِ مِنْ أَزْرَدَةٍ تَوِ\*\*

[f18a] ایتیمارِ / کارددلِم / \*\*\* نا خرد تو

< مفعولات / مستفعلن / مستفعلن >

< ویدر خون / اینجانمن / > آزرده<sup>٣٢٦</sup> تو <

< مفعولات / مستفعلن / مستفعلن >

و بر ارکان مزاحف این بحر<sup>٣٢٧</sup> نیز، شعر<sup>٣٢٨</sup> کم‌تر گفته‌اند. ما یک بیت مطوی الضرب، از برای مثال را<sup>٣٢٩</sup>، بیاوریم؛ بر این گونه:

مقتضب که آید<sup>٣٣٠</sup> تقطیعِ پارسیش بکن

فاعلاتُ مفعلاتُ فاعلاتُ مفعلاتُ

(\* ما بِالْدَارِ ...: چون فرود آمدیم، در خانه هیچ کس نبود که احوال ساکنان خانه را از وی بازپرسیم. (\*\* در هر دو نسخه خطی، هم در موضع نقل بیت و هم در موضع تقطیع، این بیت به همین صورت آمده است. در نخستین نمونه حروف چینی، کلمه «این» از بیت ساقط شده بود. لختی در آن به چشم تأمل نگریستم و اگر از انگشت اعتراض عیب‌جویان پروا نداشتیم، هرآینه آن خطای مطبعی را در متن قرار می‌دادم و نص صریح نسخ را در ضمن نسخه‌بدلها؛ چه سخن‌شناسان دریابند که ضبط بیت به صورت

أَي تَيْمَارٍ كَارٍ دَلْمٍ نَاخُورِدَةٍ تَوِ وَايِ دَرِ خُونِ اَيْنِ جَانِ مِنْ أَزْرَدَةٍ تَوِ

به لحاظ استقامت معنی و استحکام لفظ، بر ضبط هر چهار موضع نسخه‌های خطی بسی رجحان دارد و اصلاً، به نظر من، ضبط صحیح بیت همین است.

گویا کاتب نسخه مادر سهو کرده و کلمه‌های افزوده و این افزوده از آنجا به نسخه‌های پایه و بدل راه یافته است. این دقیقه خود دلیل دیگری است بر اینکه هر دو نسخه از روی اصلی واحد نوشته شده است.

\*\*\* (اکنون معمولاً به صورت کاری دلم تقطیع می‌شود.

## بحر مجتث ۳۳۱

این بحر مرکب است از مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن ۳۳۲. و او، در بنای عرب، مسدس سالم الارکان آمده است؛ بر این گونه ۳۳۳:

لا تَسْقِي خَمْرَ عَامٍ وَ اسْقِنِيهَا  
لا تَسْقِنِي / خَمْرَ عَامِنٍ / وَ اسْقِنِيهَا  
مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن  
دُهریتین ۳۳۴ / عُنْتَقْتَنِي / عَهْدِ آدَمَ  
مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن

۵

و پارسی‌گویان ۳۳۵ را، در این بحر، شعر بسیار است بر ارکان مزاحف. و جمله مثنی گفته‌اند. و از مسدس سالم الارکان - چنان‌که بنای عرب است - یک بیت، از برای نظیر، بیاوریم؛ بر این گونه ۳۳۶:

۱۰

ای سرو قامت < بتِ > سنبل ذواب\*\*  
وای لاله‌رخ دلربای سبز ۳۳۷ شارب  
و این بیت، هر چند نامطبوع است، امّا، مثال را، کفایت است و تقطیعش چنین بود ۳۳۸:

[f18b] ایسروفا / متبتسن ۳۳۹ / بلذواب

< مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن >

ویلالرخ / دلربایس / < سبز ۳۳۷ شارب >

< مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن >

۱۵

و از مزاحفات، مثنی مخبون الارکان استاد فلکی تبریزی - طاب‌ثراه - شعر ۳۴۰ گفته است؛ بر این گونه ۳۴۱:

سپهرِ مجد و معالی محیطِ نقطهٔ عالم  
جهانِ جود و معانی چراغِ دودهٔ آدم

۲۰

سپهرِ مج / دو معالی / محیطنق / طبعالم

مفاعِلن / فَعَلاتِن / مفاعِلن / فَعَلاتِن

جهانجو / دو معانی / چراغِدو / دیآدم

مفاعِلن / فَعَلاتِن / مفاعِلن / فَعَلاتِن

و ضروب او مخبون مقصور (چون فَعَلاتِن ۳۴۲) یا مشعّث مقصور < تشعیث اسقاط یکی از دو متحرک و تد بود. > (چون فَعَلاتِن) یا مخبون محذوف (چون فَعِلن) یا ابتر (چون فَعِلن)

۲۵

\* لا تَسْقِنِي ...: مرا شراب یک‌ساله منوشان، بلکه مرا از بادهٔ کهنی سیراب کن که از روزگار آدم (ع) باز مانده باشد.  
\*\* (ج ذؤابَة): گیسوان بافته.

خوش تر آید. و از این گونه بسیار گفته اند<sup>۳۴۳</sup>. یک بیت مخبون الضرب مقصور<sup>۳۴۴</sup>، از برای مثال، آوردیم<sup>۳۴۵</sup>:

خدای را نظرِ رحمت است<sup>۳۴۶</sup> بر همه جای ولی چنان نه که این دم براین<sup>۳۴۷</sup> خجسته سرای

خدایرا / نظرح / مستبر / همجای

مفاعِلن / فعلاَتین / مفاعِلن / فعلاَت

ولیعنا / نکایندم / برینخجس<sup>۳۴۸</sup> / تسرای

مفاعِلن / فعلاَتین / مفاعِلن / فعلاَت

و یک بیت دیگر مقطوع الضرب [f19a] محذوف، هم از برای مثال، بیاوریم؛ بر این گونه<sup>۳۴۹</sup>:

بیا بیا که نهالِ طرب به بار آمد به باغ دولت و اقبال نوبهار آمد ۱۰

بیا بیا / کنهالط / طرببیا / رامد

مفاعِلن / فعلاَتین / مفاعِلن / فعِلن

بیاغدو / لتواقبا / لنوبها / رامد

مفاعِلن / فعلاَتین / مفاعِلن / فعِلن

### بحر مقارب<sup>۳۵۰</sup>

مرکب است از فعولن تنها، هشت بار. و در بنای عرب، مَثَمَن سالم الارکان آمده است<sup>۳۵۱</sup>:

فَأَمَّا تَمِيمٌ تَمِيمٌ بَنُ مُرٌّ فَأَلْفَاهُمُ الْقَوْمُ رَوْبِي<sup>۳۵۲</sup> زِيَامَا\*

فَأَمَمَا / تَمِيمِن / تَمِيمِبُ / مُرُّرُنْ<sup>۳۵۳</sup>

فعولن / فعولن / فعولن / فعولن

فَأَلْفَا<sup>۳۵۴</sup> / هُمْلَقُو / مُرُوبِي<sup>۳۵۵</sup> / حِيَامَا <

فعولن / فعولن / فعولن / <فعولن <

و پارسی گویان<sup>۳۵۶</sup> را، در این بحر، شعر بسیار است و جمله مَثَمَن گفته اند. و بیشتر مثنوی ها بر این وزن باشد؛ چون شهنامه فردوسی و جنگ نامه ها و امثال آن. مثال وزن سالم الارکان در پارسی بر این نوع بود<sup>۳۵۷</sup>:

جهانا نداری به کس مهربانی که از مهربانی جهانا جهانی ۲۵

(\* فَأَمَّا تَمِيمٌ ...: أَمَا قَبِيلَةُ تَمِيمٍ، تَمِيمٌ بَنُ مُرٍّ، مَرْدَمُ أَنَانَ رَا سَسْتِ وَ بِي حَالِ وَ خَوَابِ أَلُودِ يَافْتَهَ اَنَد. از شاعری به نام بِشْر (محمّد فاضلی). مراد بشرین ابی خازم است.

جهانا/ نداری/ بکسمه/ ربانی  
 فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعولن  
 کازمه/ ربانی/ جهانا/ جهانی  
 فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعولن

۵ [f19b] و ضروب او مقصور بهتر بود (چون فعول) یا محذوف (چون فعَل). مثال مقصور الضرب از شاهنامه بر این گونه بود<sup>۳۵۸</sup>:

چو خورشید بر زد سر از برج حوت به فرمانِ حیّ الذی لایموت

چخرشی/ دبر زد/ سر ز بر/ جحوت

فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعول

بفرما/ نخیل/ لذیلا/ یموت<sup>۳۵۹</sup>

فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعول

مثال محذوف الضرب، هم از شاهنامه<sup>۳۶۰</sup>:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هر چه هستی تویی

جهانرا/ بلندی/ و پستی/ تیی<sup>۳۶۱</sup>

فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعل<sup>۳۶۲</sup>

ندانم/ چیهرا/ چهستی/ تیی<sup>۳۶۱</sup>

فعولن/ فعولن/ فعولن/ فعل

### بحر مخترع<sup>۳۶۳</sup>

این بحر مرکب است از فاعلن تنها، هشت بار. و این بحر <را<sup>۳۶۴</sup>> رکض الخیل نیز خوانند، که<sup>۳۶۵</sup> به برجستن ماند. مثالش، از مثنیٰ سالم الارکان در عربی، بر این گونه بود<sup>۳۶۶</sup>:

حَارِبُوا قَوْمَهُمْ<sup>+</sup> ثُمَّ لَمْ يَرَعُوا<sup>۳۶۷</sup> لِصَلَاحِ الَّذِي خَيْرُهُ رَاهِنٌ\*

حاربو/ قومهم/ ثملم/ يراعو

فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن

لصلا/ حيلذی/ خيرهو/ راهنو

فاعلن/ فاعلن/ فاعلن/ فاعلن

۲۵ [f20a] و پارسی گویان<sup>۳۶۸</sup> را، در این بحر، بر ارکان سالم و مزاحف، قصیده ندیده‌ام؛ اما

(\* حَارِبُوا... با قوم خود ستیزه کردند و به آشتی که بهروزی آن قوم بدان بسته بود نگراییدند.

یک بیت سالم الارکان<sup>۳۶۹</sup>، از برای مثال، آوردیم<sup>۳۷۰</sup>:

شد مقیم ای صنم درد تو در دلم      بر دل از دیدگان می رسد این ستم<sup>۳۷۱</sup>

شد مقی / میصنم / درد تو / در دلم<sup>۳۷۲</sup>

فاعلن / فاعلن / فاعلن / فاعلن

بردلز / دیدگا / میرسد / اینستم

فاعلن / فاعلن / فاعلن / فاعلن

۵

این است بیان شانزده بحر اصل که، با شواهد و نظایر و تقطیعات در عربی و پارسی از سالم و مزاحف، بر سبیل<sup>۳۷۳</sup> اختصار و ایجاز، یاد کرده آمد. و نظیرهایی که به پارسی در بحور عربی آورده شد بر بنای<sup>۳۷۴</sup> اصل، اگرچه بر آن بنا پارسی گویان<sup>۳۷۵</sup> شعر کم گفته اند به سبب نامطبعی آن، فایده آن آن است که وضع بحور بر بنای اصل معلوم گردد.

۱۰

و متأخران از اهل این علم، بر این شانزده بحر، هفت بحر دیگر زیادت کرده اند و آن را نامها نهاده؛ چنان که ارکان بحر مدید را از مقام او مؤخر برگردانیده اند<sup>۳۷۶</sup> و آن را بحر عمیق نام نهاده. و از بحر هزج ترکیبهای دیگر کرده که بیان آن لایق این مختصر نیست.

### [دوایر عروضی]

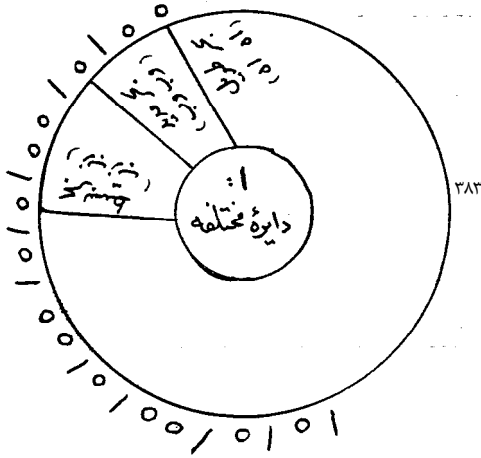
[f20b] و حقیقت آن است که قاعده اصل همان شانزده بحر است<sup>۳۷۷</sup>. و استاد کامل

۱۵

فاضل<sup>۳۷۸</sup> یوسف عروضی نیسابوری - قدس الله روحه<sup>۳۷۹</sup> - این شانزده بحر را در پنج دایره<sup>۳۸۰</sup> وضع کرده است و بیست و دو<sup>۳۸۱</sup> بحر را بر شش دایره.

اما طویل و مدید و بسیط هر سه از یک دایره خیزند. و آن را دایره مختلفه خوانند به جهت<sup>۳۸۲</sup> آن که ارکان او بعضی خماسی است و بعضی سباعی. و شکل دایره اول این است:

۲۰



و، در اصطلاح اهل عروض، از برای متحرک صغری بنهند و از برای ساکن آلفی.

۵: صورت متحرک

۱: صورت ساکن ۳۸۴

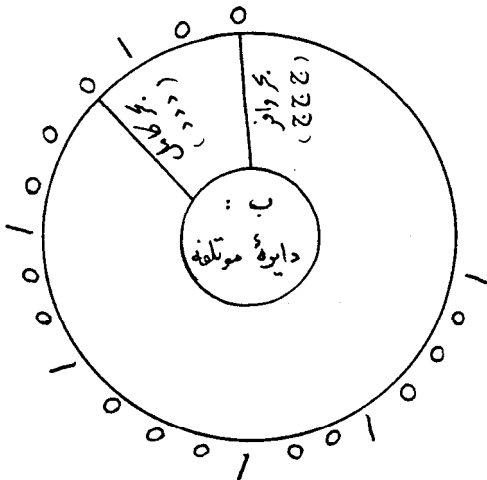
> الاشارة الى الاركان الثمانيّة بالحروف و المصراع الاول من البيت:

۱: فاعولن ب: فاعلن ج: مفاعلتن د: متفاعلن ه: مفاعيلن و: فاعلاتن ز: ۳۸۵: مستفعلن

ح: مفعولات. < ۳۸۶

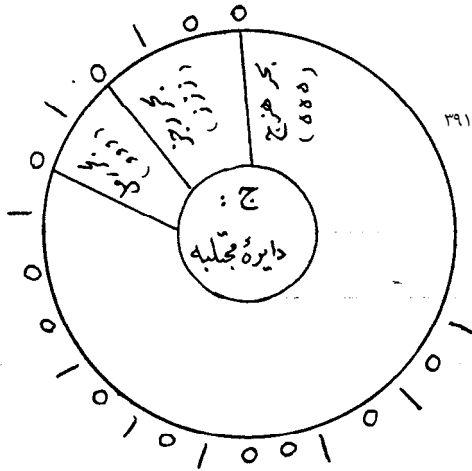
و اما وافرو كامل، هر دو، از یک دایره می‌خیزند و آن را دایره مغلّفه خوانند، از ۳۸۷ برای

موافقت اجزای ارکان بحور این دایره. و شکل این دایره چنین بود: ۳۸۸:

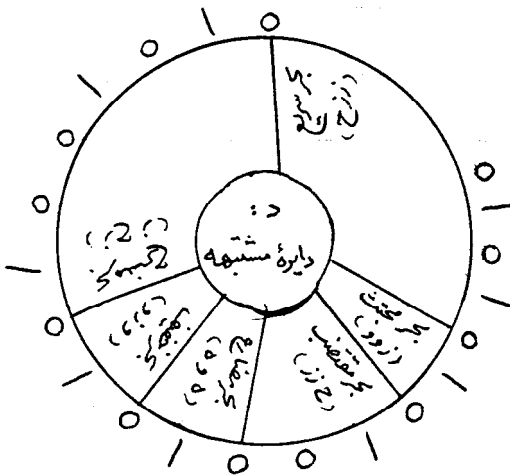


[f21a]

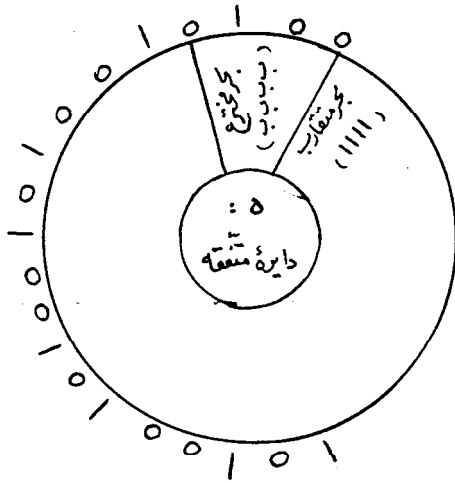
و اما بحر هزج و رجز و رمل، هر سه <sup>٣٨٩</sup>، از یک دایره خیزند. و او را دایره مجتلبه خوانند، به جهت آن که اجزای افاعیل او گویی که از < دایره > اول کشیده شده است. و شکل دایره او چنین بود <sup>٣٩٠</sup>:



و اما بحر سریع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجتث، این شش بحر، از یک دایره می خیزد <sup>٣٩٢</sup>. و آن را دایره مشتبه خوانند، به جهت اشتباه اجزای او که مرکب است از اوتاد مجموع و اوتاد <sup>٣٩٣</sup> [f21b] مفروق. و شکل < این > دایره این است <sup>٣٩٤</sup>:



و اما بحر قریب (که او را هم بحر<sup>۳۹۵</sup> متقارب نیز<sup>۳۹۶</sup> گویند) و بحر مخترع (که او را هم رکض گویند)، هر دو، از یک دایره خیزند. و آن را دایره متفقه خوانند<sup>۳۹۷</sup>، به جهت موافقت اجزای ایشان که جمیع خماسیند. و شکل آن دایره این است<sup>۳۹۸</sup>:



بدان که از دواير اخوات ارکان و مناسبات بحور ایشان<sup>۳۹۹</sup> با یکدیگر، به تأمل<sup>۴۰۰</sup> معلوم شود. ان شاء الله<sup>۴۰۱</sup>. > مثلاً فعولن رکنی است و فاعلن رکنی دیگر. و ایشان أخت یکدیگرند، بدان سبب که چون در فعولن سبب بر وتد مقدّم دارند، فعولن، فاعلن شود و در فاعلن چون وتد را بر سبب مقدّم دارند، فعولن شود. و دیگر آن که هر دو خماسیند. و از این که گفتیم، مناسبت میان این هر دو بحر معلوم توان کرد. و مناسبت میان سایر بحور بر این قیاس باید کرد. والله الموفق. <<sup>۴۰۲</sup>

این است تمامی سخن در علم عروض<sup>۴۰۳</sup>. والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب<sup>۴۰۴</sup>.  
 [تمّ الكتاب غرة رمضان سنة ۷۳۹ علی یدی العبد الضعیف محمد بن یوسف ابی عقیل -  
 غفر الله له].<sup>۴۰۵</sup>

کتاب ارزشمند عراضة العروضین اثر دانشمند گران قدر قرن هفتم هجری، جمال الدین ابوالفضل محمد قرشی صاحب الصراح من الصّحاح است. کتابت آن را در فرخنده روز دوشنبه یکم فروردین ماه از سال یک هزار و سیصد و هفتاد و نه خورشیدی در نیشابور، از روی نسخه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۳۱۳ مورخ غرة

رمضان هفتصد و سی و نه هجری به خط نسخ عالی محمد بن یوسف وحیدی بیهقی، عروزی قرن هفتم هجری، آغاز کردم و، در هفتمین روز از خجسته ایام نوروزی، به رسم الخط متداول امروزی، بی آنکه از درستی به خوشنویسی مشتعل شوم، در همان شهر، به پایان رسانیدم و، در هفدهم خرداد ماه همان سال، در تهران، به مقابله آن با نسخه کتابخانه ایاصوفیه به شماره ۴۷۹۵، که در میانه قرن نهم هجری به نسخ عالی نوشته شده، پرداختم و، در بیست و سوم همان ماه و سال، مقابله آن را به شیوه علمی تصحیح متون به پایان بردم و، روز بعد، به اصلاح متن پرداختم و امروز، سه شنبه بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۷۹ شمسی برابر دهم ربیع الاول ۱۴۲۱ قمری معادل سیزدهم ژوئن از سال ۲۰۰۰ میلادی، به شکر خدای دانا و توانا، به فرّخی، از کتابت و مقابله و تصحیح آن آسوده شدم، و پس از این، اختلافات نسخ و آنگاه دیباچه‌ای بر آن نوشته آید، ان شاء الله تعالی.

محسن ذاکر الحسینی فرزند عبّاسعلی فرزند محمد - تهران

## نسخه بدل‌ها

- (۱) این عنوان و نام مؤلف در نسخه پایه نیست. از بدل نقل شد.
- (۲) بدل: الرشاد
- (۳) بدل: جرّ
- (۴) بدل: + اما بعد
- (۵) بدل: + الله
- (۶) بدل: - افتد
- (۷) بدل: - کرد
- (۸) بدل: - سخن
- (۹) پایه: تمامتر؛ متن از بدل است.
- (۱۰) بدل: - هرچه
- (۱۱) بدل: نهادم و بالله التوفیق در معرفت
- (۱۲) بدل: سخن
- (۱۳) بدل: - آن
- (۱۴) بدل: داشته باشد
- (۱۵) بدل این جمله را ندارد.
- (۱۶) بدل: تجنّس
- (۱۷) بدل: حروف
- (۱۸) پایه: - و؛ از بدل افزوده شد.
- (۱۹) بدل: باشد
- (۲۰) ح پایه: فصیده؛ متن تصحیح قیاسی است.
- (۲۱) بدل: - مثلاً گویند قصیده لامیه
- (۲۲) بدل: مکرّر
- (۲۳) پایه: می می آرند؛ متن از بدل است.
- (۲۴) بدل: کم باشد
- (۲۵) بدل: اول مصراع وی
- (۲۶) بدل: غیر مقفا پیش تر باشد
- (۲۷) عبارت حاشیه پایه در بدل نیست.
- (۲۸) بدل: - که
- (۲۹) بدل: + کویند
- (۳۰) پایه و بدل: پاریسیانست. و آن ظاهراً سهو قلم باشد. متن تصحیح قیاسی است.
- (۳۱) پایه و بدل: - آورند؛ به قیاس افزوده شد.
- (۳۲) پایه: - است و؛ بدل: آرند؛ متن تصحیح قیاسی است.
- (۳۳) بدل: وضعی
- (۳۴) پایه: تع؛ متن از بدل است.
- (۳۵) بدل: است نی مکتوب و ملحوظ
- (۳۶) بدل: بنیان
- (۳۷) بدل: - سبب
- (۳۸) بدل: - یا اول متحرک و دوم ساکن اگر هر دو متحرک بود
- (۳۹) بدل: + بود
- (۴۰) بدل: کویند
- (۴۱) بدل: - و
- (۴۲) بدل: است
- (۴۳) بدل: بدین
- (۴۴) بدل: همحنین
- (۴۵) پایه: چثین؛ متن از بدل است.
- (۴۶) بدل: ترکیب داده اند
- (۴۷) ح بدل: + مئه من لب ثرا سخت بمکم بعلبه
- (۴۸) ح پایه: همجانک؛ و آن ظاهراً سهو قلم باشد. متن تصحیح قیاسی است.
- (۴۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.
- (۵۰) بدل: گفته
- (۵۱) بدل: - سبب
- (۵۲) پایه: و؛ متن از بدل است.
- (۵۳) پایه (با خط دیگری بر روی سطر): + دو

- (۵۴) بدل: - و  
 (۵۵) پایه: - است؛ از بدل افزوده شد.  
 (۵۶) بدل: دوم برعکس این  
 (۵۷) بدل: سبب متع... [ناخوانا] و تد مجموع  
 (۵۸) بدل: - و  
 (۵۹) بدل: جزء  
 (۶۰) بدل: + و ی  
 (۶۱) بدل: و این دو جر اخت  
 (۶۲) پایه: یکدیگر؛ متن از بدل است.  
 (۶۳) بدل: وی باشد  
 (۶۴) عبارت ح پایه در بدل نیست.  
 (۶۵) بدل: در  
 (۶۶) بدل: و نقصان  
 (۶۷) بدل: بدین  
 (۶۸) بدل: باشد  
 (۶۹) بدل: سبب و تسکین متحرک او بود  
 (۷۰) ح پایه (با خط دیگری): + از و تد مجموع  
 (۷۱) بدل: فِعْلُنْ  
 (۷۲) ح پایه (با خط دیگری): + خبن اسقاط ثانی ساکن بود و الا اسقاط ساکن سبب مطوی را هم شامل میشود  
 (۷۳) بدل: از مفاعیلن  
 (۷۴) بدل: + و  
 (۷۵) بدل: کف و خرم  
 (۷۶) در بدل، این مزاحف و توضیح آن پیش از فعلیان آمده است.  
 (۷۷) بدل: فَعْلِيَانْ  
 (۷۸) پایه: - و تسبیغ؛ از بدل افزوده شد.  
 (۷۹) بدل: آخرین  
 (۸۰) بدل: تبدیل  
 (۸۱) بدل: - و او  
 (۸۲) بدل: اعصب  
 (۸۳) بدل: افصم  
 (۸۴) بدل: أُسَيْتْ  
 (۸۵) پایه: - اوّل یا دوم؛ از بدل افزوده شد.  
 (۸۶) بدل: فَاعَلْتُ  
 (۸۷) پایه: + اول یا دوم؛ مطابق بدل کاسته شد.  
 (۸۸) بدل: جزء  
 (۸۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.  
 (۹۰) بدل: - و او  
 (۹۱) بدل: + و او  
 (۹۲) عبارت ح پایه در بدل نیست.  
 (۹۳) پایه این مزاحف و توضیح آن را ندارد؛ از بدل افزوده شد.  
 (۹۴) بدل: از مفعولات  
 (۹۵) بدل: آید  
 (۹۶) بدل: ندارند  
 (۹۷) بدل: - فصل  
 (۹۸) بدل: أُسَيْتْ  
 (۹۹) بدل: + در  
 (۱۰۰) بدل: فارسی  
 (۱۰۱) بدل: مختصر  
 (۱۰۲) پایه: مَغَانِيَهُمَا؛ متن از بدل است.  
 (۱۰۳) پایه: اِئْمَحَحْتُ؛ متن از بدل است.  
 (۱۰۴) پایه: هُمَاسَحَحَنْ؛ متن از بدل است.  
 (۱۰۵) بدل: فارسی  
 (۱۰۶) بدل: + بقطیعه  
 (۱۰۷) ح بدل: + کشیده  
 (۱۰۸) بدل: + بیت  
 (۱۰۹) پایه: جَنُوْ؛ متن از بدل است.  
 (۱۱۰) پایه: بَيْنَهُمْشْ؛ متن از بدل است.  
 (۱۱۱) پایه: مِثْلَشْبُحِشْ؛ متن از بدل است.

- (۱۱۲) بدل: بارشی  
(۱۱۳) بدل: بجهت نظیر آورده شد  
(۱۱۴) پایه: - را؛ از بدل افزوده شد.  
(۱۱۵) بدل: دلپیر  
(۱۱۶) ح بدل: + هم کشیده  
(۱۱۷) بدل: + ست  
(۱۱۸) بدل: نَارُ  
(۱۱۹) در پایه، گویا مستفعلن بوده و محو کرده‌اند و با  
خط دیگری به فاعلن اصلاح شده.  
(۱۲۰) در پایه مستفعلن بوده و خط خورده و با خط  
دیگری به فاعلن اصلاح شده.  
(۱۲۱) بدل: باریان  
(۱۲۲) بدل: - اتفاق  
(۱۲۳) بدل: - بر این مثال؛ + و از مزاحف او هم  
آورده شود ست  
(۱۲۴) بدل: + تقطیعه  
(۱۲۵) بدل: هجری تبر  
(۱۲۶) بدل: امیرالشعرا  
(۱۲۷) بدل: - بر این مثال؛ + بیت.  
(۱۲۸) ح بدل: + بسیار  
(۱۲۹) بدل: + شعر  
(۱۳۰) بدل: جَمَلًا تَنَا  
(۱۳۱) بدل: جَمَلًا  
(۱۳۲) بدل: تَنَا  
(۱۳۳) بدل: - را  
(۱۳۴) بدل: اما  
(۱۳۵) بدل: آورده شود شعر  
(۱۳۶) بدل: + تقطیعه  
(۱۳۷) پایه: بگو یوفا؛ متن از بدل است.  
(۱۳۸) پایه: نکرده؛ و سپس «ه» خط خورده است.  
(۱۳۹) عبارت ح پایه در بدل نیست.  
(۱۴۰) بدل: + و؛ ح بدل: + تمام کار.  
(۱۴۱) بدل: - بر این مثال؛ + شعر.  
(۱۴۲) بدل: نَدَى  
(۱۴۳) پایه: تَكَرَّرَ مِی؛ متن از بدل است.  
(۱۴۴) بدل: عَن نَدَى  
(۱۴۵) بدل: تَشْمَائِلِی وَ تَكَرَّرَ مِی  
(۱۴۶) بدل: + و  
(۱۴۷) بدل: باریان شعر کم گفته‌اند  
(۱۴۸) بدل: - بر این وزن  
(۱۴۹) بدل: + شعر  
(۱۵۰) در پایه، «کمرم» بوده و در ح پایه نوشته شده  
«شکرم بدل» و بعداً، در متن نیز، با خط دیگری،  
به «شکرم» اصلاح شده.  
(۱۵۱) عبارت ح پایه در بدل نیست.  
(۱۵۲) بدل: زد زلفخود  
(۱۵۳) بدل: زد لعلخود  
(۱۵۴) بدل: + است  
(۱۵۵) بدل: + که یاد کرده سود  
(۱۵۶) بدل: بکرشمی  
(۱۵۷) بدل: که در  
(۱۵۸) در پایه، جای دو مصراع عوض شده و بر روی  
مصراع اول «موخر» و بر روی مصراع دوم  
«مقدم» نوشته شده.  
(۱۵۹) این عبارت را کاتبان هر دو نسخه در حاشیه  
آورده‌اند.  
(۱۶۰) بدل: مَسْرَح؛ ح بدل: + کنجینه باشد در و [؟].  
(۱۶۱) بدل: + شعر  
(۱۶۲) بدل: باریان  
(۱۶۳) پایه: + بیشتر؛ متن از بدل است.  
(۱۶۴) بدل: - مَثَمَن  
(۱۶۵) بدل: مسلمانان  
(۱۶۶) بدل: وزین

- (۱۶۷) بدل: مسلمانا  
 (۱۶۸) بدل: باریان  
 (۱۶۹) بدل: - ماه  
 (۱۷۰) بدل: آورده شد  
 (۱۷۱) بدل: - بر این گونه  
 (۱۷۲) بدل: زهی روی  
 (۱۷۳) پایه: بردم؛ به نظر می‌رسد در متن دست برده‌اند.  
 (۱۷۴) بدل: مهی انور  
 (۱۷۵) بدل: - که  
 (۱۷۶) مصراع دوم در بدل نیست.  
 (۱۷۷) بدل: ای جنت  
 (۱۷۸) بدل: + و  
 (۱۷۹) پایه: - بود مفعول مفاعیل مفاعیل فعل مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد. بدل: + شعر  
 (۱۸۰) پایه: - بود مفعول مفاعیل مفاعیل فعول مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد.  
 (۱۸۱) بدل: + و  
 (۱۸۲) پایه: - بود مفعول مفعول مفعول فع مثال او از رباعی؛ از بدل افزوده شد.  
 (۱۸۳) بدل: فی الجملة هژده مزاحف مفاعیل حنانک یاد کرده شد در اوزان می‌آید.  
 (۱۸۴) بدل: وی  
 (۱۸۵) بدل: - یعنی صدر وزن رباعی  
 (۱۸۶) بدل: باشد  
 (۱۸۷) ح بدل: - و خرم  
 (۱۸۸) ح بدل: + است  
 (۱۸۹) بدل: ضروب  
 (۱۹۰) بدل: آید  
 (۱۹۱) پایه ناخواناست؛ بدل: + آید.  
 (۱۹۲) ح بدل: احذ ایقاط وتد مجموع ایت.  
 (۱۹۳) بدل: + آید  
 (۱۹۴) بدل: مذال وی  
 (۱۹۵) ح پایه (با خط دیگری): + بد آنکه یکی از مزاحفات مفاعیلن فاع است و او مسمی به زلل است چه زلل هتم با خرم است و هتم حذف مع القصر است و چون در مفاعیلن خرم و قصر و حذف جمع شود فاع شود نوشته شد.  
 (۱۹۶) بدل: شد  
 (۱۹۷) بدل: - دیگر  
 (۱۹۸) بدل: افضل الشّعرا سلطان خاقانی رحمه الله فرموده است شعر  
 (۱۹۹) بدل: مفاعیلن  
 (۲۰۰) ح بدل: + شبری که یک سای کر رود [؟] و لحن در آواز  
 (۲۰۱) بدل: - مسدس  
 (۲۰۲) بدل: + شعر  
 (۲۰۳) بدل: سَلیمی حازة  
 (۲۰۴) بدل: + نقطیعه.  
 (۲۰۵) بدل: إذ سلیم ما جازتن؛ پایه: جَارُتُنْ؛ متن از روی سطر قبل تصحیح شد.  
 (۲۰۶) بدل: آیَاتُهَا مِثْلُزُبُر  
 (۲۰۷) بدل: باریان  
 (۲۰۸) بدل: مثالس خاقانی فرماید رحمه الله از مثنی سالم الارکان  
 (۲۰۹) پایه: - و او بیشتر مسمط آید؛ از بدل افزوده شد.  
 (۲۱۰) بدل: + و  
 (۲۱۱) بدل: بر جرخ دوش  
 (۲۱۲) بدل: بر جرخ دو شز  
 (۲۱۳) پایه: یکنیمهدتی؛ متن از بدل است.  
 (۲۱۴) بدل: + از وی  
 (۲۱۵) بدل: - این است

- (۲۱۶) پایه: قامتسرو؛ متن از بدل است.
- (۲۱۷) بدل: + شعر
- (۲۱۸) پایه: بلبلغ رزنکُر؛ متن از بدل است.
- (۲۱۹) بدل: فاما
- (۲۲۰) بدل: گفته
- (۲۲۱) پایه: بند شکن؛ متن از بدل است.
- (۲۲۲) بدل: - شعر
- (۲۲۳) بدل: مجذو
- (۲۲۴) بدل: - و مجزو آن بود که جزوی از او رفته باشد؛ + الَذی ذهب جُزؤه.
- (۲۲۵) بدل: - و او آن بود که یک شطر او رفته باشد؛ + الَذی ذهب شطره
- (۲۲۶) بدل: - خوانند یعنی لاغر شده
- (۲۲۷) ح بدل: + من [؟] نافت
- (۲۲۸) بدل: مثلش
- (۲۲۹) بدل: فی حدودِ فانات
- (۲۳۰) بدل: فانات
- (۲۳۱) بدل: حدودن
- (۲۳۲) بدل: اشعار
- (۲۳۳) کمترست
- (۲۳۴) بدل: - و ما یک بیت از برای نظیر آوردیم؛ + مثلش از مثنی سالم الارکان شعر
- (۲۳۵) بدل: - و مثال او چنین بود؛ + ما از برای نظیر یک بیت آوردیم شعر
- (۲۳۶) بدل: + بقطیعه
- (۲۳۷) پایه: دستنان؛ متن از بدل است.
- (۲۳۸) بدل: + است
- (۲۳۹) بدل: واره
- (۲۴۰) پایه: فاعلن؛ سپس به فاعلات اصلاح گردیده و در حاشیه افزوده شده: فاعلات اصح.
- (۲۴۱) بدل: جامئی صب
- (۲۴۲) پایه و بدل: پاره؛ به قیاس مصرع پیش تصحیح شد.
- (۲۴۳) بدل: - و
- (۲۴۴) بدل: جناک
- (۲۴۵) پایه: ثنایی؛ متن از بدل و دیوان سنایی است.
- (۲۴۶) بدل: + شعر
- (۲۴۷) بدل: بر کبیر
- (۲۴۸) پایه: فاعلاتن؛ متن از بدل است. از «و مثال محذوف الضرب...»، تا «فاعلن»، در نسخه پایه، پس از مثال مقصور الضرب و تقطیع آن و پیش از «بحر سریع» آمده؛ متن مطابق بدل است.
- (۲۴۹) پایه و بدل: - مربع؛ به قیاس افزوده شد. این کلمه، در بدل، در جای دیگر آمده و گویا کاتب آن را از حاشیه به متن برده و ناپجا نشانده است.
- (۲۵۰) بدل: - بر
- (۲۵۱) بدل: + مربع
- (۲۵۲) بدل: + و مطبوع
- (۲۵۳) بدل: - را
- (۲۵۴) بدل: + شعر
- (۲۵۵) بدل: نوم
- (۲۵۶) بدل: بی نوم ای
- (۲۵۷) ح بدل: + شتابنده
- (۲۵۸) پایه: اَنْبَعَبْ؛ متن از بدل است.
- (۲۵۹) بدل: الاغار
- (۲۶۰) بدل: و باری کویان لطیف طبع رادرین بحر بر ارکان سالم شعر نیامده است از برای آنک عظیم نامطبوع است
- (۲۶۱) بدل: گفته
- (۲۶۲) ح بدل: اسپت
- (۲۶۳) بدل: - چنین بود؛ + شعر

- (۲۶۴) پایه: فرشچمن؛ متن از بدل است.
- (۲۶۵) بدل: + مطوی
- (۲۶۶) بدل: بود
- (۲۶۷) بدل: فرماید شعر
- (۲۶۸) پایه: وایبابد؛ متن از بدل است.
- (۲۶۹) ح بدل: + اراسته [؟]
- (۲۷۰) بدل: زُرُّنَه؛ و، در زیر کلمه، نوشته شده: معا
- (۲۷۱) بدل: اَلْفَيْتَه؛ و، در زیر کلمه نوشته شده: معا
- (۲۷۲) بدل: انلهما
- (۲۷۳) پایه: ذُبُرُزَنَه؛ متن از بدل است.
- (۲۷۴) پایه: كَلْبِحِر لَلْ؛ متن از بدل است.
- (۲۷۵) بدل: بارسیانرا
- (۲۷۶) پایه: - را؛ از بدل افزوده شد.
- (۲۷۷) بدل: بیاریم شعر
- (۲۷۸) بدل: + تقطبعه
- (۲۷۹) پایه: نمط؛ متن از بدل است.
- (۲۸۰) ح بدل: و آن مفتعلن است
- (۲۸۱) ح بدل: و آن فاعلن است
- (۲۸۲) ح بدل: + سبک
- (۲۸۳) بدل: عرب
- (۲۸۴) بدل: - بر این گونه بود؛ + شعر
- (۲۸۵) بدل: عَلَوِيَّة
- (۲۸۶) پایه: حَلَّاهْلِي؛ متن از بدل است.
- (۲۸۷) بدل: بارسیان
- (۲۸۸) بدل: اشعار
- (۲۸۹) بدل: است
- (۲۹۰) بدل: + شعر
- (۲۹۱) بدل: جو
- (۲۹۲) بدل: زانک جمن
- (۲۹۳) بدل: - که آورده شود؛ + سحر
- (۲۹۴) پایه: - بر؛ از بدل افزوده شد.
- (۲۹۵) پایه: ستمچز؛ متن از بدل است.
- (۲۹۶) بدل: ابوحد الدین انوری فرماید بیت
- (۲۹۷) در پایه، به فاعلاتن اصلاح شده است.
- (۲۹۸) عبارت ح پایه در بدل نیست.
- (۲۹۹) بدل: - و امثله هر یک علی حده آوردن به تطویل می انجامد
- (۳۰۰) ح بدل: + مانند
- (۳۰۱) بدل: بر بناء مسدس سالم الارکان مثالش
- (۳۰۲) پایه: بعینها؛ ح پایه: + ب بعینها؛ متن از ح پایه و بدل است.
- (۳۰۳) بدل: بارسیان
- (۳۰۴) بدل: درین بحر سالم الارکان شعر نیامده است
- (۳۰۵) بدل: - سالم الارکان
- (۳۰۶) بدل: از برای مثال بیاریم برین کونه بیت
- (۳۰۷) بدل: دیده
- (۳۰۸) بدل: + و
- (۳۰۹) بدل: باید
- (۳۱۰) عبارت ح پایه در بدل نیست.
- (۳۱۱) بدل: خوش آینه
- (۳۱۲) بدل: بهاء الدین
- (۳۱۳) در پایه، «شکر» با خط دیگری نوشته شده.
- (۳۱۴) پایه: تییجیده؛ بدل: تییجیده؛ به قیاس مصراع بعد تصحیح شد.
- (۳۱۵) پایه: وایبلعل؛ متن از بدل است.
- (۳۱۶) ح بدل: + فاعلات
- (۳۱۷) ح بدل: کزدند
- (۳۱۸) ح بدل: کردانیدند
- (۳۱۹) ح بدل: + مردی شهوانی
- (۳۲۰) بدل: - ی شعر عرب
- (۳۲۱) بدل: + شعر
- (۳۲۲) پایه و بدل: یستخبر؛ متن از روی سطر بعد

- تصحیح شد. آمده است؛ + برین مثال.
- (۳۲۳) بدل: باریان
- (۳۲۴) بدل: شعر نیامده
- (۳۲۵) بدل: + شعر
- (۳۲۶) پایه: آزرده؛ متن از بدل است.
- (۳۲۷) بدل: - این بحر
- (۳۲۸) بدل: - شعر
- (۳۲۹) بدل: - را
- (۳۳۰) دل: کاید
- (۳۳۱) پایه: مُجْتَثَّ؛ متن از بدل است؛ ح بدل: + کزیده
- (۳۳۲) پایه: مستفعلن؛ متن از بدل است.
- (۳۳۳) بدل: + شعر
- (۳۳۴) بدل: دهریَّتَنُ
- (۳۳۵) بدل: فارسیان
- (۳۳۶) بدل: یک بیت نظیرش بیاوریم برین مثال
- (۳۳۷) بدل: سبر
- (۳۳۸) بدل: - و این بیت هر چند... چنین بود
- (۳۳۹) پایه: متبتسن؛ متن از بدل است.
- (۳۴۰) بدل: - طاب ثراه شعر
- (۳۴۱) بدل: کوید بیت
- (۳۴۲) پایه: فَعَلَاتُ؛ متن از بدل است.
- (۳۴۳) بدل: + و
- (۳۴۴) پایه: - مقصور؛ از بدل افزوده شد.
- (۳۴۵) بدل: بیاریم برین کونه بیت
- (۳۴۶) پایه: رحمتست؛ متن از بدل است.
- (۳۴۷) بدل: بدین
- (۳۴۸) بدل: بدینخجس
- (۳۴۹) بدل: - بر این گونه؛ + بیت.
- (۳۵۰) ح بدل: + نزدیک؛ بدل: + این بحر
- (۳۵۱) بدل: - و در بنای عرب مثنی سالم الارکان
- (۳۵۲) بدل: فَاَلْقَاهُمُ الْقَوْمِ رَوْنِ
- (۳۵۳) پایه: نُمُرُنْ؛ بدل: نمرن؛ متن تصحیح قیاسی است.
- (۳۵۴) بدل: فالقا
- (۳۵۵) بدل: مرونی
- (۳۵۶) بدل: باریان
- (۳۵۷) بدل: برین وزن کویند شهنامه فردوسی برین وزن اُپیت مثالش سالم الارکان شعر
- (۳۵۸) بدل: از شهنامه برین مثال بود بیت
- (۳۵۹) بدل: لذی، لایموت
- (۳۶۰) بدل: + فردوسی رحمة الله علیه
- (۳۶۱) پایه: تویی؛ متن از بدل است.
- (۳۶۲) در پایه، فعولن بوده اما خط خورده و با خط دیگری فعل افزوده شده.
- (۳۶۳) ح بدل: + بیرون آورده
- (۳۶۴) در پایه، «را» با خط دیگری بر روی سطر افزوده شده.
- (۳۶۵) بدل: - که
- (۳۶۶) بدل: - مثالش از مثنی سالم الارکان در عربی بر این گونه بود؛ + بیت
- (۳۶۷) پایه: لَمْ لَمْ يَزْعَوُوْ؛ متن از بدل است.
- (۳۶۸) بدل: باریان
- (۳۶۹) بدل: - سالم الارکان
- (۳۷۰) بدل: بیارم برین کونه بیت
- (۳۷۱) بدل: + تقطیعه
- (۳۷۲) بدل: درد دلم
- (۳۷۳) بدل: بطریق
- (۳۷۴) بدل: ابناء؛ سپس الف اوّل خط خورده است.
- (۳۷۵) بدل: باریان
- (۳۷۶) بدل: مدید را مقدم او را موخر کردانیده





## فهرست‌ها\*

(\* در فهرست‌ها شماره‌های سیاه به متن و شماره‌های نازک به دیباچه و پانوشت‌ها متعلق است.

## کتاب‌ها

- اکتفاء القنوع چهارده  
بقیة الصّراح بیست  
تاج اللّغة و صحاح العریبة هفده، هجده، نوزده، بیست،  
بیست و دو، بیست و سه، بیست و چهار  
تاریخ رشیدی (محمّد حیدر) بیست و دو  
ترجمان الصّحاح بیست و دو  
جمع مختصر بیست و نه  
حدیقة الشعرا بیست  
دایرة المعارف فارسی چهارده، بیست و چهار  
دیوان لغات التّرك چهارده  
رسالة المعرّبات بیست و چهار  
سفینه (محمّد بن یغمور) هفده  
شاهنامه (شهنامه) ۲۷، ۲۸  
شهنامه ← شاهنامه  
صحاح ← تاج اللّغة...  
صحاح العجم چهارده  
صحاح اللّغة ← تاج اللّغة...  
صحاح ← الصّراح من الصّحاح  
صحاح بتکمیل الصّحاح (ضبط نادرست القراح بتکمیل
- الصّحاح) بیست و چهار  
صحاح اللّغة ← الصّراح من الصّحاح  
الصّراح من الصّحاح دوازده، سیزده، شانزده، هفده،  
هجده، نوزده، بیست، بیست و یک، بیست و دو، بیست و  
سه، بیست و چهار، ۳۲  
ضمیمه لطیفه بیست  
عراضة العروضین (ضبط نادرست عراضة  
العروضیین) سی و یک  
عراضة العروضیین دوازده، شانزده، هفده، هجده، بیست  
و چهار - بیست و نه، سی و یک، ۱، ۲، ۳۲  
عروض همایون بیست و هفت  
فرهنگنامه‌های عربی به فارسی شانزده  
فهرست کتابخانه عمومی معارف شانزده  
فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (ابن یوسف)  
چهارده، شانزده  
فهرست کتاب‌های چاپی فارسی بیست و دو، بیست و  
چهار  
فهرست کتاب‌های عربی، فارسی و ترکی کتابخانه  
دانشگاه هاروارد بیست و دو

مزبل اغلاط الصّراح بیست  
 المعجم فی معایر اشعار العجم بیست و پنج، بیست و  
 شش، بیست و هفت  
 معیار الاشعار بیست و پنج، بیست و شش، بیست و هفت  
 ملحقات الصّراح سیزده، پانزده، شانزده، هفده،  
 بیست و دو، بیست و سه  
 موجز قراح در فرهنگ صراح بیست  
 میزان الاوزان بیست و هفت  
 نزهة المجالس هفده  
 نور الصّباح فی اغلاط الصّراح بیست و چهار  
 نور الصّباح فی اغلاط الصّراح بیست  
 نور الصّباح فی عثرات الصّراح ← نور الصّباح فی  
 اغلاط الصّراح  
 'Arā'idatu'l 'Arūḍin (ضبط نادرست عراضة  
 العروصیین) سی و یک

فهرست مشروح بعض کتب نفیسه قلمیّه مخزونه  
 کتب خانه آصفیه سرکار عالی شانزده  
 فهرست موزه و کتابخانه سالار جنگ بیست و چهار،  
 سی و یک  
 قاموس المحيط هجده  
 القراح بتکمیل الصّحاح بیست و چهار  
 القراح بتکمیل الصّحاح بیست و چهار  
 القسطاس المستقیم فی علم العروض بیست و هفت  
 قوتادقو بیلگک چهارده  
 کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون سیزده،  
 شانزده  
 لسان القلم بیست و هفت  
 لغت فرس سی و چهار  
 مختصر الصّحاح بیست و سه  
 مختصری در عروض بیست و هشت

## کسان

آدم ۶، ۲۶، ۲۶  
 آندره یف، م.س. بیست و سه  
 ابن بابویه سیزده  
 ابن سینا ← ابوعلی سینا  
 ابن عبدالقیس ۲۱، ۲۱  
 ابو عبدالله حسین بن ابراهیم بن محمد ← جمّال  
 قرشی  
 ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا ← ابوعلی سینا  
 ابوعلی سینا سیزده  
 ابو الفتوح عبدالغافر (یا عبدالغفار) بن حسین  
 المعی بیست و سه

ابوالفضل جمال قرشی ← قرشی  
 ابوالفضل محمد بن خالد قرشی ← قرشی  
 ابوالفضل محمد بن عمر قرشی ← قرشی  
 ابوالقاسم محمد ص المکی القرشی ← محمد ص  
 أسوار، موسی سی و هفت، ۱۱، ۱۲  
 اعثنی، میمون بن قیس ۲۲  
 امّ عمرو ۱۱، ۱۱  
 امیر معزی بیست و هفت، ۱۳  
 انوری، اوحدالدین بیست و هفت، ۲۳  
 اوگتای پانزده  
 بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ بیست و سه

- برهان سمرقندی (ادیب) بیست و هفت، ۱۴، ۱۵  
 پسر بن ابی خازم ۲۷  
 بهاء الدین (بهاو الدین) مرغینانی بیست و هفت، ۲۴  
 تمیم بن مُر ۲۷، ۲۷  
 تیمور شانزده  
 جاراللهی، حاج میرزا محمدتقی طهرانی بیست و  
 هشت  
 جان علی بیست و یک  
 جم ۱۸  
 جمال (شاعر) هفده  
 جمال بخاری هفده  
 جمال الدین ابوالفضل محمد قرشی ← قرشی  
 جمال الدین قرشی ← قرشی  
 جمال عمر هفده  
 جمال قرشی ← قرشی  
 جمال قرشی، ابو عبدالله حسین بن ابراهیم بن  
 محمد دوازده  
 جمال محمد هفده  
 جمالی (ضبط نادرست لقب قرشی) سیزده  
 جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد هفده - بیست،  
 بیست و سه، بیست و چهار  
 حاج میرزا محمدتقی طهرانی ← جاراللهی  
 حبیب الله، محمد بیست  
 حسام الدین حمید بن عاصم بارچین لیقی  
 ← حمید بن عاصم  
 حمید بن عاصم پانزده، هفده  
 خاقانی، افضل الشعرا بیست و هفت، ۱۷، ۱۸، ۲۲  
 خالد (جد قرشی) دوازده  
 خلیل بن احمد ۶  
 خواجه نصیر ← نصیر الدین طوسی  
 درویش علی بیست و یک  
 درید بن الصّمه ۱۱  
 ذاکر الحسینی، محسن ۳۳  
 رفاعی، سید علی نوزده  
 زمخشری، جارالله محمود بن عمر بیست و هفت  
 زینب بنت محمد افندی بیست و دو  
 سزگین، فؤاد بیست و چهار  
 سلمی ۱۷، ۱۷  
 سلیمی ۱۷  
 سمیعی، احمد سی و یک  
 سنایی بیست و هفت، ۲۰  
 شریف، عبدالقهار بن اسحاق بیست و هفت  
 شکوراف، محمدجان چهارده  
 شمس قیس، شمس الدین محمد بن قیس رازی  
 بیست و پنج، بیست و شش  
 شیخ ابوسلیمان ظهیر الدین احمد ← ظهیر الدین  
 احمد  
 شیخ بابا، کمال الدین خوارزمی سوقناقی پانزده  
 صفا، ذبیح الله بیست و نه  
 طبری، عبدالله منشی بیست و یک، بیست و دو  
 ظهیر الدین احمد، شیخ ابوسلیمان بیست و دو  
 عبّاسی، عبدالصمد سی و یک  
 عبدالرحیم بیست و یک  
 عبدالقهار بن اسحاق «شریف» ← شریف

محمد بن عمر قرشی ← قرشی	عبدالقیس ۲۱
محمد بن یغمور هفده	عبدالله منشی ← طبری
محمد بن یوسف، ابو عقیل نوقارزی بیهقی	عبدالمجید خان بیست
«وحیدی» ← وحیدی بیهقی	عمر بن خالد (پدر قرشی) دوازده
محمد حبیب الله ← حبیب الله	عتره بن شداد ۱۴
محمد حیدر بیست و دو	فاضلی، محمد سی و هفت، ۱۱، ۱۷، ۲۱، ۲۷
محمد شفیح الدین بن حاجی محمد سعید بیست و دو	فردوسی، ابوالقاسم بیست و هفت، سی و چهار، ۲۷
مرادآبادی، مفتی محمد سعدالله سیزده، بیست	فلکی تبریزی بیست و هفت، ۲۶
مفتی محمد سعدالله ← مرادآبادی	فیروزآبادی هجده
ملا محمد وان قلی بن مصطفی وانی بیست	قایدو (نوه اوگتای) پانزده
منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص سی و چهار	قرشی (ضبط نادرست قرشی) چهارده
میرغلام حسن بیست و یک	قرشی، جمال الدین ابوالفضل محمد دوازده -
نالیوکین، و.پ. بیست و سه	بیست، بیست و دو - بیست و هفت، بیست و نه، ۱، ۲، ۳۲
نصیرالدین طوسی، خواجه محمد بن محمد	قرشی حکیم چهارده
بیست و پنج، بیست و شش	قریشی (ضبط نادرست قرشی) چهارده
نظامی گنجه (گنجوی) بیست و هفت، ۲۱	قمرالدین بن حاجی محمد یعقوب بیست و دو
وحید تبریزی بیست و نه	قمرالدین، محمد بیست و دو
وحیدی بیهقی، ابو عقیل محمد بن یوسف نوقارزی	قوشی (ضبط نادرست قرشی) چهارده
بیست و هشت، بیست و نه، ۳۲، ۳۳	کبک خان جغتایی چهارده
ورقه بن نوفل ۱۱	کمال (ضبط نادرست لقب قرشی) سیزده
هروی، احمد بیست و نه	کمال الدین خوارزمی سوقناقی ← شیخ بابا
یوسف بلاساغونی چهارده	محمد ص بیست و هشت، ۲
یوسف عروسی نیشابوری (نیشابوری) بیست و هفت، ۲۹	محمد اشرف علی لکهنوی، خواجه بیست و دو
	محمد بن خالد قرشی ← قرشی
	محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه
	← ابن بابویه

## جای‌ها

خراسان بیست و هفت، ۳	آسیای میانه بیست و سه
خزانه کتب مدرسه صاحبیه برهانیه مسعودیه نوزده	آمالیق سیزده، چهارده، بیست و دو
خوارزم چهارده، بیست و هفت، بیست و هشت	ازبکستان چهارده
دانشگاه تهران بیست و نه	استانبول بیست و یک
دُرنا ۲۲، ۲۲	انسستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی
سالار جنگ، کتابخانه ← موزه و کتابخانه سالار جنگ	(تاشکند) بیست و یک
سپهسالار ← کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری	ایاصوفیه، کتابخانه بیست و نه، سی، سی و دو، چهل و یک، چهل و دو، ۳۳
سینال ۲۲، ۲۲	بادولنی ۲۲، ۲۲
سمرقند بیست و دو	بارچکند (بارچکند) چهارده، پانزده، بیست و دو
سمیرچیه سیزده	بارچین لیق پانزده
سن پترزبورگ بیست و یک	بخارا چهارده
سیردریا پانزده	بلاساغون سیزده، چهارده، بیست و دو
شاش بیست و دو	بندر هوقلی بیست و یک
صین نوزده	پارس سی و چهار
عراق ۳	تاتارستان بیست و دو
علیگره بیست و یک	تاشکند بیست و یک، بیست و دو
فرغانه بیست و دو	ترکستان چهارده، پانزده، ۳
قَرَش (ضبط نادرست قَرَشی) چهارده	ترکستان چین چهارده
قَرَشی چهارده	ترکیه بیست و سه، بیست و چهار، بیست و نه، چهل و یک، چهل و دو
قوزاردو سیزده	تغلیس بیست و یک
قوزاولوچ سیزده	تهران بیست و یک، بیست و دو، ۳۳
قولجا سیزده	جند چهارده، پانزده
کاشغر سیزده- پانزده، هجده، نوزده، بیست و دو، بیست و سه	ختن بیست و دو
کانپور بیست و دو	خجند چهارده، پانزده، بیست و دو

لکھنو بیست و دو	کتابخانہ اصفیہ نوزده، بیست
ماوراءالنهر (ماوراوالنهر) چہارده، بیست و پنج۔	کتابخانہ احمد ثالث (ترکیہ) بیست و سه
بیست و هفت، سی و چهار، ۳	کتابخانہ امیرالمؤمنین ع (نجف) بیست و یک
ماورای سیحون سیزده	کتابخانہ بنیاد خاورشناسی فرهنگستان (تفلیس)
مخزن حمید سلیمان بیست و یک	بیست و یک
مدرسهٔ دراسات شرقی و آفریقایی بیست و یک	کتابخانہ دانشگاه استانبول بیست و یک
مدرسهٔ صدر بیست و هشت	کتابخانہ دانشگاه اسلامی (علیگره) بیست، بیست
مدرسهٔ عالی سپهسالار ← کتابخانہ مدرسهٔ عالی	و یک
<b>شهید مطهری</b>	کتابخانہ دانشگاه داکا بیست
مدینہ بیست و یک	کتابخانہ دانشگاه قازان (تاتارستان) بیست و دو
موزهٔ آسیایی بیست و سه	کتابخانہ سپهسالار ← کتابخانہ مدرسهٔ عالی
موزه و کتابخانہ سالار جنگ سی و یک، سی و دو	<b>شهید مطهری</b>
مؤسسہ مطالعات شرقی فرهنگستان علوم (سن	کتابخانہ شیخ الاسلام (مدینہ) بیست و یک
پترزبورگ) بیست و یک	کتابخانہ عاطف افندی (ترکیہ) بیست و چهار
نجد ۲۱، ۲۱	کتابخانہ مجلس شورای اسلامی (سنا) بیست و یک
نجف بیست و یک	کتابخانہ مدرّس هدفه
نخشب چہارده	کتابخانہ مدرسهٔ عالی شهید مطهری (سپهسالار)
نسف چہارده	بیست و یک، بیست و هشت۔ سی، سی و دو، سی و نه،
نیشابور سی و شش، ۳۲	چهل، ۳۲
ورارود سی و چهار	کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران بیست و نه
هرات بیست و نه	کتابخانہ مؤسسہ لغت نامهٔ دهخدا بیست و یک
هند بیست و یک، بیست و دو، بیست و چهار،	کشکہ دریا چہارده
سی و یک	کلکتہ بیست و یک

## اشعار فارسی

- ای با وصال ... نمک ۱۳  
 ای به ازل ... فرسوده ما ۲۱  
 ای تیمار ... آزرده تو ۲۵  
 ای چون تو کسی ... کهن ۱۶  
 ای در غمت ... بازار تو ۲۲  
 ای دل پردرد ... درمان شده ۱۲  
 ای دیده را ... موی تو ۱۸  
 ای زلف تابدار ... خندیده بر شکر ۲۴  
 ای زلف دلبر ... منی ۱۳  
 ای سرو قامت ... سبزشارب ۲۶  
 ای که چون ... جهانی ۲۰  
 ای یافته از جوهر تو شرع نظام ۱۶  
 باد شمال ... نعره زن نگر ۱۸  
 برگ بی برگی ... مکن ۲۰  
 به کرشمه‌ای ... کمرم کنی ۱۵  
 بیا بیا که نهال ... نوبهار آمد ۲۷  
 جهاناننداری ... جهانی ۲۷  
 جهان را بلندی ... هستی تویی ۲۸  
 چو خورشید ... لایموت ۲۸  
 خدای را نظر ... خجسته سرای ۲۷  
 خوش نیاید ... زندگانی ۲۰  
 دختر و بوسی ... گوش‌واری ۱۹  
 درد عشق ... تاوان بر ندارد ۱۹  
 در هجر تو ای راحت جانم همه تو ۱۶  
 دست تو چون ... در گذشت ۲۱  
 دل آرام ما ... ما بودی ۱۱  
 دلبر من ... کم ندارد ۲۳  
 دلداری غم‌خواری مردم‌سازی ۱۷  
 دوش سلطان چرخ ... غلام ۲۳  
 ز دو زلف خود ... شکر دم دهی ۱۴  
 زلف تو دام دل ... بوستان ۱۸  
 زهی به جفا ... گذری ۱۴  
 زهی روی تو ... انور ۱۶  
 سپهر مجد و معالی ... آدم ۲۶  
 شد مقیم ... این ستم ۲۸  
 ضمان‌دار سلامت ... مسکن ۱۷  
 عشق بیفشرد ... ما ۲۲  
 عشق جانانم ... پاره کرد ۲۰  
 عید است ... دیدار آمده ۱۸  
 غم دهر حرون ... همی‌زند ۲۳  
 مسلمانان ... پشیمانی پشیمانی ۱۵  
 مقتضب که آید تقطیع پارسیش بکن ۲۵  
 نگارینا در غمت ... بیرون شد ۲۴

### اشعار عربی

- |                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| رمت قلبی ... النَّبْلِ ۲۴      | آنسات ناعمات ... الفاتراتِ ۱۹   |
| بینهم مشبوبة ... الشَّایِلِ ۱۲ | و عندکم ... نَبْتُ ۱۳           |
| فامًا تمیم ... نیاما ۲۷        | نارالقری ... موقده ۱۲           |
| لا تسقنی ... آذَم ۲۶           | إِنَّ ابن عبدالقیس ... غَارَ ۲۱ |
| و اذا صحوت ... تکرَّمی ۱۴      | دار لسلمی ... الزُّبُرُ ۱۷      |
| لقد شاقنک ... غربانُ ۱۵        | إِنَّ الهمام ... یزخرُ ۲۲       |
| ما بالدار ... سکایها ۲۵        | یا لیتنی ... جَدَع ۱۱           |
| حاربوا قومهم ... راهنُ ۲۸      | حلّ اهلی ... بالسِّخالِ ۲۲      |
|                                | سقی الله ... هطّالا ۱۱          |

### واژه‌های ویژه

- |                                    |  |
|------------------------------------|--|
| داشتن: شمردن، محسوب کردن ۵، ۴      | آن: آنها ۲۹                              |
| دخترتو: اسم+ حرف ندا ۱۹            | أخت: نظیر، هم‌سک ۵، ۶، ۳۲                |
| دل‌گسِل: گسلاننده دل ۱۸            | از برای ... را: حرف اضافه+ متمم+ را ۲۵   |
| رد کردن: تبدیل کردن ۸، ۹           | از بهر ... را: حرف اضافه+ متمم+ را ۲۴    |
| شگنج: چین و شکن ۱۸                 | اشگ: آب چشم ۲۴                           |
| شگیب: صبر و قرار ۱۸                | او: آن چندین جا                          |
| کردن: ساختن، وضع کردن ۵            | با: به ۹                                 |
| کرده آمد: شد ۲۹                    | برداشتن: تاب آوردن ۱۹                    |
| کرده شد: شد ۴، ۱۱                  | برگ ... داشتن: مهیای ... بودن ۲۰         |
| گوش‌واری: گوشواره ۱۹               | به ... بر: حرف اضافه+ متمم+ حرف اضافه ۲۳ |
| ماشاءالله: برحسب اتفاق، به ندرت ۲۱ | به نادر: به ندرت ۱۱                      |
| مثال را: متمم+ را ۲۶               | بی‌برگی: بینوایی ۲۰                      |
| مخطوط: صورت نوشتاری ۴              | خواستن: اراده کردن، مراد داشتن ۳، ۱۶     |
| مردم‌سار: دارای صفت مردمی ۱۷       |  |

مفرد: تنها، محض ۱۷	نقل کردن: تبدیل کردن ۷
می درافگند: حرف مضارعت+ پیشوند+ بن	نقله: وسیله انتقال ۲
مضارع ۲۳	وی: آن چندین جا
نازکی: لطافت ۱۹	یکان: چند یکی ۳
نعره زن: صفت بلبل ۱۸	

### اصطلاحات

ابتدا ۱۰، ۲۴	اعقص ۸
ابتر ۶، ۷، ۲۳، ۲۶	افاعیل ۴، ۵
اثرم ۶	اقصم ۸
اجزا ۴، ۳۰	بتر ۶، ۲۳
اجزای افاعیل و تفاعیل ۵، ۳۱	بحر ۱۱، چندین جا
اجزل ۹	بسیط، بحر ۱۲، ۲۹، ۳۰
اجم ۸	بنا ۱۱، ۱۹-۲۱، ۲۴-۲۷، ۲۹
احذ ۷، ۹، ۱۷	بیت ۳، ۴، چندین جا
اخرب ۷، ۱۷، ۲۴	تجنیس ۳
اخرم ۶، ۷، ۱۷	تذیل ۸
ادوات تقطیع ۴	ترانه ۳
اسقاط چندین جا	ترفیل ۹
اسکان ۸، ۲۱	تسیغ ۸
اشتر ۷	تسکین ۶، ۹، ۱۴
اصل ۴، ۵	تشبیب ۴
اصلم ۱۰	تشعیث ۷، ۲۶
اصول ۴	تفاعیل ۴، ۵
اضمار ۹	تقطع ۴، ۱۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹
اعضب ۸	تنوین ۴

سالم ۶، چندین جا	ثرم ۶
سالم الارکان چندین جا	جزو چندین جا
سبب ۴، چندین جا	جمم ۸
سبب ثقیل ۴، ۵، ۸	حرف چندین جا
سبب خفیف ۴، چندین جا	حرکت ۴
سریع، بحر ۲۰، ۳۱	حشو ۱۰
سقیم، شعر ۲	حذف ۷، ۹
سکون ۴	حذف ۶، ۲۳
شتر ۷	خبین ۷، ۸
شعر ۲، ۳، چندین جا	خراب ۷، ۱۷، ۲۴
شکل ۷	خرم ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۴
صحیح، شعر ۲	خصی ۳
صدر ۱۰، ۱۷، ۲۴	خفیف، بحر ۲۲، ۳۱
ضرب ۱۰، چندین جا	دایره ۲۹، ۳۰، ۳۱
ضمّه ۴	دوایر عروضی ۲۹، ۳۲
طبع ۲	رباعی ۳، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷
طویل، بحر ۱۱، ۲۹، ۳۰	رجز، بحر ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۳۱
طی ۸، ۹	ردف (=ردیف) ۳
عجز ۱۰	ردیف ۳، ۱۴
عروض ۱۰، چندین جا	رکض ۳۲
عروض، علم ۲، ۳۰، ۳۲	رکض الخیل ۲۸
عصب ۸، ۱۴	رکن ۴، ۵، ۱۰، چندین جا
عضب ۸	رکیک، شعر ۲
عقص ۸	رمل، بحر ۱۹، ۲۰، ۳۱
عقل ۸	روی، حرف ۳
عمیق، بحر ۲۹	زحاف ۴
غزل ۳، ۱۴	ساکن ۳۰، چندین جا

مجتلبه، دایره ۳۱	فاصله ۵، چندین جا
مجزو ۱۹	فاصله صغری ۵، ۶، ۸
مجزول ۹	فاصله کبری ۵
محذوف چندین جا	فتحه ۴
مخیول ۸، ۹، ۱۰	قافیه (= ضرب) ۱۰
مخبون چندین جا	قافیه، کلمه ۲، ۳، ۱۴
مخترع، بحر ۲۸، ۳۲	قبض ۶، ۷
مختلفه، دایره ۲۹، ۳۰	قریب، بحر ۳۲
مخطوط ۴	قصر ۶، ۲۴
مدور ۴	قصیده ۳، ۱۰، ۱۴، ۲۲، ۲۴، ۲۸
مدید، بحر ۱۲، ۲۹، ۳۰	قطع ۶، ۸، ۲۳
مذال ۸، ۹، ۱۷	قطعه ۳
مذیل ۸، ۹	قطف ۸
مربع ۱۵، ۱۹، ۲۰	کامل، بحر ۱۴، ۳۰
مردف ۳	کسره ۴
مرفل ۹	کسف ۲۱
مزاحف ۶، چندین جا	کف ۷، ۸، ۱۷، ۲۴
مسغ ۷، ۸	لامیه، قصیده ۳
مستقیم، شعر ۲	میدا ۱۰
مسجع ۴	متحرک ۳۰، چندین جا
مسدس چندین جا	متفق، دایره ۳۲
مسقط ۴، ۱۸	متقارب، بحر ۲۷، ۳۲
مشبهه، دایره ۳۱	مثلث ۱۹
مشدد ۴	متمن چندین جا
مشطور ۱۹	مثنوی ۳، ۲۷
مشعث ۷، ۲۶	مثنی ۱۹
مشکول ۷	مجتث، بحر ۲۶، ۳۱

منظوم ۳	مصراع ۳، چندین جا
منقوص ۸	مصراع ۳
منهوک ۱۹	مصوّر ۴
منهوک رجز ۱۰	مضارع، بحر ۲۴، ۳۱
مؤتلفه، دایره ۳۰	مضمر ۹، ۱۵
موزون ۳	مطبوع چندین جا
موقوص ۹	مطوی چندین جا
موقوف ۹، ۲۱	معصوب ۸، ۱۴
نامطبوع چندین جا	معقول ۸
نظم چندین جا	مقبوض ۶، ۷، ۱۷
نقص ۸	مقتضب، بحر ۲۵، ۳۱
وافر، بحر ۱۳، ۳۰	مقصور چندین جا
وتد ۵، چندین جا	مقطوع ۷، ۸، ۹
وتد مجموع ۵، چندین جا	مقطوف ۸
وتد مفروق ۵، چندین جا	مقفی ۳
وزن ۲، چندین جا	مکیول ۸
وقص ۹	مکتوب ۴
وقف ۲۱	مکسوف ۱۰، ۲۱، ۲۲
هجا، حروف ۲	مکفوف ۷، ۸
هزج، بحر ۳، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۹، ۳۱	ملفوظ ۴
	منسرح، بحر ۲۱، ۳۱

# 'Orāzat al-'Arūziyyīn

by

Jamāl al-Dīn Abu al-Faẓl Moḥammad Qarṣī

called

Jamāl Qarṣī

Edited by

Moḥsen Zāker al-Ḥoseynī

Supplement No 13  
Nāme-ye Farhangestān  
Tehran, June 2003